بهای آزادی

دفاعیات

محسن کدیور

در دادگاه ویژه روحانیت



بهای آزادی

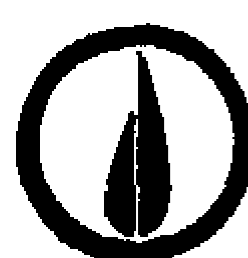
دفاعیات محسن کدیور
در
دادگاه ویژهٔ روحانیت

به کوشش
زهرا رودی (کدیور)



نشر نی

رودی، زهرا ۱۳۴۰ ـ
بهای آزادی: دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت / به کوشش زهرا رودی (کدیور). ـ تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
۲۰۷ ص.
ISBN 964-312-440-1
کتابنامه: به‌صورت زیرنویس.
چاپ دوم: ۱۳۷۸
۱. کدیور، محسن، ۱۳۳۸ ـ دفاعیه‌ها و رویه‌ها. ۲. کدیور، محسن، ۱۳۳۸ ـ مصاحبه‌ها. الف. عنوان
۹ ب ۹ ر/ DSR ۱۵۶۸
۱۳۷۸



نشر نی
نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوی آشتیانی، شمارهٔ ۲۴
صندوق پستی ۵۵۶ ــ ۱۳۱۴۵، نشر نی تلفن ۵ و ۶۴۱۳۴۴۳

بهای آزادی

دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژهٔ روحانیت

به کوشش زهرا رودی (کدیور)

• **چاپ دوم** ۱۳۷۸ تهران • **تعداد** ۵۵۰۰ نسخه • **لیتوگرافی** غزال • **چاپ** غزال
شابک ۱ـ۴۴۰ـ۳۱۲ـ۹۶۴ ISBN 964-312-440-1

تقدیم به روان پاک و مطهّر ابوذر زمان
و مالک اشتر دوران، حـضرت آیت‌الله
سیدمحمود طالقانی قدس‌سره

فهرست

پیشگفتار

بسما... الرحمن الرحیم

بامداد روز ۸ اسفند ماه ۱۳۷۷ حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محسن کدیور به دادگاه ویژه روحانیت احضار شد. این واقعه سرآغاز جریان بازداشت محققی اندیشمند و فرزانه‌ای آزاده شد که از یک سو افکار عمومی و جریانات اجتماعی را تحت تأثیر قرار داد و از سوی دیگر قوه قضائیه و دادگاه ویژه روحانیت را در بوته آزمایشی سخت گذاشت. بدنبال بازداشت ایشان و تحت فشار افکار عمومی، دادستان دادگاه ویژه روحانیت تهران اتهام ایشان را تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی و نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی اعلام کرد. اعلام موارد اتهام، موجی از اعتراض و موضع گیری اندیشمندان، علما، روشنفکران، نهادها و گروههای دانشجویی و گرایش‌های مختلف سیاسی را در پی داشت و مطبوعات کشور به‌منظور حراست از آزادیهای فردی و اجتماعی نقش فعالانه‌ای در روشنگری افکار عمومی به‌عهده گرفتند. مخالفت دادگاه ویژه روحانیت با لغو قرار بازداشت نامبرده این ابهام را در اذهان ایجاد کرد که برخورد با محسن کدیور برخورد با یک فرد نیست، بلکه برخورد با جریانی است که دین را سرچشمه مدارا و محبت می‌داند و خشونت طلبی و انحصار را محکوم می‌کند.

کیفرخواست صادره توسط دادستان به‌خوبی محاکمه با اندیشه و اندیشمند را نشان داد و جریان دادگاه، عدم تمایل قاضی به حضور خبرنگاران درجلسه و پافشاری محسن کدیور در این زمینه که در نهایت حضور چند خبرنگار در جلسه را در پی داشت همه و همه مبین این نکته است. در هر حال دادگاه برگزار شد و قاضی نیز حکم مورد نظر خود را صادر کرد. حکمی که حیرت کارشناسان حقوقی را بدنبال داشت. چه خوب گفت آن عزیز که اندیشه در پس میله‌های زندان محبوس نمی‌ماند، بلکه برعکس زندان و حبس به شکوفایی و رشد بیشتر اندیشه می‌انجامد.

دوره پراُفت و خیز ۴۷ روزه بازداشت تا برگزاری دادگاه محسن کدیور مرا بر آن داشت که به مستندسازی این واقعه بپردازم. مطالب مرتبط با این موضوع آن چنان گسترده و توجه مطبوعات به حدی بود که چاره‌ای جز انتخاب برخی از مطالب نبود. در این مسیر متن لایحه دفاعیه و مستندات دادستان یعنی مصاحبه با روزنامه *خرداد* و سخنرانی اصفهان محور اصلی این مجموعه قرار گرفت. کوشش خواهد شد مقاله‌ها، بیانیه‌ها و برخی از مندرجات مطبوعات یومیه چه موافق و چه مخالف در جلد دوّم این کتاب ارائه شود. پیشاپیش از کلیه اندیشمندان، علماء ، صاحب‌نظران، کارشناسان، گروهها، نهادها، احزاب، دانشجویان و عموم مردم و مطبوعاتی که احتمالاً موفق به چاپ نظر ایشان چه به‌دلیل محدودیت‌های مرتبط با حجم کتاب و یا از قلم‌افتادگی نشوم پوزش می‌طلبم.از حضرت آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی که وکالت همسرم را با آغوش باز پذیرفته و زحمات و فشار زیادی در این راه متحمل شدند متشکرم. همچنین از آقایان حسین مهرپور، امیرحسین آبادی و مسعود حائری که آمادگی خود رابرای وکالت ایشان اعلام کردند و نیز آقایان کامبیز نوروزی، مسعود حائری و عباس شیری که در تهیه لایحه دفاعیه همسرم با

راهنماییها و نظرات مشورتی خود سهم بزرگی داشتند قدردانی می‌کنم. لازم می‌دانم از کلیه کسانی که در گردآوری این مجموعه مرا یاری نمودند قدردانی کنم. از آقای منوچهر کدیور که نه تنها نقش پدری بزرگوار برای ما ایفا کردند، بلکه به‌عنوان اندیشمندی فرزانه موجب شدند بتوانیم در این آزمون سخت استوار باشیم. از مادر همسرم خانم پروین‌دخت تدین که بغض خود را به‌خاطر ظلمی که به او شده بود فرو خورد و در آماده‌سازی این مجموعه نیز یاور من بود. از کارکنان واحد آرشیو مؤسسه اطلاعات که با روی گشاده تصویر مقالات بعضی از روزنامه‌ها را در اختیار ما قرار دادند. از کلیه کسانی که در طول این مدت با ابراز همراهی خود پشتوانه ما بودند، کسانی که طیف گسترده‌ای از آیات عظام گرفته تا آن شهروند گمنامی که همراهی خود را از طریق نامه اعلام کرده قدردانی می‌کنم. از کلیه اعضای خانواده که چه برای تهیه این مجموعه و چه در طول این جریان نقش تعیین کننده‌ای داشتند متشکرم و در نهایت از فرزندانم که با سکوت معنی‌دار خود این پرسش را مطرح ساختند که آیا یاری رسانی وجود ندارد؟

کلام را با نظر همسرم محسن کدیور به هنگام اطلاع از حکم محکومیت خود پایان می‌برم که:

خدایا از من بپذیر، این کمترین قدمی است که برای اقامه دین تو و اصلاح حکومت دینی می‌توانستم بردارم. من اطمینان دارم که نسبت به آنچه گفته و نوشته‌ام در قیامت مستوجب ثواب و اجر خواهم بود و خواهید دید که در دنیا نیز محکومیت بخاطر ابراز عقیده و دلسوزی برای نظام جمهوری اسلامی مایه افتخار و سربلندی است. دادگاه ویژه روحانیت حکم به محکومیت من صادر کرده اما سربلندم که در دادگاه عدل الهی و دادگاه افکار عمومی ملت ایران و دادگاه تاریخ نه تنها

مستوجب عقوبت نیستم، بلکه سزاوار تشویقم. به حمدالله سخنرانی و مصاحبه من یعنی مدارک جرم، کیفرخواست و لایحه دفاعیه همگی با هم متصل شده‌اند و وجدان ملت بیدار و حقوقدانان و قضات بصیر قضاوت خواهند کرد که چگونه اندیشه به مسلخ کشیده شد و تفتیش عقاید صورت گرفت و موازین مسلم یک دادرسی عادلانه زیر پا گذاشته شد.

من برخلاف قانون اساسی و قوانین موضوعه جمهوری اسلامی بازداشت شدم، محاکمه شدم، محکوم شدم، این مرارتها را بخاطر استقرار قانون، آزادی و معنویت دین تحمل می‌کنم و مصمم‌تر از گذشته برای اصلاح جمهوری اسلامی و اشاعه تعالیم نورانی اسلام در چارچوب شرع و منطبق بر موازین قانونی با تمام قوا اقدام خواهم کرد.

والسلام

زهرا رودی (کدیور)

بهار ۱۳۷۸

به جای مقدمه

حوراء کدیور فرزند ۷ ساله محسن کدیور در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۱۶ نامه زیر را به آقای سید محمد خاتمی ریاست محترم جمهوری تقدیم کرد. جوابیه ریاست جمهوری که در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۱۷ برای حورا کدیور ارسال شد، در صفحه بعد آمده است، فکر کردم این نامه نگاری می‌تواند به‌جای مقدمه گویای بسیاری از ناگفته‌ها باشد.

به نام خدا

جناب آقای خاتمی عزیزم رئیس جمهور [ی] اسلامی ایران، سلام

من حوراء کدیور هستم، ۷ ساله دانش آموز کلاس اول ابتدایی دختر آقای محسن کدیور.

آموزگار ما این روزها از بهار می‌گوید و کوچ پرستوها

روزهاست که پرستوی من [را] که نامش محسن است ، از این خانه و لانه برده‌اند. می‌گویند آشیانهٔ او در زندان است. خاتمی عزیز زندان کجاست و چرا؟

در بهار در نوروز همه بر سفرهٔ عید می‌نشینند، روی هم را می‌بوسند، به هم تبریک می‌گویند و من...

بابا به من «خانم سبزقبا» می‌گفت ، زیرا لباسم سراپا سبز بود.

می‌گفت سبزی و سرسبزی نشانهٔ بهار است، نشانهٔ دوستی است، نشانهٔ

صلح است . و روزهاست که دیگر این صدا را نمی‌شنوم. خدا خدا می‌کنم
که هرچه زودتر این پرستو به خانه بازآید و دلم را شاد گرداند
در این بازگشت از شما کمک می‌خواهم تا خدا هم به شما کمک کند.

حوراء کدیور

۷۷/۱۲/۱٦

بسم الله الرحمن الرحیم

سبزقبای بهاری، حورای خوبم

سلام، سلامی به صفای نگاه پاک و گرمی دل تابناک حورای عزیز و همه حوراهای باشور و شعور این دیار.

عزیزم، پرسیده‌ای: «زندان کجاست؟»

زندان واقعی در درون انسانها است، نادانی، خودخواهی، آزمندی، بداندیشی نسبت به دیگران و... همگی زندانند. دزدان پیش از این که در بند زندان حکومت گرفتار شوند اسیر زندان طمع و نادانی خویشند و بهمین جهت نیز زندان ظاهری، آنان را خوارتر می‌کند.

اما آنکس که از بندهای درونی رها است هر جا که باشد آزاد و آزاده است.

شیرهم شیربود گرچه به زنجیر بود

نبرد بند و قلاده شرف شیرژیان

پدر خوب شما و برادر عزیز من جناب آقای محسن کدیور را تا آنجا که اورا می‌شناسم انسانی است دانشمند، پرهیزکار، آزاده، با ادب و خیرخواه و چنین انسانی همیشه آزاد است. امیدوارم آنچه پیش آمده است سوء تفاهمی بیش نباشد و هرچه زودتر بارفع آن بهار طبیعت شما با عطر حضور پدر معطرتر و دلپذیرتر شود.

ولی بهر حال شما باید مقاومت و شکیبائی را بیاموزید و بیازمائید.

همیشه چرخ روزگار بمراد ما نمی‌گردد و اگر ما خود را بپرورانیم نا ملایمات را تبدیل به عاملی برای تکامل و تقویت دانائی و ارادهٔ خود خواهیم کرد.

حورای عزیز! شور بندگی خدا را در سر وجانت افزون کن تا در برابر جز خدا سر فرود نیاوری.

چراغ دانش را در دلت فروزانتر کن تا با آن جان خود و راه دیگران را روشن کنی. همواره خیر خواه بندگان خدا باش و آنچه را بخود نمی‌پسندی به دیگران مپسند.

به مادر بزرگوار و شکیبایت ، به برادران عزیز و به همه بستگان ارجمندت سلام برسان.

دوستدار تو سید محمد خاتمی

۷۷/۱۲/۱۷

بسم الله الرحمن الرحیم

منتظران بهاری، همراهان عزیزم!

سلام، سلامی به صفای شما، به گرمی دل تابناک همراهان عزیز و به همه جوان‌ها که شور و شعور ایمان دارند

می‌گویم، پرسیده‌اند: «زندان کجاست؟».

زندان واقعی درد درون انسان‌هاست، نادانی، خودخواهی، آزمندی، بدبینی، تعصب، بدخواهی و...

که زندانند. زندانیان بیش از آنکه در پیله زندان حکومت گرفتار شوند اسیر زندان ظلم و نادانی خویشتن‌اند و همین

جهت نیز زندان ظاهری زندانیان را خوارتر می‌کند.

اما آنکس که از بندهای درونی رهاست هر جا که باشد آزاد و آزاده است؛

شیرم و شیر بود گرچه به زنجیر بود ... نبرد بند و قلاده شرف شیر ژیان

پدر خوب شما دلاور عزیز من حاج شیخ محسن کدیور را آنچنان که او را می‌شناسم انسانی وارسته

پرهیزکار، عالم، با ادب، خیرخواه و حقیقت‌جو و همیشه آزاد است. بی‌تردید آنچه پیش آمده

سوءتفاهمی بیش نیست و هر چه زودتر با رفع آن سایه طلعت شما و عطر حضور پدر بر سفره‌تان گسترده‌تر

خواهد شد.

ولی در هر حال شما تا به امروز استقامت و شکیبایی را با پیوند بر بازو نهید. همیشه صبح روشن را فرا دامنی گردد

و اگر خود را بسپاریم به تحولات و تبدیل به عالی‌ها و تقدیر دانایی را سلاح خود خواهیم کرد.

همراهان عزیز! کشور بزرگ ما نیازمند آن است که فرزندانش ... تا در سایه جامعه‌ای سرفراز زندگی نمایید.

چراغ دانش را در دل شعله‌ور نگه دارید تا راه آینده خود و راه ایران را روشن کنید

همواره خیرخواه مردم باشید. به خدا بسپارید آنچه را که خود نمی‌توانید. با آرزوی ...

به مادر بزرگوار و شکیبایت و به همراهان عزیز و همه دوستانت از همه بیشتر سلام برسان

والسلام
سید محمد خاتمی
77/12/17

محسن کدیور کیست؟

محسن کدیور در سال ۱۳۳۸ در شهر فسا متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در شیراز طی کرد. در سال ۱۳۵۶ با رتبهٔ ممتاز تحصیل در رشتهٔ مهندسی برق و الکترونیک دانشگاه شیراز را آغاز کرد. با آغاز انقلاب اسلامی با احساس نیاز به معارف اسلامی و علوم انسانی، تحصیل علوم اسلامی را در حوزهٔ علمیه شیراز آغاز کرد و در سال ۱۳۶۰ جهت ادامهٔ تحصیل روانه حوزهٔ علمیهٔ قم شد. در امتحانات پایان مرحلهٔ سطح و ورود به مرحله نهایی خارج حوزه‌های علمیه نفر اول شد.

تدریس علوم حوزوی را از سال ۱۳۶۲ آغاز کرد و از سال ۱۳۶۵ همزمان با تحصیل به تدریس فقه، اصول و فلسفه در حوزه علمیه قم روی آورد. مهمترین استاد وی در فقه آیت الله العظمی منتظری بوده است. دیگر اساتید وی در فقه و اصول حضرات آیات شیخ جواد تبریزی، سید کاظم حائری و سید محمود هاشمی شاهرودی و در فلسفه و عرفان نیز حضرات آیات جوادی آملی، حسن‌زاده آملی، انصاری شیرازی و مصباح یزدی بوده‌اند. وی در سال ۱۳۷۶ به درجهٔ اجتهاد نایل آمد.

همزمان با تحصیل و تدریس علوم حوزوی، تحصیلات دانشگاهی خود را نیز ادامه داد. در سال ۱۳۷۲ از دانشگاه جامع قم در رشتهٔ الهیات و معارف اسلامی فوق لیسانس گرفت و اکنون مراحل نهایی تدوین رساله پایان نامه دکتریٰ خود را در رشتهٔ فلسفه و کلام اسلامی در دانشگاه تربیت

مدرس تهران می‌گذراند. کدیور به زبانهای عربی و انگلیسی آشنا است.

دو تخصص اصلی وی فلسفه و کلام اسلامی، و اندیشه سیاسی در اسلام است و در هردو زمینه از سال ۱۳۷۰ در مقطع کارشناسی ارشد در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع) و گروه فلسفهٔ دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس تهران به تدریس اشتغال داشته است. او راهنمایی ۵ رساله و مشاوره بیش از ۱۵ رساله را در مقطع کارشناسی ارشد به عهده داشته است و اکنون مدرس گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس است.

کدیور در سال ۱۳۶۰ ازدواج کرده و صاحب ۳ پسر و یک دختر است و از نیمه سال ۱۳۷۶ در تهران زندگی می‌کند.

از سال ۱۳۷۰ معاونت اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک را برعهده داشته است، ۲۴ تحقیق در حوزه اندیشه اسلامی با نظارت وی به پایان رسیده است، سه مورد از این تحقیقات به عنوان پژوهشهای نمونه کشور در سالهای ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ برگزیده شده است. از وی بیش از ۱۰۰ مقاله در نشریات علمی کشور منتشر شده است. یکی از مقالات وی در باره فلسفه اشراق در سال ۱۳۷۴ به عنوان مقاله نمونه سال لوح افتخار گرفت.

نخستین کتاب وی بنام *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، *اندیشهٔ سیاسی در اسلام* (۱)، در اسفند ۱۳۷۶ توسط نشر نی در تهران منتشر شده که اکنون به چاپ سوم رسیده است.

کتاب دیگر وی از مجموعه اندیشهٔ سیاسی در اسلام تحت عنوان حکومت ولایی در سال ۱۳۷۷ توسط نشر نی منتشر شد.

دفتر عقل عنوان کتاب دیگر نامبرده است که در سال ۱۳۷۷ انتشارات اطلاعات آن را از زیر چاپ خارج کرده است.

عناوین کتابهای دیگری که توسط وی به رشته تحریر درآمده و زیر چاپ است بدین شرح است:

۱. تصحیح *انتقادی مجموعه آثار آقا علی مدرسی طهرانی* (سه جلد)، انتشارات اطلاعات

۲. *دغدغه‌های حکومت دینی*، انتشارات اطلاعات

۳. *زمان در فلسفه اسلامی*، نشر نی

۴. *مأخذ شناسی علوم عقلی* (۴ جلد با همکاری آقا محمد نوری) انتشارات اطلاعات

او هم اکنون مشغول تدوین آخرین کتاب خود، *تحلیل انتقادی آراء ابتکاری حکیم مؤسس آقا علی مدرس طهرانی* در حکمت متعالیه است و نیز مقدمات جلد سوم مجموعه اندیشهٔ سیاسی در اسلام را فراهم می‌کند.

گاهشمار یک رویداد

۷۷/۱۱/۲۸: دادگاه ویژهٔ روحانیت محسن کدیور را روز اول اسفندماه برای ادای توضیحات به دادگاه احضار کرد.

۷۷/۱۲/۱: محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت حضور یافت و به سؤالات دادیار شعبه ۳ و دادستان ویژه روحانیت پاسخ داد.

۷۷/۱۲/۸: حضور مجدد در دادگاه ویژه روحانیت از ساعت ۱۰ صبح. در ساعت ۵ بعدازظهر همین روز محسن کدیور بازداشت و به زندان اوین منتقل شد.

۷۷/۱۲/۹: دفتر تحکیم وحدت و برخی از شخصیتها نسبت به بازداشت محسن کدیور اعتراض کردند. جمعی از دانشجویان دانشگاه شیراز در اعتراض به بازداشت محسن کدیور در مقابل منزل پدر وی تجمع کردند.

۷۷/۱۲/۱۱: محسن کدیور دادگاه ویژه روحانیت را در مورد بررسی اتهامات خود فاقد صلاحیت اعلام کرد.

۷۷/۱۲/۱۲: آیات عظام صانعی و موسوی اردبیلی نسبت به بازداشت حجت الاسلام کدیور اظهار تاسف کردند.
رئیس قوه قضاییه در مصاحبه مطبوعاتی خود اعلام کرد «آقای کدیور فرقی با دیگران ندارد. از او شکایت شده

رسیدگی می‌شود.»

مدیران مسئول روزنامه‌های *خرداد*، *جهان اسلام*، *همشهری*، *صبح امروز*، *ایران نیوز*، *اخبار*، *نشاط*، *آریا*، *کاروکارگر* و *اطلاعات* رئیس جمهور را به دفاع از حقوق شهروندی محسن کدیور فراخواندند.

حزب کارگزاران سازندگی در بیانیه‌ای ضمن اعتراض به بازداشت محسن کدیور خواستار اعاده حیثیت از او شد.

دفتر تحکیم وحدت برنامه سراسری دانشجویان را برای دفاع از کدیور اعلام کرد. براساس این برنامه اعلام شد که روز یکشنبه ۷۷/۱۲/۱۶ تجمع دانشجویان در دانشگاه تهران با سخنرانی حجت الاسلام عبدالله نوری برگزار می‌شود.

۷۷/۱۲/۱۵: محسن کدیور طی نامه‌ای به هیئت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی خواستار دخالت این هیئت و اظهارنظر در مورد غیرقانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت، رسیدگی به جرایم وی به عنوان جرایم سیاسی و مطبوعاتی در محاکم عمومی دادگستری و جلوگیری از محاکمه به خاطر ابراز عقیده شد.

روابط عمومی دادسرای ویژه روحانیت با انتشار اطلاعیه‌ای اتهام محسن کدیور را تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ونشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی اعلام کرد و از جوسازی برخی روزنامه‌ها انتقاد نمود. در این اطلاعیه تأکید شده بود که محسن کدیور به دلیل ابراز عقیده و داشتن طرز تفکر خاصی تحت پیگرد قرار نگرفته است.

محسن کدیور در دیدار با خانواده خود بار دیگر بر غیرقانونی بودن بازداشت خود تأکید و اعلام کرد «بازداشت من بهای آزادی و اقامه ارزشهای دینی است.»

۷۷/۱۲/۱٦: دفتر تحکیم وحدت در پی درخواست منوچهر کدیور پدر حجت الاسلام کدیور در مورد عدم برگزاری مراسم حمایت از وی اعلام کرد به منظور جلوگیری از بروز هر گونه تشنج و با توجه با اینکه در آستانه سفر آقای خاتمی به اروپا هستیم مراسم اعلام شده قبلی خود برای تجمع دانشجویان در سراسر کشور را لغو می‌کند.

۲۰۰ روزنامه نگار طی نامه سرگشاده‌ای خواستار آزادی محسن کدیور شدند.

حورا کدیور فرزند ۷ ساله محسن کدیور طی نامه‌ای به ریاست محترم جمهور خواستار کمک ایشان برای آزادی پدرش شد.

۷۷/۱۲/۱۷: حجت‌الاسلام کدیور وکلای خود را به دادگاه ویژه روحانیت معرفی کرد و اعلام کرد بدون حضور وکلای خود در هیچ محکمه‌ای شرکت نخواهد کرد. وی دکتر حسین مهرپور، دکتر امیرحسین‌آبادی و مسعود حائری را به عنوان وکلای غیرتسخیری خود به دادگاه ویژه روحانیت معرفی کرد.

کمیسیون حقوق بشر اسلامی به عملکرد دادگاه ویژه روحانیت اعتراض و اعلام کرد علیرغم مکاتبات امور حقوقی این کمیسیون، دادسرای ویژه روحانیت هیچگونه پاسخی نداده و اعضای این کمیسیون موفق به ملاقات با

حجت‌الاسلام محسن کدیور نشده‌اند.
سیدمحمدخاتمی ریاست محترم جمهور در پاسخ به نامه حورا کدیور فرزند محسن کدیور وی را انسانی دانشمند، پرهیزکار، آزاده، باادب و خیرخواه دانسته و خاطرنشان کرد که چنین انسانی همیشه آزاد است. وی اظهار امیدواری کرد آنچه پیش آمده سوءتفاهمی بیش نباشد و هرچه زودتر رفع شود.

۷۷/۱۲/۱۸: دادگاه ویژه روحانیت وکلای انتخابی محسن کدیور را قبول نکرد و اعلام کرد که وکیل انتخابی وی باید روحانی باشد.

۷۷/۱۲/۲۰: بیش از ۲۱۰ تن از علما و فضلای قم به بازداشت محسن کدیور اعتراض کردند و آن را اهانت به روحانیت دانستند.
محسن کدیور حضرات آقایان موسوی خوئینی‌ها، موسوی تبریزی، موسوی بجنوردی و محقق داماد را به عنوان وکلای انتخابی خود به دادگاه ویژه روحانیت معرفی کرد.

۷۷/۱۲/۲۲: ۱۰۰ چهره ملی و مذهبی با صدور اطلاعیه‌ای بازداشت غیرقانونی آقای کدیور را محکوم کردند و بازداشت وی را معنایی جز تفتیش عقاید و تجدید خاطره انکیزیسیون و عکس‌العمل شتابزده‌ای برای یک جنگ روانی بلافاصله پس از پیروزی مردم در انتخاب شوراها ندانستند و خواهان برخورد جدی ریاست جمهوری با این بازداشت شدند.
محسن کدیور برای نگارش لایحه خود از دادگاه ویژه روحانیت تقاضای استمهال کرد، وی با بیان این مسئله که اظهارات و سخنانش طرح مسائل نظری است که پاسخ نظری مطلوب خود را می‌طلبد اظهار داشت: حبس و

حصر نمی‌تواند پاسخ مناسبی برای مباحث نظری فقهی باشد. زندان جسم افراد را به حبس می‌کشد نه اندیشه آنها را. چنین شیوه‌هایی ضعف و ناتوانی خود را در مقابله با متفکرین بارها اثبات کرده است.

۷۷/۱۲/۲۵: وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و سخنگوی دولت در خصوص بازداشت حجت‌الاسلام کدیور گفت: با توجه به اینکه آقای کدیور همیشه در دسترس دادگاه قرار دارد بازداشت وی نوعی بی‌سلیقگی محسوب می‌شود.

۷۷/۱۲/۲٦: یکی از اعضای کمیسیون اصل نود پس از بازدید از زندان اوین اعلام کرد اجازه ملاقات با آقای کدیور به هیئت داده نشد.

۷۷/۱۲/۲۷: خانواده محسن کدیور در پیامی با تبریک فرارسیدن عیدنوروز و بهار طبیعت از حمایتها و محبت مردم تشکر کردند و اظهار امیدواری کردند که «این هزینه سنگین ــ اسارت محسن ــ گرچه تلخ و جانفرساست ثمر شیرین دهد و در فردای تاریخ این سرزمین هیچ اندیشمند و نظریه‌پردازی در بند گرفتار نشود.»

جمعی از نویسندگان، روزنامه‌نگاران و محقّقان عرب خواستار آزادی کدیور شدند.

۷۸/۱/۱۴: متن کیفرخواست دادستان دادگاه ویژه روحانیت علیه محسن کدیور منتشر شد. در این کیفرخواست اتهام وی تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی ذکر شد. مستندات دادستان صرفاً یک مصاحبه با روزنامهٔ *خرداد* و سخنرانی محسن کدیور

در مسجد حسین‌آباد اصفهان بود.

۷۸/۱/۱۵: محسن کدیور ضمن اعتراض بـه ادامـه بـازداشت خـود و اینکه به مدت ۱۵ روز با دنیای خارج زندان هیچ ارتباطی نداشته بار دیگر بـر خـواسته‌های خـود تأکید کـرد. ایـن خواسته‌ها شامل غیرقانونی بودن دادگاه ویـژه روحـانیت، عدم صلاحیت این دادگاه برای رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی و تفتیش عقاید و مـحاکـمه انـدیشه دانسـتن اتـهامات وی است. وی بـا ذکـر ایـن نکـته کـه بـرای یک نویسنده و محقق عدم دسترسی به کتاب و قلم و مـطالب تحقیقی مهمترین شکنجه و فشار روحـی است، مـمانعت مسئولین مربوطه از دسترسی ایشان به منابع و کتب مورد نیاز خود را محکوم کرد.

۷۸/۱/۱۷: سید حسین موسوی تبریزی وکیل محسن کدیور اعلام کرد که دادگاه ویژه روحانیت با برگزاری عـلنی جـلسه دادگـاه محسن کدیور در روز چهارشنبه ۷۸/۱/۲۵ در مـحل ایـن دادگاه موافقت کرده است.

۷۸/۱/۲۱: مـحسن کـدیور در نـامه‌ای بـه سـیدمحمد خـاتمی رئـیس جمهوری با اشاره به اصل ۱۱۳ قـانون اسـاسی از رئـیس جمهوری خواست تمامی مساعی خود را بـه کـار بـرد تـا مـطابق ضـوابـط اصـل ۱۶۸ قـانون اسـاسی در مـحاکـم دادگستری، با حضور هـیئت مـنصفه و بـه صـورت عـلنی محاکمه شود. وی در پایان اضافه کرد: به گزافه‌گویانی که ادعا کرده‌اند در ایران حتی یک زندان سـیاسی نـداریـم و کسی را به جرم ابراز عقیده دستگیر نمی‌کنیم ابلاغ فرمایند

در روز بیست و چهارم ذالحجه با آنها حاضر به «مباهله» هستم.»

۷۸/۱/۲۲: محسن کدیور از آقای نکونام دادستان ویژه روحانیت تهران به خاطر صدور قرار بازداشت و عدم ترتیب اثر به اعتراض به قرار بازداشت و از دادستان دادگاه ویژه روحانیت آقای محسنی اژه‌ای به‌خاطر ابرام این قرار به دادستان انتظامی قضات شکایت کرد. وی این نامه را به محمد یزدی رئیس قوه قضاییه، حسین مهرپور رئیس هیئت پیگیری و نظارت بر قانون اساسی و ضیایی‌فر رئیس کمیسیون حقوق بشر اسلامی رونوشت کرد.

۷۸/۱/۲۳: آیت‌اله سید حسین موسوی تبریزی وکیل محسن کدیور هشدار داد در صورتی که دادگاه رسیدگی به پرونده کدیور غیرعلنی باشد لایحهٔ دفاعیه ایشان در اختیار مطبوعات قرار می‌گیرد.

۷۸/۱/۲۴: سید حسین موسوی تبریزی وکیل محسن کدیور اعلام کرد: آقای محسنی اژه‌ای قبلاً برگزاری علنی دادگاه را بلامانع دانسته بود ولیکن مسئولین دادگاه و دادستان دادگاه ویژه تهران هنوز به صراحت به تقاضای ما در مورد علنی بودن دادگاه پاسخ نداده‌اند.

دانشجویان به هنگام شب در دانشگاه شهید بهشتی که در کنار زندان اوین محل بازداشت محسن کدیور قرار دارد اجتماع کرده و با روشن کردن شمع و برگزاری مراسم دعا برای آزادی وی دعا کردند.

۷۸/۱/۲۵: محاکمه دکتر محسن کدیور محقق و نویسنده در شعبه دوم

دادگاه ویژه روحانیت به ریاست حجت‌الاسلام محمد سلیمی برگزار شد. این جلسه که تنها با حضور اعضای دادگاه و تعداد معدودی از اعضای خانواده دکتر کدیور و نیز خبرنگاران برخی مطبوعات برگزار شد از ۹ صبح تا ۶ بعدازظهر ادامه یافت و آنگاه با اعلام پایان محاکمه از سوی رئیس دادگاه وعده داده شد که هفته آینده حکم این محقق اسلامی اعلام می‌شود.

۷۸/۲/۱: رای دادگاه در مورد محسن کدیور که در تاریخ ۷۸/۱/۳۰ صادر شده بود اعلام شد. به موجب این رای وی به خاطر نشر اکاذیب جهت تشویش اذهان عمومی و تبلیغ علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی جمعاً به تحمل یکسال و نیم حبس محکوم گردید.

۷۸/۲/۲: حجت‌الاسلام کدیور پس از شنیدن حکم محکومیت خود در دادگاه ویژه روحانیت گفت: خدایا از من بپذیر، این کمترین قدمی است که برای اقامه دین تو و اصلاح حکومت دینی توانستم بردارم. من اطمینان دارم که نسبت به آنچه گفته و نوشته‌ام در قیامت مستوجب ثواب و اجر خواهم بود و خواهید دید که در دنیا نیز محکومیت به خاطر ابراز عقیده و دلسوزی برای نظام جمهوری اسلامی مایه افتخار و سربلندی است.

دادگاه ویژه روحانیت حکم به محکومیت من صادر کرده اما سربلندم که در دادگاه عدل الهی و دادگاه افکار عمومی ملت ایران و دادگاه تاریخ نه تنها مستوجب عقوبت نیستم، بلکه سزاوار تشویقم. به حمدالله سخنرانی و مصاحبه من

یعنی مدارک جرم، کیفرخواست و لایحه دفاعیه همگی با هم متصل شده‌اند و وجدان ملت بیدار و حقوقدانان و قضات بصیر قضاوت خواهند کرد که چگونه اندیشه به مسلخ کشیده شده و تفتیش عقاید صورت گرفت و موازین مسلم یک دادرسی عادلانه زیر پا گذاشته شد.

من بر خلاف قانون اساسی و قوانین موضوعه جمهوری اسلامی بازداشت شدم، محاکمه شدم و محکوم شدم. این مرارتها را به خاطر استمرار قانون، آزادی و معنویت دینی تحمل می‌کنم و قاطعانه اعلام می‌کنم که مصمم‌تر از گذشته برای اصلاح جمهوری اسلامی و اشاعه تعالیم نورانی اسلام در چارچوب شرع و منطبق بر موازین قانونی با تمام قوا اقدام خواهم نمود.

پایان یک رویداد و آغاز راه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

متن کیفرخواست

ریاست محترم دادگاه ویژه روحانیت
سلام‌علیکم،
احتراماً، در پرونده پیوست به کلاسه ۴۳۹۷ آقای محسن کدیور فرزند منوچهر ۳۹ ساله با سواد، ایرانی، مسلمان، متأهل، شغل: روحانی، ساکن تهران خیابان ولیعصر (عج) خیابان شهید هاشمی فر متهم است به:
۱. تبلیغ علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران
۲. نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی

گردشکار:
همراه با تلاش و مجاهدت بی نظیر رهبر کبیر انقلاب اسلامی و امت خوب او برای تحقق نظام مقدس جمهوری اسلامی، دشمنان اسلام و قرآن نیز تلاش کردند که جلو این امر را بگیرند واجازه ندهند که با حکومت قرآن منافع دنیوی و حکومت طاغوتی آنان بخطر افتد و وقتی هیچیک از حربه‌های آنان از جمله جنگ داخلی و خارجی و ترور و حصر اقتصادی در مقابل اراده رهبری و ملت با عنایت خاص حضرت حق برای

آنان کار ساز نشد و نظام جمهوری اسلامی محقق و استقرار یافت، همان دشمن و با همان انگیزه و هدف با شیوه و تاکتیکی جدید به مبارزه خود ادامه داده و با هجوم تبلیغاتی علیه نظام، سعی در تخریب نظام و ارکان و نهادهای اصلی آن نمودند که متأسفانه با این شیوه مزّورانه و منافقانه، تیر سهمگین آنان در بعضی افراد ضعیف و دین به دنیا فروش تأثیر کرد و آنان نیز همسو و همپای دشمن، این نظام مظلوم را هدف قرار دادند و هر روز علیه نظام واسلام قدم یا قلم و یا حرف زدند.

متأسفانه آقای محسن کدیور در کسوت روحانیت در این شرایط حساس که بیش از قبل نیاز به وحدت و همدلی مردم و افشاء کردن نغمه‌های دشمن می‌باشد با سخنرانی و مصاحبه تحت عنوان نگاهی به کارنامه ۲۰ ساله جمهوری اسلامی، ضمن حمله به مقدسات و باورهای دینی مردم، با القاء شبهه، همگام با دشمنان قسم خورده انقلاب اسلامی نسبت به تضعیف نظام و ارکان و آرمانهای آن قدم برداشته است و با علم به نتیجه عمل خود و عدم شرم از روح بلند امام و شهدا و همهٔ داغداران، نظام مقدس جمهوری اسلامی را با رژیم سلطنتی مقایسه نموده و با بیان مطالبی نتیجه می‌گیرد که فقط اسمی تغییر کرده و نظام شاهی به نظام جمهوری اسلامی تغییر نام یافته است.

نامبرده در تاریخ ۲۵ و ۲۶ بهمن ماه سال ۱۳۷۷ ضمن توضیح ویژگیهای نظام سلطنتی می‌گوید:

«ما در حذف صورت نظام شاهنشاهی موفق بودیم اما همچنان که در انقلابهای دیگر هم شاهد بودیم مناسبات قدیم در صورتهای جدید خودشان را باز تولید می‌کنند» و در ادامه با بی حرمتی به قانون اساسی و مردم و بی توجهی به همه فریادهای عبد صالح خدا خمینی کبیر (ره) و هم آوا با دشمنان قسم خورده اسلام وانقلاب ، رکن رکین انقلاب اسلامی

را مورد حمله قرار می‌دهد و می‌گوید :

... مشاهده می‌شود که تلقی آنها از حکومت اسلامی هیچ تفاوتی با یک نظام سلطنتی ندارد... اگر اینها را در نظر بگیریم آن وقت سخن این می‌شود که در ذهن و عمل بعضی، ما یک نظام شاهنشاهی داشتیم وحالا باصطلاح یک نظام اسلامی داریم. اما همان مناسبات و هنجارها حاکم باشد، کانه نظام سلطنتی اسلامی !! یعنی نظامی که در آن یک حاکم و اختیارات مطلق و نا محدود داشته باشد... اگر این موارد را در نظر بگیریم حاصل این می‌شود که آنچه انقلاب بود مسئله تغییر نظام بود و این که ما صرفاً اسم نظام را عوض کردیم... این تحول بنیادی محسوب نمی‌شود و هیچ تناسبی با جمهوری اسلامی ندارد و بیشتر یک نظام من درآوردی است تا جمهوری اسلامی...

آقای کدیور با این همه آزادی که به برکت خون شهدا بعد از انقلاب بوجود آمد و به تعبیر حضرت امام، جریانها و افراد از این آزادیهای زیاد سوء استفاده‌هایی نمودند با القاء جوّ خفقان و عدم آزادی پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا زمان حاضر می‌گوید:

... ما الان در باره آزادی با مشکلات مواجه هستیم، یکی از الگوهای آزادی، آزادی مخالف است یعنی کسانی که با حاکمیت یا با روش و منش حاکمان مخالفند، این افراد تا چه میزان می‌توانند در جامعه فعالیت کنند و حرف بزنند... در این دو ساله اخیر... باعث شده تا فضایی ایجاد شود که ما آزادی را تا حدودی تجربه کنیم... بنظر می‌رسد در تحقق آزادی، هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم... اگر این دوسال اخیر نبود، می‌توانستیم بگوئیم که کارنامه آزادی ما، در دو دهه اخیر نمره قبولی نگرفته است...

نامبرده بنا بر توهمات ذهنی خویش، پس از قتلهای اخیر، با این که می‌داند نظام با تمام توان برای کشف مجرمین اقدام و این عمل زشت را

محکوم نموده، معذالک تلویحاً آن را به نظام نسبت می‌دهد و با القاء شبهه و ذکر مقدماتی می‌گوید:

... ما یک مورد هم سراغ نداریم، با تحقیق می‌گویم که رسول خدا یا ائمه هدا حکم ارتداد پنهانی کسی را صادر کرده باشند مرد و مردانه اگر کسی را هم مرتد میدانستند اعلام می‌فرمودند این شخص به این دلیل مرتد است حق دفاع هم داشته، این که حکم غیابی بشود و فردی مرتد محکوم شود و بعد حکم اعدام برایش صادر شود و نه در تشکیلات قضایی گذشته باشد و نه بصورت علنی بوده باشد این انصافاً بدعتی است که در زمان ما پیدا شده است.

مشارالیه در جای دیگر و برخلاف واقع می‌گوید... این اطلاعیه‌های مجعولی که بنامهایی در مطبوعات منتشر شده و مسئولیت اینها را به‌عهده گرفته واقعاً آیا دستگاههای اطلاعاتی ما توان کشف این موارد را ندارند، این که ساحت فقه شیعه را شما منحوس بکنید، با این اطلاعیه‌ها که این احکام توسط سه قاضی جامع الشرایط صادر شده و بعد ما مسئول اجرایش بوده‌ایم...

ایشان با بیان چنین مطالبی که تحریک کننده مردم بوده و بگونه‌ای که بعد از سخنرانی آقای کدیور شعارهای متعددی بر علیه نظام داده شده و اطلاعیه‌های مجعول در انتساب این قتلها به آمریت نظام پخش گردیده است.

«این مطلب را تاکنون کسی نگفته و در هیچ روزنامه‌ای هم به این شکل نیامده است»

آقای محسن کدیور در جای دیگر می‌گوید: غرض از دیندار شدن جامعه، رسوخ دین در دل مردم و احیاء وجدان دینی در جامعه است و نه ظاهر سازی، نفاق و دورویی و ظواهر، بنابراین به هیچ وجه نمیتوانیم بگوییم که

انقلاب در این زمینه توفیق داشته است.

و باز می‌گوید: ... بنظر می‌رسد آنچه که در جامعه ما اتفاق افتاده است این است که ما کارنامه درخشانی در این زمینه نداریم، نهادهای رسمی اعم از رادیو وتلویزیون در ایجاد کردن یک فضایی خشن و مخالف با موازین اسلامی نقش فراوانی داشته‌اند، تریبونهای اصلی و رسمی جامعه مثل نماز جمعه که باید در آنها تکیه بر محبت و موازین اسلام که مورد نظر انقلاب هم بود رواج داده شود، بیشتر به تضییع این امور اقدام شده.

ریاست محترم دادگاه با توجه به آنچه گذشته وگزارش اداره کل اطلاعات اصفهان به شماره ۴۵۷/۸۹۶۶۸ مورخ ۷۷/۱۰/۲۳ و مطالب ضبط شده و با عنایت به دفاعیات غیر موجه مشارالیه اتهامات نامبرده مبنی بر تبلیغ علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی و نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی محرز و مسلم است و به استناد مواد ۵۰۰ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ مجلس شورای اسلامی تقاضای رسیدگی و صدور حکم شرعی و قانونی را دارم.

دادستان ویژه روحانیت تهران
نکونام
۱۳۷۷/۱۲/۱۳

لایحهٔ دفاعیه محسن کدیور

بسم‌الله الرحمن الرحیم

قبل از قرائت لایحهٔ دفاعیه، وظیفه خود می‌دانم از مجاهدتهای سردار رشید ارتش جمهوری اسلامی ایران، در طول جنگ تحمیلی ، امیر شهید سپهبد علی صیاد شیرازی که در اوایل هفته ناجوانمردانه توسط سازمان تروریستی منافقین روسیاه به شهادت رسید تجلیل کنم.

با اجازه ریاست محترم دادگاه از همه حضار درخواست می‌کنم برای علوّ درجات آن شهید راه عزّت و استقلال میهن اسلامی فاتحه‌ای قرائت فرمایند.

اللّهم اغفره و زد فی درجاته و احشره مع اولیائه

ضمناً سه اعتراض ذیل توسط وکیل فاضلم مستقلاً به دفتر دادگاه تسلیم خواهد شد:

۱. اعتراض به نحوه بازپرسی

۲. اعتراض به بازداشت غیر قانونی

۳. اعتراض به تضییع بعضی از حقوق قانونی متهم به طول چهل و هفت روز بازداشت.

از آنجا که امروز ساعت ۵/۴۰ دقیقه صبح یعنی سه ساعت و بیست

دقیقه قبل از ساعت شروع دادگاه از زندان احضار شدم، در حالیکه فاصله عادی زندان و دادگاه حدود یک ربع ساعت است از کاستی‌های احتمالی در دفاع که ناشی از کمبود استراحت به واسطه این احضار زود هنگام است عذر می‌خواهم.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم، الحمدالله الواصل الحمد بالنعم والنعم بالشکر، نحمده علی الائه، کما نحمده علی بلائه[1]، نحمده علی ما اخذو اعطی، وعلی مابلی و ابتلی، الباطن لکل خفیة، والحاضر کل سریرة. العالم بماتکن الصدور، و ماتخون العیون[2]، و نستغفره مما احاط به علمه، و احصاء کتابه، و نشهد ان لااله الا الله وحده لا شریک له، و اَنَّ محمداً عبده و رسوله[3]، و ان اهل بیتة المعصومین ائمه الهدی و حجة الله علی العباد.

قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم: «قال رجل مومن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم و ان یک کاذباً فعلیه کذبه و ان یک صادقاً یصبکم بعض‌الذی یعدکم ان‌الله لایهدی من هو مسرف کذاب، یا قوم لکم الملک الیوم ظاهرین فی‌الارض فمن ینصرنا من باس‌الله ان جاءنا، قال فرعون ما اریکم الا ما اری و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد» (سورهٔ مومن آیات ۲۸ و ۲۹).

«اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسة فی سلطان ولا التماس شیء من فضول الحطام و لکن لنرد المعالم من دینک و نُظْهر الاصلاح فی بلادک، فیامن المظلومون من عبادک و تقام المعطلة من حدودک

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۳ (طبع فیض‌الاسلام)
۲. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۳۲
۳. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۱۳

(نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۱). اللهم استعملنی فی مرضاتک عملاً لا اترک معه شیئاً من دینک مخافة احد من خلقک» (صحیفهٔ سجادیه، دعای ۵۴).

این لایحهٔ دفاعیه مشتمل بر دو بخش است. در خلال بخش اول در دفاع شکلی ایراد عدم صلاحیت ذاتی دادگاه بیان خواهد شد و در بخش دوم یعنی دفاع ماهوی در برابر اتهامات مطروحه در کیفرخواست تنها پس از رسیدگی ایرادهای وارده به عرض دادگاه صالحه مطابق قانون اساسی خواهد رسید.

بخش اول

دفاع شکلی یا بیان ایراد عدم صلاحیت ذاتی دادگاه

ایرادات و اعتراضات خود را در سه قسمت به استحضار دادگاه محترم می‌رسانم. مطابق قانون دادگاه مکلف است در اولین جلسه دادگاه، قبل از ورود در ماهیت دعوی نسبت به ایرادات رسیدگی و رای مقتضی صادر کند.

اول: ایراد غیرقانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت

۱. مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «اصل، برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.» (اصل سی و هفتم)؛ و «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد»(اصل سی وششم). بنابراین اتخاذ تصمیم در بارهٔ افراد از طریق غیر دادگاه صالح یا بدون موجب قانونی، خود ارتکاب جرم و قیام علیه قانون اساسی محسوب می‌شود. به همین علت لزوم تصویب لایحه قانونی تشکیل دادگاههای رسیدگی به جرایم ضد انقلاب، و قانون تشکیل دادگاههای عمومی و منشأ قانونی یافتن دادگاههای انقلاب احساس و عملی گردیده است. زیرا قانون اساسی در تسجیل دو اصل فوق‌الذکر مقرر می‌دارد که:

«اعمال قوه قضائیه به وسیلهٔ دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامهٔ حدود الهی بپردازد (اصل شصت ویکم) و «مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است. (اصل یکصدوپنجاه ونهم) در قانون اساسی تنها یک دادگاه ویژه (محکمهٔ اختصاصی) پیش‌بینی شده که آن هم بخشی از قوه قضائیه می‌باشد (دادگاه نظامی، اصل یکصدوهفتادودوم)

علیهذا هر تأسیس غیرمنبعث از قانون که قصد صدور حکم به‌عنوان مرجع تظلمات داشته باشد براساس اصول یادشدهٔ قانون اساسی نهادی غیرقانونی تلقی خواهد شد. براساس استنتاج فوق دادگاه ویژه روحانیت خلاف قانون اساسی است. بعلاوه نقض اصول متعدد قانون اساسی مربوط به حقوق ملت را درپی دارد (از قبیل اصول نوزدهم و بیست و بیست‌ودوم) که تصریح بر تساوی حقوقی مردم ایران دارد. قانون اساسی درجهت حفاظت از حقوق مردم با صراحت اعلام کرده‌است «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است» (اصل یکصد و هفتم). چنین قانونی چگونه تأسیس دادگاه ویژه روحانیت را برمی‌تابد؟

حتی «رسیدگی به اتهام رئیس‌جمهور و معاونان وی و وزیران در مورد جرائم عادی با اطلاع مجلس شورای اسلامی در دادگاههای عمومی دادگستری انجام می‌شود (اصل یکصد و چهلم). با توجه به اینکه در زمان بازنگری قانون اساسی و اصلاح این اصل رئیس‌جمهور وقت و چهارنفر از وزرا روحانی بوده‌اند واضح است که قانونگزار دادگاه ویژه روحانیت را به‌رسمیت نمی‌شناخته است.

۲. اگر مقام محترم رهبری بخواهد نهادی مستقل از دادگستری و

قوه قضاییه، به‌عنوان دادگاه ویژه روحانیت زیر نظر خود تاسیس نمایند، راهکار منحصر قانونی آن این است که مطابق اصل یکصد و هفتادوهفتم قانون اساسی، پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، مورد را به عنوان یکی از موارد اصلاح و تمیم قانون اساسی به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد کند، در صورت تصویب مورد در شورای بازنگری، پس از تایید و امضای مقام رهبری از طریق مراجعه به آراء عمومی، اگر به تصویب اکثریت مطلق شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی رسید به صورت قانون در می‌آید. وقتی بازنگری و تصحیح قانون که در ردیف نقض صریح قانون قرار نمی‌گیرد مستلزم رعایت تشریفات قانونی فوق‌الذکر است، به طریق اولی تأسیسی که نقض صریح اصول متعدد قانونی اساسی است ــ که در بند اول به آن اشاره شد ــ بدون طی مراحل پیش‌بینی شده در اصل ۱۷۷ غیرممکن است. واضح است که غیر از الحاق اصل تاسیس دادگاه ویژه روحانیت به قانون اساسی، شورای بازنگری می‌باید اصول متعددی از قانون اساسی را نیز متناسب با ورود این نهاد اصلاح کند. از آنجا که این روند قانونی تاکنون طی نشده، لذا صرف اوامر مقام رهبری، این نهاد را قانونی نمی‌کند.

با تمسک به «ولایت مطلقهٔ فقیه» در اصل ۵۷ نمی‌توان برای دادگاه ویژهٔ روحانیت تحصیل وجاهت قانونی کرد، زیرا در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی تصریح شده است که «قوای حاکم در جمهوری اسلامی... زیر نظر ولایت مطلقهٔ امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند.» لذا ارادهٔ ولایت مطلقهٔ فقیه تنها از مجاری قانونی نافذ است، و تلقی فرا قانونی از اطلاق ولایت فاقد اعتبار حقوقی و قانونی است. در اصل یکصد و دهم قانون اساسی (بازنگری شده براساس آخرین آراء حضرت امام خمینی در سال ۱۳۶۸) وظایف و اختیارات

رهبر در یازده بند احصاء شده است که از آن جمله است: نصب و عزل و قبول استعفای عالی‌ترین مقام قوه قضائیه. اما نصب و عزل و قبول استعفای حاکم شرع و دادستان دادگاه ویژه روحانیت از جمله اختیارات معظم‌له پیش‌بینی نشده است. واضح است که اطلاق «وظیفه» در این اصل مؤید این تفسیر است که قانون اساسی وظایف ولی فقیه را همراه با محدودهٔ اختیارات او معین می‌کند و خارج از آنچه در قانون اساسی آمده به لحاظ حقوقی رهبر نه وظیفه‌ای دارد نه اختیاری. مطابق اصل یکصد و پنجاه و هفتم انجام مسئولیتهای قوه قضائیه در کلیه امور قضایی و اداری و اجرایی به عهده رئیس قوه قضائیه است و طبق اصل یکصدوپنجاه و هشتم وظیفه‌رئیس قوه قضائیه است که تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسئولیتهای قضایی مذکور در اصل ۱۵۶ را ایجاد کند.

تمسک به بند هشتم یکصد ودهم قانون اساسی(حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام) برای قانونی کردن دادگاه ویژه روحانیت کارساز نیست. زیرا:

اولاً: مراد از معضلات نظام، امور موردی، جزئی و مقطعی است نه تاسیس یک نهاد دائمی مستمر.

ثانیاً: قید «از طریق عادی قابل حل نباشد» با عنایت به اینکه عمل به اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی به طریق عادی حل مشکل قانونی نبودن دادگاه ویژه روحانیت است، مورد را از شمول بند ۸ اصل ۱۱۰ خارج می‌کند.

ثالثاً: مجمع تشخیص مصلحت نظام به تصریح اصل یکصد و دوازدهم و اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی حق قانونگذاری ندارد. هر چند دادگاه ویژه روحانیت تاکنون به تصویب این مجمع محترم هم نرسیده است.

۳. در عرف حقوقی و قضایی «قانون» ضوابط ویژه‌ای دارد و تصویب

آن تشریفات خاصی می‌طلبد. قانون اساسی را تنها مجلس خبرگان قانون اساسی می‌تواند وضع کند و تنها شورای بازنگری قانون اساسی حق اصلاح و تمیم بعضی اصول آن را دارد (اصل یکصدوهفتادوهفتم). وضع قوانین عادی به تصریح اصول پنجاه و هشتم و هشتاد وپنجم تنها از طریق مجلس شورای اسلامی میسر است و این اختیار قانونگذاری را نمی‌تواند به شخص یا هیأتی واگذار کند. از آنجا که دادگاه ویژه روحانیت خلاف اصول متعدد قانون اساسی است، مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قانونی وضع کند که منافی قانون اساسی باشد.

قانونگذاری کلاً جنبه انشایی و ابتدایی دارد. به عبارت دیگر قانونی بودن هر سازمانی مستلزم آن است که قانونگذار یا آن را طی قانون صریحاًتاسیس کرده باشد یا آنکه تاسیس آن در حدود اختیارات قانونی سازمان‌های دیگر بوده باشد در مورد دادگاه ویژه روحانیت اولاً: قانونگذار هیچ گاه صریحاً یا حتی «ضمناً» آن را تأسیس نکرده است ثانیاً: تأسیس آن توسط مقام رهبری چنانکه گذشت خارج از حدود اختیارات و وظایف احصاء شده در قانون اساسی است. لذا تمسک به تبصرهٔ یک ماده واحده مصوب ۱۳۷۰/۷/۲۹ مجمع تشخیص مصلحت نظام دائر بر حق انتخاب وکیل در دادگاه ویژه اشکال غیرقانونی بودن این دادگاه را مرتفع نمی‌کند، زیرا اولاً آن چنانکه گذشت قانون ضوابط ویژه‌ای دارد و مجمع تشخیص مصلحت صلاحیت وضع قانون ندارد، ثانیاً این مصوبه مجمع برای جبران یکی از نقیصه‌های آئین‌نامه این دادگاه به عنوان یک واقعیت خارجی و اعادهٔ بعضی از حقوق مسلوب روحانیون از باب مالایدرک کله لایترک کله و دفع افسد به فاسد بوده است، ثالثاً محدودیت‌های تبصره ماده واحده مزبور از دو حیث یکی لزوم روحانی بودن وکیل و دیگری معرفی تعدادی از روحانیون صالح از سوی دادگاه برای انتخاب وکیل از

سوی متهم تضییق واضح آزادی انتخاب وکیل از سوی طرفین دعوی در اصل سی وپنجم قانون اساسی است. حال آنکه «هیچ مقامی حق ندارد آزادی‌های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند». بنابراین همین مصوبه هم از این حیث محل اشکال است.

هکذا اینکه بودجهٔ دادگاه ویژه روحانیت در ردیف بودجهٔ دادگستری گنجانیده شده است مشکل قانونی نبودن دادگاه ویژه را مرتفع نمی‌سازد، زیرا با اختصاص بودجه نهاد غیرقانونی قانونی نمی‌شود، بلکه نوعی اقدام شکل گرایانه برای تأمین هزینه‌های مادی یک واقعیت خارجی در خوش‌بینانه‌ترین تفسیر آن است. این مهم خصوصاً در بستر سیاسی اجتماعی فعلی کشور بهتر قابل درک است. هرچند همکاری دولت در اختصاص بودجه به دادگاه ویژه روحانیت فاقد توجیه قانونی است.

وجود نهادهایی از قبیل شورای انقلاب فرهنگی و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی که در قانون اساسی پیش‌بینی نشده‌اند نیز وجاهت حقوقی به دادگاه ویژه نمی‌بخشد زیرا اولاً فعالیت نهادهای مورد قیاس از حیث قانونی بودن در جای خود قابل بحث است و قانونی بودن آنها مفروغ عنه نیست که مورد قیاس واقع شوند. ثانیاً شورای نمایندگان دستگاههای مختلف جهت هماهنگی آنها تا آنجاکه در چارچوب وظائف و اختیارات هر یک از اعضاء تصمیم‌گیری شود نه تنها مشکل قانونی ندارد بلکه از باب تسهیل و روان‌سازی وظائف قانونی نهادهای مختلف مورد استقبال نیز می‌باشد. به عبارت دیگر مادامی که نهادهای یاد شده نقش مشورتی و هماهنگی دارند پذیرفته می‌شوند. اما بدیهی است اگر نهادهای هماهنگ‌کننده اداری، اجرایی، برنامه‌ریزی به نحوی از انحاء حقوق ملت در قانون اساسی را مورد تجاوز قرار دهند (مثلاً در مقام تقنین برآیند) مسئولیت نقض قانون بر عهدهٔ آنهاست و باید پاسخگو باشند.

به هر حال اینگونه استدلالها برای اثبات قانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت فاقد اعتبار علمی و وجاهت حقوقی است و در عرف حقوقی این گونه تشبثات امری غیرقانونی را قانونی نمی‌کند. کلیهٔ نهادهایی که تاسیس غیرقانونی را در مصوبات خود به رسمیت شناخته باشند قاعدتاً تخلف کرده‌اند و نهادهای قانونی ناظر از قبیل شورای نگهبان، دیوان عدالت اداری، کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی موظف به اصلاح موارد غیر قانونی هستند.

۴. فارغ از غیرقانونی بودن اصل دادگاه ویژه روحانیت، آئین نامه دادسراها و دادگاههای ویژه روحانیت مورخ ۱۳۶۹/۵/۱۵ نیز مراحل قانونی یک مصوبهٔ قانونی را طی نکرده و به تصویب قوه مقننه نرسیده است، لذا فاقد وجاهت قانونی است.

مواد متعدد این آئین‌نامه با قانون اساسی از جمله اصول ۵۶، ۱۵۹، ۱۵۶، ۶۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۱۰، ۷۱، ۱۶۴، ۳۶، ۱۷۲، ۳۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۳۷، ۳۵ و آئین دادرسی منافات دارد، از جمله به رسمیت نشناختن اصل قانونی بودن جرم، قانونی بودن مجازات. در تبصره ماده ۱۸این آئین‌نامه آمده است:«اعمالی که عرفاً موجب هتک حیثیت روحانیت و انقلاب اسلامی باشد برای روحانیون جرم تلقی می‌شود»اینکه مصداق جرم به عرف موکول شود و قاضی مختار در قبول یا رد یک عرف باشد خروج از قواعد مسلم حقوقی را نشان می‌دهد.

تبصره ماده ۴۲ آئین‌نامه می‌گوید در موارد استثنایی و مواردی که در شرع و قانون مجازات مشخص تعیین نگردیده، حاکم می‌تواند مستدلاً براساس نظر خود اقدام به صدور حکم نماید. معنای این اختیار امکان نادیده گرفتن اصل قانونی بودن جرم و مجازاتها به عنوان یکی از اصول داوری عادلانه است.

در ماده ۴۴ آئین‌نامه، احکام دادگاه ویژه قطعی تلقی شده و ضمن بیان سه مورد به عنوان تجدیدنظر ذکر شده که همگی در اختیار خود دادگاه است و حق متهم برای تجدید نظرخواهی نادیده گرفته شده است، زیرا موارد پیش‌بینی شده همگی در اختیار خود دادگاه است و این یعنی بی‌اعتنایی به یکی از اصول اولیه دادرسی عادلانه. عدم پیش‌بینی امکان رسیدگی مجدد در دیوان عالی کشور از دیگر نقایص جدّی وغیرقابل اغماض این آئین‌نامه است. حال آنکه در اصل ۱۶۱، قانون اساسی دیوان عالی کشور را تنها مرجع ناظر بر حسن اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویهٔ قضایی معرفی می‌نماید. حال آنکه می‌دانیم این دیوان هیچ نظارتی بر عملکرد دادگاههای ویژه ندارد و احکام آن قابل رسیدگی در دیوان نمی‌باشد، زیرا دادگاههای ویژه خارج از نظام قضایی کشور قرار داد. انتخاب وکیل از بین وکیلان رسمی، بطور کلی در این آئین‌نامه به رسمیت شناخته نشده است. بعلاوه رویهٔ این دادگاه نشان می‌دهد که خود را مجاز به ورود در اتهامات مربوط به جرایم سیاسی و مطبوعاتی می‌داند، که این امر نیز نقض آشکار اصل ۱۶۸ قانون اساسی است، حال آنکه در آئین‌نامه اثری از لزوم حضور هیأت منصفه در چنین محاکمه‌هایی دیده نمی‌شود(رجوع به صفحهٔ ضمیمهٔ۶). آنچه گذشت تنها نمونه‌ای از موارد تخلف آئین‌نامه دادگاه ویژه روحانیت از قانون اساسی و قانون آئین دادرسی است که از خوف اطاله کلام از بیان جرئیات درمی‌گذرم.

به هر حال بنابر ادله و مستندات فوق‌الذکر، دادگاه ویژه روحانیت غیرقانونی است و برمبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دادگاه صالح محسوب نمی‌شود وکلیه اقداماتی که در جهت بازداشت اینجانب و نگهداری در حبس به عمل آمده جرم و مشمول مواد ۵۷۰ و ۵۷۵ قانون مجازات اسلامی است که از این بابت به دادستان انتظامی قضات شکایت

کرده و منتظر رسیدگی هستم. علت حضور من در این دادگاه غیرقانونی این است که اولاً اعتراضات و ایرادات خود را به طور رسمی به سمع این دادگاه برسانم و ثانیاً این واقعیت غیرقانونی برخلاف اصل سی وپنجم قانون اساسی امکان محاکمه در دادگاه صالح را از اینجانب سلب کرده و شکایات اینجانب به مراجع صالح تاکنون رسیدگی نشده است.

هر مقام قضایی اعم از دادیار یا قاضی رسیدگی کننده که ابلاغ قضایی از سوی رئیس قوه قضائیه نداشته باشد صلاحیت مداخله در امور قضایی را ندارد چون دادگاههای ویژه روحانیت خارج از نظام قضایی قرار دارند، بعضاً افرادی در امور قضایی مداخله می‌کنند که ابلاغ قضایی از سوی رئیس قوه قضائیه ندارند. لذا اینجانب خواهان رؤیت ابلاغ قضایی افرادی هستم که در بازپرسی اینجانب دخالت نموده‌اند که آیا ابلاغ قضایی از سوی قوهٔ قضائیه دارند یا خیر؟

دوم: ایراد عدم صلاحیت دادگاه ویژه روحانیت جهت رسیدگی به اتهامات مذکور در کیفرخواست

فارغ از اینکه اینجانب اصولاً مرتکب جرمی نشده‌ام و نیز قطع نظر از ایرادات مطروحه راجع به مبانی قانونی تشکیل و فعالیت دادگاه ویژه روحانیت که به تفصیل در قسمت اول لایحه گذشت این دادگاه به شرح موارد آتی، اصولاً به جهات عدیده جهت رسیدگی به اتهامات مذکور در کیفرخواست صادره علیه اینجانب فاقد صلاحیت قانونی است.

اتهامات معنونه از مصادیق جرایم مطبوعاتی و سیاسی است.

دادستان ویژه روحانیت تهران، در کیفرخواست صادره با استناد به سخنان اینجانب که در مصاحبه با روزنامهٔ *خرداد* مطرح کرده و یک مورد

نیز از سخنرانی عمومی که در شهر اصفهان ایراد داشته‌ام موارد مطروحه را از مصادیق تبلیغ علیه نظام و نشر اکاذیب دانسته است. اگرچه این ادعای دادستانی محترم به ترتیبی که در بخش دوم دفاعیات خود معروض خواهم داشت، اصولاً نادرست بوده و هیچیک از عبارات استنادی کیفرخواست و حتی هیچیک از گفته‌های اینجانب در سخنرانی‌هایم یا آنچه تاکنون به صورت کتاب یا مقاله به رشتهٔ تحریر درآورده‌ام هیچگونه تبلیغی علیه نظام نبوده و متضمن نشر هیچ امر کذبی آن هم به قصد تشویش اذهان عمومی نبوده است با این حال بر این نکته تأکید می‌نمایم که آنچه در کیفرخواست آمده است از موارد جرایم مطبوعاتی و سیاسی است.

۱. مطابق قوانین جاری کشور بویژه قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ مجلس شورای اسلامی و لایحهٔ قانون مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب اسلامی، «هر جرمی که بوسیله درج و نشر مطلبی در نشریات اتفاق افتد جرم مطبوعاتی است» و الزاماً می‌باید حکم اصل یکصد و شصت و هشتم قانون اساسی با شرایطی خاص که در حال حاضر در لایحه قانونی مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ مقرر است مورد رسیدگی قرار گیرد.

توضیحاً اضافه می‌نماید مواد ۲۳ به بعد قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ که تعدادی از جرایم مطبوعاتی را برشمرده از باب حصر نبوده و بنا به اطلاق اصل ۱۶۸ قانون اساسی و روح حاکم بر قانون مطبوعات، کلیه جرائم مطبوعاتی مشمول اصل ۱۶۸ و مقررات خاص مندرج در قانون مطبوعات و لایحه قانونی مطبوعات می‌باشند. رویه قضایی نیز از این حیث مؤید همین امر است. در پرونده‌های متعدد مطبوعاتی که در سالهای اخیر مورد رسیدگی قرار گرفته است، حاوی جرایم متعددی بوده

است که تماماً به عنوان جرم مطبوعاتی شناخته شده‌اند، از جمله نشر اکاذیب، افتراء، اهانت به مقدسات، اهانت به بنیانگذار جمهوری اسلامی، اهانت به مقام رهبری و...

بنابراین رسیدگی به پرونده حاضر نیز می‌باید با رعایت مقررات اصل ۱۶۸ قانون اساسی و قانون مطبوعات و لایحه قانونی مطبوعات بصورت علنی و با حضور هیأت منصفه‌ای که طبق قانون تشکیل می‌شود در دادگاه دادگستری انجام شود.

۲. بخش دیگری از موارد استنادی دادستان محترم ویژه روحانیت در کیفرخواست صادره راجع به سخنرانی اینجانب در اصفهان است، در این قسمت نیز اگرچه هیچگونه مطلب مجرمانه‌ای عنوان نشده است، اما با توجه به محل و زمان و نحوه ابراز مطالب (سخنرانی در شب قدر در مسجد) و نوع مطلب عنوان شده تردیدی نیست که مطالب عنوان شده کلاً جنبه فکری و نظری داشته در حالیکه تماماً با حفظ شئون اخلاقی و ضوابط شرعی القاء شده و صرفاً از باب تجزیه و تحلیل برخی مسائل دینی و اجتماعی بوده‌اند. لذا موارد ناظر به این سخنرانی نیز ناگزیر باید از باب جرایم سیاسی مورد عنایت دادگاه محترم قرار گیرد.

در این خصوص اضافه می‌نمایم: اصل ۱۶۸ قانون اساسی، تعریف جرم سیاسی را به قانون عادی احاله نموده است. اگرچه ماده ۱۹ قانون فعالیت احزاب و جمعیتها و گروهها... مصوب ۱۳۶۰/۶/۷ مقرر داشته است: «شورای عالی قضایی(در حال حاضر رئیس قوه قضاییه) موظف است ظرف یک ماه از تاریخ تصویب این قانون لایحهٔ تشکیل هیأت منصفه محاکم دادگستری موضوع اصل ۱۶۸ قانون اساسی را تهیه و... تقدیم مجلس نماید» اما قوه قضائیه با ترک وظیفه قانونی خود و بی توجهی به دستورات قانونگذار در این باب تعلل کرده است و مجلس

شورای اسلامی نیز در تعریف قانونی جرم سیاسی قدمی برنداشته است و در واقع مسأله مهم واساسی جرم سیاسی و هیأت منصفه جرایم سیاسی درکشور مسکوت مانده است.

با این حال نظر به اینکه موارد راجع به جرم سیاسی و هیأت منصفه آن از موارد حقوق اساسی ملت بوده و قابل تعطیل نیست، توجه دادگاه محترم را به مواردی چند در این زمینه معطوف می‌دارد:

حقوقدانان برای تشخیص جرایم سیاسی از غیرسیاسی دو ضابطه ذکر کرده‌اند:

اول ضابطهٔ عینی، بر طبق این ضابطه فعل مرتکب ملاک تشخیص نوع جرم خواهد بود، بنابراین اگر فعل ارتکابی موضوعاً بر علیه یکی از نهادهای سیاسی جامعه یا نسبت به امور سیاسی جامعه مانند انتخابات باشد، جرم سیاسی محقق می‌شود.

دوم ضابطهٔ ذهنی، براساس این ملاک به علت غایی فعل یعنی انگیزه مرتکب و هدف او توجه می‌شود، بنابراین هرگونه فعلی با انگیزه و هدف سیاسی انجام شود، ولو اینکه فعل از جرایم عمومی ولی با هدف سیاسی باشد نوع جرم سیاسی محقق شده است.

بنابر هر یک از ضابطه‌های مذکور حداقل، اتهام «تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی» صرفنظر از وارد بودن یا نبودن اتهام جرم سیاسی تلقی می‌شود.

از زاویهٔ دیگر حقوقدانان، جرایم ناشی از فکر سیاسی را یکی از انواع جرایم سیاسی می‌دانند (دکتر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، شماره ۱۵۲۵) چنین تعریفی از جرم سیاسی در واقع قدر متیقن جرم سیاسی است. چنانچه حتی این تعریف از جرم سیاسی را نیز نادیده انگاریم، عملاً واژه «جرم سیاسی» راکه مورد نظر قانون اساسی

جمهوری اسلامی است، منسوخ نموده‌ایم. سابقه قانونگذاری پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز مفاداً، نه فقط مؤید این معناست بلکه دامنه بسیار وسیعتری برای مفهوم جرم سیاسی شناسایی کرده است.

لایحهٔ قانونی رفع آثار محکومیت‌های سیاسی مصوب ۱۳۵۸/۱/۷ شورای انقلاب مفهوماً معنایی را از مفهوم جرم سیاسی ارائه می‌کند که نشان‌دهندهٔ دامنه و مصادیق آن است. این لایحهٔ قانونی مقرر داشته است: «محکومیت کلیهٔ کسانی که به عنوان اقدام علیه امنیت کشور واهانت به مقام سلطنت و ضدیت با مشروطه و اتهامات سیاسی دیگر تا تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۶ به محکومیت قطعی محکوم شده‌اند کان لم یکن تلقی می‌شوند...»

از مفهوم این لایحهٔ قانونی چنین استفاده می‌شود که در اندیشه قانونگذار جمهوری اسلامی اقدام علیه امنیت، اهانت به مقامات عالیهٔ حکومتی و ضدیت با حکومت و نظام، از شمار جرایم سیاسی محسوب شده‌اند. لازم به ذکر است که اصولاً تغییرات سیاسی ناشی از پیروزی انقلاب اسلامی از لحاظ حقوقی، اگرچه موجب تغییر مصادیق در جرایم و مجازاتها شده لکن در عالم حقوق این تغییرات موجب تغییر مفاهیم نیست. به عنوان مثال سرقت همواره جرم است، خواه در نظام جمهوری اسلامی یا در سایر نظامهای حکومتی. همچنین سیاسی دانستن یک جرم اصولاً نه معنای مباح و جایز شدن آن است، بلکه صرفاً موجب حکومت شرایط خاص در آئین دادرسی به شرح اصل ۱۶۸ قانون اساسی است. بنابراین زمانی که از نظر قانونگذار جمهوری اسلامی، عناوینی از قبیل اقدام علیه امنیت ملی و اهانت و ضدیت با نظام و مانند آن جرم سیاسی است (مگر در موارد محاربه وبغی) به طریق اولی، ابراز اندیشه سیاسی در چارچوب یک بحث استدلالی بدون کمترین هتک حرمت نیز جرم

سیاسی محسوب خواهد شد. هرچند آن چنانکه در بخش دوم دفاعیه به تفصیل خواهد آمد، اصولاً طرح این قبیل مباحث جرم نیستند که وصف سیاسی یا غیر آن را بپذیرند یا خیر.

در نهایت، نظر به اینکه برای رسیدگی به جرایم سیاسی نیز شرایط مذکور در اصل ۱۶۸ ضروری و الزامی است، ایراد عدم صلاحیت این دادگاه محترم در این حوزه نیز مطرح است.

ایراد عدم توجه اتهامهای مطبوعاتی به اینجانب

تبصره ۴ ماده ۹ قانون مطبوعات مقرر داشته است، مسئولیت یکایک مطالبی که در نشریه به چاپ می‌رسد... به عهدهٔ مدیر مسئول خواهد بود. از جمله موارد مسئولیت مدیر مسئول نشریه یکی هم مسئولیت کیفری مطالب است. در تحلیل حقوقی، مطالبی که برای یک نشریه جمع‌آوری می‌شوند(اعم از مقالات، اخبار، مصاحبه، عکس، کاریکاتور و...) به تایید مدیر مسئول رسیده و با دستور او به چاپ می‌رسند. در این بخش توجه دادگاه محترم را به رکن مادی جرم مطبوعاتی جلب می‌نماید که همانا درج و نشر مطالب در نشریه است. مطابق با اصول کلی حقوق کیفری، مرتکب عمل مجرمانه کسی است که مرتکب رکن مادی جرم شده باشد. در جرایم مطبوعاتی، ضابطه وقوع جرم، نشر مطلب توسط نشریه است ولاغیر. آشکار است که گوینده یا نویسنده هیچگونه مدخلیتی در نشر مطبوعه نداشته و این فعل به دستور مدیر مسئول و تحت مدیریت وی انجام می‌شود. به همین دلیل بوده است که قانون مطبوعات به درستی مسئولیت کیفری مطالب منتشره در نشریات را بر عهده مدیر مسئول قرار داده است و جز یک مورد (ماده ۲۷) که علاوه بر اصل مسئولیت کیفری مدیر مسئول، مسئولیت کیفری نویسنده نیز تصریح شده است سایر

موارد به استناد تبصره ۴ ماده ۹ قانون مطبوعات معمولاً بر مسئولیت کیفری مدیر مسئول نشریه است.

در خصوص موارد اتهامی اینجانب در مصاحبه با روزنامه وزین *خرداد*، از آنجاکه اینجانب هیچگونه سمتی در آن جریده شریفه نداشته و صرفاً در دفترم طرف مصاحبه خبرنگار آن روزنامه محترم بوده‌ام، مطابق با قانون مطبوعات و با حفظ احترام کارکنان متعهد و مدیر مسئول فاضل و انقلابی آن روزنامه و با تأکید بر اینکه مصاحبه مذکور فاقد هر گونه مطلب مجرمانه‌ای بوده است، اشعار می‌دارم، اتهامات راجع به مصاحبهٔ اینجانب در روزنامهٔ *خرداد*، مطابق قوانین جمهوری اسلامی متوجه اینجانب نیست.

ایراد عدم صلاحیت دادگاه ویژه روحانیت در رسیدگی به اتهامات انتسابی

چنانکه به عرض دادگاه محترم رسید، موارد اتهامی اینجانب از مصادیق قطعیهٔ جرایم سیاسی و مطبوعاتی بوده و الزاماً می باید رعایت قانون اساسی و قوانین جاری کشور مورد رسیدگی قرار گیرد. شرایطی که قانونگذار برای این دسته از جرایم مقرر داشته و دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت فاقد آن است، به شرح ذیل می‌باشد:

۱. علنی بودن دادگاه: اگر چه به تجویز اصل یکصدو شصت‌و پنجم قانون اساسی در مواردی که محاکمه‌ای منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد، دادگاه می‌تواند آن را غیرعلنی اعلام کند، اما به دلیل اهمیت بنیادین و حیاتی جرایم مطبوعاتی و سیاسی که مستقیماً مرتبط با حق حاکمیت ملت و در شمار حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی از جمله حق آزادی بیان و حق آزادی‌های سیاسی است، قانونگذار قانون اساسی جمهوری اسلامی به منظور پرهیز از سابقه تلخ و رنجبار

محاکمات ظالمانه دوران ستم شاهی در پشت درهای بسته، برگزاری محاکمات جرایم سیاسی و مطبوعاتی را در همه حال علنی دانسته است. در تحلیل حقوقی، حکم اصل ۱۶۸ از حیث لزوم علنی بودن کلیه محاکمات مطبوعاتی وسیاسی، استثنایی بر حکم اصل ۱۶۵ است.

۲. لزوم حضور هیأت منصفه: در نظام دادرسی کیفری ایران، در محاکمات مطبوعاتی و سیاسی، حضور هیأت منصفه ضروری است. به عبارت دیگر در این دسته از محاکمات حضور هیأت منصفه شرط صلاحیت ذاتی دادگاه است و دادگاهی که بدون حضور هیأت منصفه قصد رسیدگی به جرم مطبوعاتی یا سیاسی را داشته باشد اصولاً فاقد صلاحیت ذاتی است. در همین زمینه ماده ۳۴ لایحهٔ قانونی مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ مقرر داشته است که «برای رسمیت دادگاه، حضور حداقل ۷ عضو هیأت منصفه ضروری است». هیأت منصفه به عنوان نمایندگان افکار عمومی و عصارهٔ آحاد ملت با شرکت در محاکمه علاوه بر اینکه بر حسن جریان امر محاکمه نظارت عمومی دارد، این وظیفه حیاتی را نیز بر عهده دارد که مجرمیت یا بی‌گناهی متهم را تعیین کند(مادهٔ ۳۸ قانون مطبوعات) در واقع در جرایم سیاسی و مطبوعاتی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تعیین تکلیف متهم از حیث توجه یا عدم توجه بزه انتسابی را برعهدهٔ جامعه که صاحبان اصلی نظم سیاسی‌اند قرار داده است تا با این وسیله احتمال دستبرد به عرصهٔ عدالت در حقوق سیاسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی را به حداقل رسانده باشد. واضح است که اگر قاضی دادگاهی شخصاً افرادی را به عنوان هیأت منصفه نصب نماید، در عرف حقوقی چنین هیأت منصفهٔ صوری پذیرفته نیست و تخلف از مادهٔ ۳۴ لایحهٔ قانونی مطبوعات محسوب می‌شود.

۳. صلاحیت انحصاری دادگاه دادگستری: در واژه‌شناسی حقوقی، به

دادگاه دادگستری مترادف دادگاه عمومی و در برابر دادگاه اختصاصی به کار می‌رود. دادگاه عمومی دادگاهی است که علی‌المبنی صلاحیت رسیدگی به کلیه جرایم را داراست مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد. اما دادگاه اختصاصی مرجعی قضایی است که علی‌الاصل صلاحیت رسیدگی به هیچ جرمی را ندارد. مگر مواردی که قانون اجازه داده است. دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت مرجعی قضایی است که صرفاً برای رسیدگی به جرایم ارتکابی روحانیون تشکیل شده و به یقین در زمرهٔ مراجع قضایی اختصاصی است و قطعاً دادگاه دادگستری محسوب نمی‌شود.

حتی چنانچه این تفسیر بعید دور از ضابطه را بپذیریم که هر دادگاهی که داخل سازمان قضایی دادگستری باشد، دادگاه دادگستری محسوب می‌شود، باز هم دادگاه ویژه روحانیت از آنجا که از سازمان قضایی دادگستری منفک و طبق ماده ۴۵ آئین‌نامه آن یک سازمان مستقل محسوب است، در شمار دادگاههای دادگستری نبوده، و صلاحیت قانونی مندرج در اصل ۱۶۸ قانون اساسی و قانون مطبوعات و لایحهٔ قانونی مطبوعات را در خصوص مورد فاقد است. لازم به ذکر است شمردن دادگاه ویژه روحانیت در عداد دادگاههای اختصاصی در صورت اثبات اصل قانونی بودن آن است که در قسمت اول خلاف آن اثبات شد.

۴. لزوم تبعیت دادگاه از قوانین موضوعه: مطابق ماده ۴۲ آئین‌نامه دادسراها و دادگاههای ویژه روحانیت «احکام دادگاهها باید مستند به موازین شرع باشد و چنانچه شرع نسبت به جرمی مجازات خاصی را معین نکرده حکم دادگاه باید مستند به قوانین موضوعه باشد...» همچنین مطابق ماده ۱۸ همان آئین‌نامه «هر فعل یا ترک فعلی که مطابق قوانین موضوعه یا احکام شرعیه قابل مجازات یا مستلزم اقدامات تامین و تربیتی

باشد جرم محسوب می‌گردد». عناوین اتهامات مذکور در کیفرخواست شامل تبلیغ علیه نظام (ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی) و نشر اکاذیب [به قصد تشویش اذهان عمومی] (مادهٔ ۶۹۸ همان قانون) استناد به قوانین موضوعه کشور است. بنابراین با ملاحظهٔ مواد ۱۸و ۴۲ آئین‌نامه تعریف جرم از هر حیث می‌باید مطابق با قوانین موضوعهٔ کشور انجام شود. این تعریف نه فقط شامل ارکان عمومی جرم(ارکان قانونی-معنوی و مادی) می‌شود، بلکه شامل سایر مواردی که حسب مورد و با توجه به موارد مضبوط در پروژه می‌باشد نیز می‌گردد. به عبارت دیگر دادگاه می‌باید از جمیع جهات وفق قوانین موضوعه عمل نماید. در مانحن فیه، برخی قوانین موضوعه عبارتند از: قانون اساسی، قانون مطبوعات، لایحهٔ قانونی مطبوعات و قانون مجازات اسلامی. عمومی و اطلاق عبارت «قوانین موضوعه» که در مواد ۱۸ و ۴۲ آئین نامه مذکور آمده است، دلالت بر آن دارد که دادگاه ویژه روحانیت نمی‌تواند صرفاً به یک بخش از قوانین موضوعه(قانون مجازات اسلامی) تمسک و استناد جوید. زیرا این عبارت (قوانین موضوعه) شامل کلیه قوانین است که حسب مورد بر موضوعی خاص ممکن است حاکم باشند. با توجه به جمع مواد ۱۸ و ۴۲ در مواردی که قوانین موضوعه آن را مشخص نموده باشند دادگاه مکلف است مطلقاً مطابق همان قوانین موضوعه عمل کند و رسیدگی و صدور حکم به نظر شخصی جایز نیست، و وجهی برای اتخاذ یک بخش از قوانین موضوعه (قانون مجازات اسلامی) و ترک سایر قوانین موضوعه (قانون اساسی، قانون مطبوعات، لایحه قانونی مطبوعات...) وجود ندارد.

لذا از آنجا که قوانین موضوعه حاکم بر پروندهٔ حاضر، مشعر بر این است که موارد اتهامی از موارد جرایم سیاسی و مطبوعاتی بوده و رسیدگی به این اتهامات باید در دادگاه دادگستری (عمومی، نه اختصاصی

و نه صنفی و نه خارج از قوهٔ قضاییه) با حضور هیأت منصفه (واقعی به حکم قانون به عنوان نماینده افکارعمومی، نه صوری و منصوب قاضی) و به صورت علنی انجام شود و دادگاه ویژه روحانیت مطابق آئین نامه و رویهٔ خود فاقد تمامی شرایط سه گانه است، با عنایت به مواد ۱۸ و ۴۲ آئین نامه دادسراها و دادگاههای ویژه روحانیت در تکلیف به عمل براساس قوانین موضوعه در موارد سکوت احکام شرعیه، و با استناد به اصل ۱۶۸ قانون اساسی و مواد ۲۳ الی ۳۱ قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۳ و مواد ۳۱ به بعد لایحهٔ قانونی مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب رای به عدم صلاحیت قانونی دادگاه ویژه رسیدگی به اتهامات مذکور در کیفرخواست مورد تقاضا است.

اگر اجابت درخواست قانونی فوق بر اولیاء محترم دادگاه گران است، تنزلاً پیشنهاد می‌کنم مطابق تبصره ۱ ماده ۱۳ آئین‌نامه دادسراها و دادگاههای ویژه روحانیت، رسماً رسیدگی به این پرونده را به سایر مراجع قضایی ذیربط واگذار نمایید. یادآور می‌شود که در سال گذشته دادگاه ویژه روحانیت رسیدگی به پرونده مدیر مسئول روحانی نشریه خانه، متهم به توهین به بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران را به دادگاه مطبوعات واگذار کرده امیدوارم با اتخاذ رویهٔ واحد شائبه هرگونه تبعیض در مورد آنها که چون شما نمی‌اندیشند را رفع فرمایید.

سوم: ایرادهای کیفرخواست

کیفرخواست صادره از سوی دادستان محترم ویژه روحانیت تهران علیه اینجانب مورخ ۷۷/۱۲/۱۳ از جهات مختلف شایستهٔ تأمل است. خود این کیفرخواست تاییدی است بر آنچه در مصاحبه با روزنامه خرداد بیان کرده‌ام. به عبارت دیگر دادستان محترم ناخواسته سندی رسمی در

اثبات آراء اینجانب ارائه فرموده‌اند که از این بابت از ایشان صمیمانه سپاسگزارم. در این مجال توجه دادگاه محترم را در نهایت اختصار به برخی اشکالات غیرقابل اغماض این کیفرخواست جلب می‌کنم.

الف. کیفرخواست حقوقی یا بیانیه تبلیغاتی سیاسی

قضاوت زبان ویژه خود را دارد که با زبان سیاست تفاوت دارد. شأن قضاوت، و کسوت قضا نوعی ادب را ایجاب می‌کند چه در نوشتار چه در گفتار. زبان قضایی زبانی سنگین، رسمی، دقیق و به دور از احساسات و تبلیغات است، زبانی علمی، مستدل، حقوقی و مؤدبانه. ادب قضایی اجازه به کار بردن واژه‌های محدودتری نسبت به ادب سیاسی می‌دهد.

متاسفانه کیفرخواست صادره از سوی جناب آقای دادستان بیشتر به خطابه تبلیغاتی یا بیانیه سیاسی یک جناح خاص شباهت دارد، تا یک ادعانامه حقوقی متقن و یک کیفرخواست قانونی، توجه ریاست محترم دادگاه را به نمونه‌هایی از این کیفرخواست تاریخی جلب می‌کنم:

نمونه اول: «... ومتاسفانه با این شیوهٔ مزوّرانه و منافقانه، تیر سهمگین آنان در بعضی افراد ضعیف و دین به دنیا فروش تاثیر کرد و آنان نیز همسو و همپای دشمن این نظام مظلوم را هدف قرار دادند و هر روز علیه نظام و اسلام قدم یا قلم و یا حرف زدند.» (ص ۱ س ۱۵ تا۱۷)

نمونه دوم: «متاسفانه آقای محسن کدیور که در کسوت روحانیت در این شرایط حساس که بیش از قبل نیاز به وحدت و همدلی مردم و افشا کردن نغمه‌های دشمن می‌باشد با سخنرانی و مصاحبه تحت عنوان نگاهی به کارنامه ۲۰ ساله جمهوری اسلامی، ضمن حمله به مقدسات و باورهای دینی مردم، با القاء شبهه همگام با دشمنان قسم خورده انقلاب اسلامی نسبت به تضعیف نظام و ارکان و آرمانهای آن قدم برداشته است،

و با علم به نتیجهٔ عمل خود و عدم شرم از روح بلند امام و شهدا و همه داغداران نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را با رژیم سلطنتی مقایسه نموده...»(ص ۲ س ۱ تا۵)

نمونه سوم: «.. با بی‌حرمتی به قانون اساسی و مردم و بی‌توجهی به همه فریادهای عبدصالح خدا خمینی کبیر (ره) و هم‌آوا با دشمنان قسم خورده اسلام و انقلاب، رکن رکین انقلاب اسلامی را مورد حمله قرار می‌دهد...» (ص۲ س ۹ـ۱۱)

نمونه چهارم: «با القاء جو خفقان و عدم آزادی پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا زمان حاضر می‌گوید...»(ص۳س۲)

نمونه پنجم:«نامبرده بنا به توهمات ذهنی خویش...» (ص۳ س ۱۰)

ب. اهانتها و توهین‌های دادستان محترم در کیفرخواست به متهم

در بحبوحهٔ جنگ صفین هنگامی که امیرالمومنین (ع) شنید برخی از اصحابش به لشکر شام دشنام می‌دهند فرمود: «انی اکره لکم ان تکونواسبابین» من نمی‌پسندم که شما دشنام دهید (*نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۹۷). اگر امام علی(ع) ناسزا به دشمن در میدان جنگ را روا نمی‌داشت چگونه دادستان محترم اهانت و توهین را در ساحت مقدس قضا روا می‌دارد؟

به تعابیر کیفرخواست دادستان محترم در بارهٔ متهم زندانی توجه فرمایید:«ضعیف دین به دنیا فروش»(ص۱ س۱۵)، «همگام با دشمنان قسم خوردهٔ انقلاب اسلامی». «عدم شرم از روح بلندامام و شهدا و همهٔ داغداران» (ص۲ س۳و۵) «هم آوا با دشمنان قسم خوردهٔ اسلام وانقلاب»(ص۲ ۱) این گونه تعابیر نه تنها از ادب قضایی به دور است بلکه بدعتی است نادرست که در نهایت به حیثیت حقوقی و قضایی دادگستری

(به معنای عامش) لطمه زده و فرض یک رسیدگی عادلانه را خدشه‌دار می‌کند. آیا دادستان محترم توان اثبات این تعابیر را دارند؟ در محضر دادگاه خدا را به شهادت می‌طلبم در طول زندگیم کسی این گونه به من اهانت نکرده است. حتی در کیفرخواست دادستان دادگستری زمان شاه که در بهار ۵۷ علیه من که آن زمان دانشجو بودم و توسط ساواک به جرم اقدام علیه امنیت ملی\دستگیر شده بودم صادر شد، هرگز چنین تعابیر توهین‌آمیز و اهانت‌باری به کار نرفته بود که دادستان محترم ویژه روحانیت تهران به این متهم زندانی که اکنون مدرس دانشگاه و نویسنده است به کار برده است. چه کسی باور می‌کرد که در جمهوری اسلامی چنین کیفرخواستی صادر شود؟ این کیفرخواست اثبات آن نگرانیهایی است که من در مصاحبه با روزنامه خرداد ابراز داشته‌ام و از استحالهٔ نظام جمهوری اسلامی اعلام خطر کرده‌ام. اصل سی ونهم قانون اساسی مقرر داشته است «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است». قاضی نمی‌تواند عبارات اهانت‌آمیز یا حتی افتراآمیزی که به پرونده امر ربطی ندارد و هیچگونه دلیلی براثبات آنها نیز ارائه نمی‌کند و اصولاً جزو موارد اتهامی نیستند، نسبت دهد. چنین عباراتی خود از مصادیق اهانت، افترا و مستوجب تعقیب انتظامی و کیفری است. ریاست محترم دادگاه، من از دادستان محترم ویژه روحانیت تهران به جرم اهانت و توهین به متهم زندانی در متن کیفرخواست براساس اصل ۳۹ قانون اساسی شکایت می‌کنم و تقاضای مجازات ایشان بر طبق مواد ۶۰۸ و ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی دارم. به این امید که ادب برخورد با متهم را بیاموزند.

ج. جرح، حذف و تحریف سخنان متهم در کیفرخواست

موارد استنادی کیفرخواست به سخنان اینجانب هفت عبارت شامل پنج عبارت از مصاحبه روزنامه خرداد مورخ ۲۵و ۲۶ بهمن ۷۷ با اینجانب و دو عبارت از سخنرانی من در شب ۲۳ رمضان (۲۰ دی ۷۷) در مسجد حسین آباد اصفهان است. نوار سخنرانی و متن کامل پیاده شده آن بصورت دست نویس موجود است و متن نسبتاً کامل آن در روزنامهٔ خرداد مورخ ۱۵،۱۷ و ۱۸ اسفند۷۷ و گزارش خبری آن در جراید ۲۲ دی ۷۷ منتشر شده است.

متاسفانه موارد استنادی کیفرخواست به سخنان اینجانب همگی، تقطیع و حذف مخل و در نهایت با تحریف همراه بود، به نحوی که خواننده را از فهم صحیح مطالب بازمی‌دارد. حتی از مقدس‌ترین متون ما یعنی قرآن کریم نیز عباراتی از قبیل «لاتقربواالصلوة» و «ویل للمصلین» قابل ارائه است که با حذف دنبالهٔ آیه درست برخلاف مقصود الهی دلالت می‌کند. متاسفانه در هر هفت عبارت استنادی تحریف و حذف جملات قبل یا بعد یا کلمات کلیدی صورت گرفته است. در این قسمت از دفاعیه متن کامل هر هفت عبارت را با ذکر دقیق مدرک هر یک و موارد تحریف و حذف مخل معنی در هر یک به محضر دادگاه عرضه می‌کنم و در بخش دوم دفاعیه به این قسمت فراوان استناد خواهم نمود.

عبارت اول: «از جمله اهدافی که انقلاب اسلامی به سرعت به آن نائل شد حذف حکومت شاهنشاهی بود که ۲۵۰۰ سال سابقه داشت و در این جامعه رسوخ کرده بود. اما حذف صورت نظام شاهنشاهی یک سخن است و حذف بنیادها و مناسبات نظام شاهنشاهی یک سخن دیگر. ما در حذف صورت نظام شاهنشاهی موفق بودیم. اما همچنانکه در انقلابهای دیگر هم شاهد بودیم مناسبات قدیم در صورتهای جدید خودشان را باز تولید می‌کنند. مهم این است که انقلاب بتواند از درون و محتوا و از باطن

جامعه را متحول کند.» (خرداد، ۲۵ بهمن ۷۷ صفحه ۶ ستون ۳) این عبارت قسمت اول پاسخ به این سؤال روزنامه است: «در حال حاضر انقلاب اسلامی به کدامیک از اهدافش رسیده، کدام اهداف در نیمه راه تحقق است، کدامیک به کلی بر زمین مانده است؟»

حال آنکه دادستان محترم مدعی شده است: «نامبرده...ضمن توضیح ویژگیهای نظام سلطنتی می‌گوید» که این نادرست است، بعلاوه دو جملهٔ اول این عبارت (تا «یک سخن دیگر») و جملهٔ آخر آن (از «مهم این است که...») از عبارت فوق حذف شده است. حذف جملات قبل و بعد و تحریف سؤال باعث استنتاج‌های نادرست دادستان محترم شده است.

عبارت دوم: «برخورد و ارادهٔ انقلاب این بود که مناسبات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه را کلاً دگرگون کنیم. (در روش و منش بعضی) مشاهده می‌شود که تلقی آنها از حکومت اسلامی هیچ تفاوتی با یک نظام سلطنتی ندارد. تنها تفاوتی که دارد این است که در رأس حکومت می‌باید یک فرد عادل و عدم وابسته به اجنبی و عالم دین باشد. اگر این چهار خصوصیت حاصل شد دیگر هیچ تفاوتی ندارد که او با مردم چه نوع برخوردی می‌کند؟ آیا مناسبات به شکل سابق باشد یا نباشد. این فرد چگونه آمده باشد. اگر اینها را در نظر بگیریم آن وقت سخن این می‌شود که در ذهن و عمل بعضی ما یک نظام شاهنشاهی داشتیم و حالا به اصطلاح یک نظام اسلامی داریم. اما همان مناسبات و هنجارها حاکم باشد. کانه نظام سلطنتی اسلامی یعنی نظامی که در آن یک حاکم اختیارات مطلق و نامحدود داشته باشد. (متاسفانهٔ تمام اینها را ما در نظام سلطنتی هم مشاهده می‌کردیم. یعنی اختیارات مطلق به گونهٔ سلطنتی که براساس انتخاب مردم و تحت نظارت مردم نیست. حکومتی که در چارچوب قانون محدود نمی‌شود) ما اگر این موارد را در نظر بگیریم

حاصل این می‌شود که آنچه انقلاب بود، مسأله تغییر نظام بود و اینکه ما صرفاً اسم نظام را عوض کنیم (و چند خصوصیت مثل وابستگی به اجنبی و ظلم را برداریم) این تحول بنیادی محسوب نمی‌شود و هیچ تناسبی با جمهوری اسلامی که ذکر کردیم ندارد و بیشتر یک نظام من درآوردی است تا جمهوری اسلامی.» (خرداد ۲۶ بهمن ۷۷ صفحهٔ ۶ ستون۲)

این عبارت که مهمترین مستند اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی (موضوع ماده ۵۰۰) است، شش مورد حذف مخل معنی و تحریف صورت گرفته است:

۱. حذف تأمل‌برانگیز عبارت«در روش و منش بعضی» از آغاز این عبارت. با اضافه شدن این عبارت محذوف معلوم می‌شود برخلاف ادعای دادستان محترم «رکن رکین انقلاب اسلامی(بخوانید ولایت مطلقه فقیه) مورد حمله قرار نگرفته بلکه «روش ومنش بعضی» مورد نقد و تحلیل انتقادی واقع شده است. لذا در جمله بعدی «مشاهده می‌شود تلقی آنها از حکومت اسلامی هیچ تفاوت با یک نظام سلطنتی ندارد.» مراد از «آنها» همین «بعضی» محذوف است. ریاست محترم دادگاه آیا نقد اندیشه خاص بعضی مساوی تبلیغ علیه نظام و حمله به رکن رکین انقلاب اسلامی است؟ آیا این همان تفتیش عقاید و محاکمه اندیشه نیست؟! چرا دادستان محترم دادگاه ویژه سخنان مرا اینگونه ناجوانمردانه تحریف کرده است؟

۲. نقل شده است: «... اگر اینها را در نظر بگیریم آن وقت سخن این می‌شود که در ذهن و عمل بعضی ما یک نظام شاهنشاهی داشتیم و حالا به اصطلاح یک نظام اسلامی داریم» مراد از «اینها» در صدر این جمله چیست؟ چرا مشارالیه آنکه درک صحیح جمله بعدی در گرو آن است حذف شده است؟ عبارت محذوف و مشارالیه «اینها» به شرح ذیل است:

«تنها تفاوتی که دارد این است که در رأس حکومت می‌باید یک فرد عادل و عدم وابسته به اجنبی و عالم دین باشد. اگر این چهار خصوصیت حاصل شد دیگر هیچ تفاوتی ندارد که او با مردم چه نوع برخوردی کند؟ آیا مناسبات به شکل سابق باشد یا نباشد این فرد چگونه آمده باشد.

۳. نقل شده است: «... ما اگر این موارد را درنظر بگیریم حاصل این می‌شود که آنچه [هدف] انقلاب بود، مسأله تغییر نظام بود» مراد از «این موارد» در صدر این جمله چیست؟ چرا مشارالیه «این موارد» که درک این جمله در گرو آن است حذف شده است؟ عبارت محذوف و مشارالیه «این موارد» به شرح ذیل است که «متاسفانه تمام اینها را ما در نظام سلطنتی هم مشاهده می‌کردیم. یعنی اختیارات مطلق به گونهٔ سلطنتی که براساس انتخاب مردم و تحت نظارت مردم نیست، حکومتی که در چارچوب قانون محدود نمی‌شود.»

۴. بجای جمله«واینکه ما صرفاً اسم نظام را عوض کنیم» نقل کرده‌اند «عوض کردیم» حاصل این تغییر لفظی ساده تحریف معنوی قابل تأملی است. جمله اول، بیان شرطی است و اخبار از واقع نیست، جمله دوم بیان خبری است. صدق جمله شرطیه در گرو صدق و تحقق شرط نیست بر خلاف جمله خبریه و جرم نشر اکاذیب صرفاً در مورد جملات خبریه مصداق دارد. این هم دومین تحریف عبارت دوم استنادی.

۵. نقل فرموده‌اند و اینکه ما صرفاً اسم نظام را عوض کردیم... این تحول بنیادی محسوب نمی‌شود» مشارالیه اسم اشاره «این» در جملهٔ اخیر چیست؟ بدون ذکر مشارالیه معنای جمله درست فهمیده نمی‌شود. عبارت کامل به شرح ذیل است: و اینکه ما صرفاً اسم نظام را عوض کنیم و چند خصوصیت مثل وابستگی به اجنبی و ظلم را برداریم این تحول بنیادی محسوب نمی‌شود.»

۶. نقل فرموده‌اند «... این تحول بنیادی محسوب نمی‌شود و هیچ تناسبی با جمهوری اسلامی ندارد و بیشتر یک نظام من‌درآوردی است تا جمهوری اسلامی.» حال آنکه عبارت«که ذکرکردیم» بعد از جمهوری اسلامی از قلم مبارک دادستان محترم افتاده است. عبارت کامل به شرح ذیل است:

«... این تحول بنیادی محسوب نمی‌شود و هیچ تناسبی با جمهوری اسلامی که ذکر کردیم ندارد و بیشتر یک نظام من‌درآوردی است تا جمهوری اسلامی.» با توجه به عبارت کامل مشخص می‌شود که مقایسه بین دو اندیشه سیاسی است، دو سلیقه در اداره جامعه دینی یعنی جمهوری اسلامی که ذکر کردیم و ملاکهای آنها را به دقت در مصاحبه بیان کرده‌ام و روش دوم همان بعض قائل به سلطنت اسلامی.

اکنون با توجه به توضیحات فوق‌الذکر واضح می‌شود که اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی به هیچ وجه از عبارت یاد شده قابل اثبات نیست، و اگر دادستان محترم مبادرت به تحریف و حذفهای متعدد مخل معنی نمی‌کرد بی‌اساسی اتهام یاد شده در همانِ مطالعهٔ بدوی بر خواننده منصف روشن می‌شد. اکنون از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم عبارت کامل را با اتهام انتسابی مقایسه فرمایند تا صحت عرایض اینجانب را تصدیق نمایند.

عبارت سوم: «موضوع دیگر بحث آزادی است. ما الآن در باره آزادی با مشکلاتی مواجه هستیم. یکی از الگوهای آزادی، آزادی مخالف است یعنی کسانی که با حاکمیت یا با روش و منش حاکمان مخالفند. این افراد تا چه میزانی می‌توانند در جامعه فعالیت کنند و حرف بزنند (یکی از شعارهای اصلی انقلاب اسلامی همین آزادی بود. متاسفانه پیشامدهایی از قبیل جنگ و اقدام برخی از گروههای تروریستی باعث شد که از همان

آغاز فضایی ایجاد شود که ما نتوانیم آزادی را در این مملکت تجربه کنیم) در این دو سالهٔ اخیر (که رجعتی به صدر انقلاب صورت گرفته و) باعث شده تا فضایی ایجاد شود که ما آزادی را تا حدودی تجربه کنیم (می‌بینیم که چه مشکلات جدی در جامعه ما ایجاد شده است) به نظر می‌رسد در تحقق (هدف) آزادی ما هنوز اندرخم یک کوچه‌ایم. (مراد از آزادی این است که فرد درچارچوب قانون موضوعهٔ آن جامعه بتواند صحبت کند و امنیت هم داشته باشد یعنی نه از امتیازات و نه از حقوق اجتماعی، محروم نشود. به نظر می‌رسد آنچه که در جامعهٔ ما اتفاق افتاده این است که ما کارنامهٔ درخشانی در این زمینه نداریم. نهادهای رسمی، اعم از رادیو و تلویزیون رسمی، در ایجاد کردن یک فضای خشن و مخالف موازین اسلامی نقش فراوانی داشته‌اند. تریبونهای اصلی و رسمی جامعه مثل نماز جمعه که باید در آنها تکیه بر محبت و موازین اصلی اسلامی که مورد نظر انقلاب هم بود رواج داده شود، بیشتر به تضییع این امور اقدام شده، لذا ما در زمینهٔ آزادی قدمهای زیادی برنداشتیم) و اگر این دو سال اخیر نبود می‌توانستیم بگوییم که کارنامه آزادی ما در دو دههٔ اخیر نمرهٔ قبولی نگرفته است (و این سخن دردناکی است.) (خرداد، ۲۵ بهمن ۷۷ صفحهٔ ۶ ستون چهارم) عباراتی را که در پرانتز آورده‌ام در متن کیفرخواست حذف شده است.

دادستان محترم با حذف دوازده جمله از عرایض من در بارهٔ آزادی که در تحلیل همه جانبهٔ بحث نقش تعیین‌کننده دارد، ادعا کرده است که «آقای کدیور با این همه آزادی که به برکت خون شهدا بعد از انقلاب به وجود آمد و به تعبیر حضرت امام، جریانها و افراد از این آزادی‌های زیاد سوءاستفاده‌هایی نمودند، با القاء جو خفقان و عدم آزادی پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا زمان حاضر می‌گوید» آن وقت به نقل سخنان مثله شدهٔ

اینجانب با شش مورد حذف جملات کلیدی پرداخته است، که مستقلاً به هر یک از این حذفها و نقشی که در تحریف معنی داشته اشاره می‌کنم:

۱. دادستان محترم عبارت ذیل را که در مقام دفاع منطقی از محدود شدن آزادی در دهۀ اول انقلاب است بالکل حذف کرده و مدعی شده که اینجانب در مقام «القاء جو خفقان و عدم آزادی پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا زمان حاضر» هستم. به عبارت حذف شده عنایت فرمایید تا به نحوه استنتاج غیرمنصفانه دادستان محترم بیشتر وقوف یابید: «یکی از شعارهای اصلی انقلاب اسلامی همین آزادی بود. متاسفانه پیشامدهایی از قبیل جنگ و اقدام برخی از گروههای تروریستی باعث شد که از همان آغاز فضایی ایجاد شود که ما نتوانیم آزادی را در این مملکت تجربه کنیم.»

۲ و ۳. نقل شده است که: «در این دو سالۀ اخیر...باعث شده تا فضایی ایجاد شود که ما آزادی را تا حدودی تجربه کنیم...» دادستان محترم از این عبارت دو جمله مؤثر در معنا را حذف کرده است. یکی جملۀ «که رجعتی به صدر انقلاب صورت گرفته» که به عنوان صفت عبارت «دو سالۀ اخیر» ذکر شده و صِریح در تلقی مثبت اینجانب از انقلاب اسلامی و تداوم و احیای اهداف آن در دو سالۀ اخیر است.

جملۀ دوم محذوف این است «می‌بینیم که چه مشکلات جدی در جامعه ما ایجاد شده است» که اشاره واقع‌بینانه به مشکلات جامعه در تجربه آزادی به عنوان هدف اصیل انقلاب در دو سال اخیر است. دادستان محترم با حذف این جملات کوشیده است که از مصاحبه اینجانب مصالح لازم را برای کنار هم گذاشتن و ساختن بنایی متناسب با اتهامات انتسابی بسازد. اما واضح است که چنین نقل با وصله و پینه‌ای مصداق بارز تحریف است و هرگز نمی‌تواند مستند یک کیفرخواست

متقن قضایی واقع شود.

۴. نقل کرده‌اند: «در تحقق آزادی ما هنوز اندرخم یک کوچه‌ایم» از این جمله واژهٔ «هدف» ذکر شده یعنی «در تحقق هدف آزادی ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم» آنچه بنده در مقام دفاع از آن بوده‌ام دفاع از آزادی به عنوان هدف اصیل انقلاب اسلامی بوده، نه آزادی فارغ و بدون ارتباط با انقلاب اسلامی. چرا دادستان محترم تنها از واژه‌های کلیدی غفلت کرده است؟

۵. دادستان محترم بین دو جملهٔ اخیر عبارت سوم کیفرخواست، نزدیک به شش جمله را حذف کرده و بخشی از جملات محذوف به عنوان عبارت هفتم کیفرخواست نقل کرده است. جملات محذوف را که در عبارت هفتم نیامده است اینجا نقل می‌کنم تا ریاست محترم دادگاه تصدیق فرمایند عبارات منقول انتسابی با صنعت مونتاژ بازسازی شده و به چه میزان از مصاحبهٔ من دور است: «مراد از آزادی این است که فرد در چارچوب قانون موضوعهٔ آن جامعه بتواند صحبت کند و امنیت هم داشته باشد، یعنی از امتیازات و نه از حقوق اجتماعی، محروم نشود.» چرا دادستان محترم این عبارت را که در مقام تعریف از آزادی در چارچوب قوانین جامعه است حذف کرده است؟

۶. جمله «و این سخن دردناکی است» از انتهای جملهٔ آخر توسط دادستان محترم حذف شده تا نگرانی مشفقانه اینجانب از قصهٔ آزادی منعکس نشود. واضح است که بدون حذف جملات متعدد دادستان محترم هرگز نمی‌توانست چنین اتهاماتی را نسبت دهد. هرچند از همین عبارات سرهم‌بندی شده نیز به وضوح ضعف اتهامات مذکور در کیفرخواست هویداست.

عبارت چهارم: «ما یک مورد سراغ نداریم، بنده با تحقیق می‌گویم

(مواردش را هم یک به یک خدمت شما ذکر خواهم کرد) که رسول خدا (ص) یا ائمه هدی(ع) حکم ارتداد پنهانی کسی را صادر کرده باشند، مرد و مردانه اگر کسی را هم مرتد می‌دانستند (و یا مشمول مجازات می‌دانستند) اعلام می‌فرمودند این فرد به این دلیل مرتد است، حق دفاع هم داشته، (بعد از اینکه دفاعش هم شنیده شد بعداً حکم صادر می‌شد)، اینکه حکم غیابی بشود، و فردی مرتد (فرض بکنید) محسوب شود و بعد حکم اعدام برایش صادر شود که نه از تشکیلات قضایی گذشته باشد و نه به شکل علنی بوده باشد، این انصافاً بدعتی است که در زمان ما پیدا شده است (و هیچ فقیهی حاضر نیست پایش را امضا کند. از مسلمات فقه شیعه است که شما باید حکم علنی را صادر کنید). (نوار و متن پیاده شده سخنرانی)

نقل قول دادستان محترم (براساس گزارش اداره کل اطلاعات اصفهان) با آنچه اینجانب گفته است و عیناً در سطور گذشته ذکر شد یازده مورد اختلاف دارد، به اختلافاتی که به نحوی از انحاء مغایر معنی است ذیلاً اشاره می‌کنم:

۱. جملات زیر در کیفرخواست صادره حذف شده است: این جملات را در متن فوق‌الذکر در پرانتز آورده‌ام:

الف. «مواردش را هم یک به یک خدمت شما ذکر خواهم کرد»

ب. «ویا مشمول مجازات می‌دانستند»

ج. «بعد از اینکه دفاعش هم شنیده شد بعداً حکم صادر می‌شود»

د. «فرض کنید»

و. «هیچ فقیهی حاضر نیست پایش را امضا کند، از مسلمات فقه شیعه است که شما باید حکم را علنی صادر کنید.»

از این پنج جمله محذوف، سه جملهٔ اول در فهم بهتر مراد گوینده دخیل

است، اما دو جمله اخیر در درک صحیح گوینده نهایت اهمیت را دارد و حذف آن به هیچ وجه پذیرفته نیست. اولاً ارتداد افراد به عنوان فرض مثال بیان شده است. ثانیاً در جمله محذوف اخیر اینکه « هیچ فقیهی حاضر نیست پای حکم غیر علنی اعدام خارج از تشکیلات قضایی را امضا کند» به یکی از مسلمات فقه شیعه تصریح شده است و حذف آن جداً جای سؤال دارد.

۲. کلمات زیر غلط نقل شده است:

الف. در جملهٔ «فردی مرتد فرض کنید محسوب شود» محسوب «محکوم» نقل شده که تفاوتشان فراوان است».

ب. در جملهٔ «وبعد حکم اعدام برایش صادر شود که نه از تشکیلات قضایی گذشته باشد» بجای «که نه از تشکیلات»، «و نه در تشکیلات» نقل شده است.

وقتی تنها چند سطر مستند اتهام سنگینی همچون تبلیغ علیه نظام قرار می‌گیرد، از دادستان محترم انتظار می‌رفت که دقت بیشتری در مستندات خود به عمل آورد.

عبارت پنجم: «حالا ما سابقه ۱۴۰۰ سال فقه غنی شیعه که با دقت‌های میکروسکوپی این ظرایف را مشخص کردند، همه را به عنوان اینکه مصلحت چنین اقتضا می‌کند یا چنان اقتضا می‌کند آن هم از جانب افرادی که عرض کردم در مطبوعات می‌نویسند و کمترین صلاحیت در این مسأله ندارند و منتشر می‌کنند، زیر سؤال ببریم. حاشا وکلا، قطعاً شارع مقدس به این گونه مسائل راضی نیست. این اطلاعیه‌های مجعولی که به نام‌های (ـ به نامی چند اطلاعیه‌اش) در مطبوعات منتشر شده و این مسایل را به عهده گرفته، (این) واقعاً آیا دستگاه اطلاعاتی ما توان کشف این موارد را ندارند؟ اینکه ساحت فقه شیعه را شما ملوث کنید، در این اطلاعیه‌ها، که

این احکام توسط سه قاضی (مجتهد) جامع‌الشرایط صادر شده و بعد ما مسئول اجرایش بودیم (یک اطلاعیه مجعول در فلان شهر پخش می‌شود، به بیست و چهار ساعت کشیده نمی‌شود شما تمام عواملش را دستگیر می‌کنید، این اطلاعیه‌ها از کجا صادر می‌شود؟ چرا آنها را دستگیر نمی‌کند؟ این وهن مذهب شیعه است که مسائلی را به دینش نسبت بدهند، دینی که سراسر انسان دوستی است. اطلاعیه یکی از مراجع معظم تقلید که امروز در روزنامه‌ها منتشر شده بود، تصریح به همین مطلب است که هیچ مرجع راستین شیعه امضاء نکرده است که احکام مجازات شرعی از قبیل: ارتداد، غیرعلنی در غیر دادگاه صالح صادر شود، این اشاره‌شان به همین اطلاعیه‌های مجعول بود، که امیدوارم هرچه زودتر عواملش کشف شود و به مردم معرفی شوند)» (نوار، متن پیاده شدهٔ سخنرانی)

آنچه در کیفرخواست به گزارش اداره اطلاعات آمده است، در ده مورد با عرایض اینجانب که عیناً ذکر شد تفاوت دارد که به علت اهمیت مطلب به تمام این موارد اشاره می‌شود.

۱. کلمات زیر غلط نقل شده است :

الف. «این مسائل را به عهده گرفته) نقل کرده‌اند «و مسئولیت اینها را به عهده گرفته»»؛

ب. «دستگاه اطلاعاتی»، نقل کرده‌اند: (دستگاههای اطلاعاتی»؛

ج. «اینکه ساحت فقه شیعه را شما ملوث بکنید» بجای «ملوث» نقل کرده‌اند «منحوس»»؛

د. «در این اطلاعیه‌ها» نقل کرده‌اند «با این اطلاعیه‌ها»؛

و. «مسئول اجرایش‌بودیم» نقل کرده‌اند «بوده‌ایم».

این پنج مورد را جهت اثبات بی دقتی در عبارات مذکور در کیفرخواست

تذکر دادم، و شاخص‌ترین این اغلاط «منحوس» بجای «ملوث» است که حاکی از سواد گزارشگران است.

۲. کلمات زیر از قلم افتاده است:

الف. «ـ به نامی چند اطلاعیه‌اش»؛

ب. «این»؛

ج. مجتهد در (سه قاضی مجتهد جامع‌الشرایط).

این موارد که در متن فوق‌الذکر جایشان دقیقاً مشخص شده‌اند، جهت اثبات بی‌دقتی در مستند مهمترین ارقام کیفرخواست تذکر داده می‌شود.

۳. جملهٔ قبل از این عبارت و جملات بعد از این عبارت کلاً نقل شده و حذف شده‌اند. و این جملات، بویژه جملات بعدی این عبارت، در درک صحیح مراد گوینده نهایت دخالت را دارند و با عنایت به آنها این ادعای دادستان محترم که «نامبرده بنابر توهمات ذهنی خویش پس از قتلهای اخیر، با اینکه می‌داند نظام با تمام توان برای کشف مجرمین اقدام و این عمل زشت را محکوم نموده، معذالک تلویحاً آن را به نظام نسبت می‌دهد و با القاء شبهه و ذکر مقدماتی می‌گوید» از اساس باطل می‌شود که در بخش دوم کیفر خواست مفصلاً به آن خواهم پرداخت.

عبارت ششم: «در زمینه دیندارتر شدن جامعه راه زیادی را در پیش داریم. غرض از دیندارتر شدن جامعه رسوخ دین در دل مردم و احیای وجدان دینی در جامعه است، و نه ظاهرسازی، نفاق و دورویی و ظواهر، بنابراین به هیچ‌وجه نمی‌توانیم بگوییم که انقلاب در این زمینه توفیق تمام داشته.» (خرداد، ۲۶ بهمن ۷۷، صفحهٔ ۶ ستون ۱).

دادستان محترم در کیفرخواست واژهٔ «تمام» را از جملهٔ آخر عبارت فوق حذف کرده است. جملهٔ قبل از این عبارت نیز که از قلم افتاده است، همین مضمون را ایفا می‌کند. حذف این واژه جمله سالبهٔ جزئیه را به سالبه

کلیه تبدیل کرده است و این تحریف کلاً مراد گوینده را درست بر خلاف واقعیت منعکس می‌کند. آنچه من گفته‌ام عدم توفیق کامل بـه مـعنای در نیمه راه بودن انقلاب در رسیدن به این آرمان متعالی است. آنچه پس از تحریف معنا شده این است که انقلاب در این زمینه اصولاً توفیقی نداشته است. (سالبه کلیه)

عبارت هفتم: «مراد از آزادی این است که فـرد در چـارچـوب قـانون موضوعه آن جامعه بتواند صحبت کند و امنیت هم داشته باشد یعنی نه از امتیازات و نه از حقوق اجتماعی محروم نشود به نظر می‌رسد آنچه که در جامعه ما اتفاق افتاده این است که مـا کـارنامهٔ درخشـانی در ایـن زمـینه نداریم. نهادهای رسمی اعم از رادیوتلویزیون رسمی، در ایجاد کردن یک فضای خشـن و مـخالف مـوازیـن اسـلامی نـقش فـراوانـی داشـته‌انـد و تریبونهای اصلی و رسمی جامعه مثل نماز جمعه، که باید در آنهاتکیه بر محبت و موازین اصلی اسلام که مورد نظر انقلاب هـم بـود، رواج داده شود، بیشتر به تضییع این امور اقدام شده (لذا ما در زمینهٔ آزادی قدم‌های زیادی برنداشتیم). (خرداد، ۲۵ بهمن ۷۷ صفحهٔ ۶، ستون چهارم).

۱. در جملهٔ اول منقول از این عبارت در کیفرخواست مشارالیه «در این زمینه» حذف شده است که در فهم صحیح این عبارت دخیل است، هکذا جملهٔ اخیر این عبارت را به همین شیوه حذف شده است.

۲. واژه رسمی از «رادیو تلویزیون رسمی» و واژه اصلی از «مـوازیـن اصلی اسلام» در عبارت منقول در کیفرخواست حذف شده است.

از توضیحات مشروح فوق به دست می‌آید که دادستان محترم در نقل عبارات اینجانب چه از مصاحبه و چه از سـخنرانـی دقت کـافی مـبذول نداشته، و حذف‌های مکرر باعث شده که گاهی مـعنای عـبارات کـاملاً تحریف شود و در موارد دیگر در فهم صحیح معنی اختلال ایجاد کند، و

متاسفانه آنچنانکه در بخش دوم کیفرخواست به شکل جزئی به عرض خواهد رسید.

مستند اتهامات انتسابی مذکور در کیفرخواست همگی همان مواردی است که مورد تحریف لفظی و معنوی قرار گرفته است. لذا اکثر مستندات کیفرخواست مخدوش است.

اشکالات کلی حقوقی کیفرخواست

نکاتی که می‌باید در تقاضانامه مدعی‌العموم تصریح شود در ماده ۱۷۰ قانون آئین دادرسی کیفری مقرر شده است که دادستان محترم از تصریح به برخی موارد آن غفلت کرده و برخی دیگر را بطور کامل و صحیح ذکر نکرده است که به اختصار به این موارد اشاره می‌کنم. و تقاضای اصلاح دارم.

۱. در بند ۲ مادهٔ ۱۷۰ قانون مذکور مقرر شده است که می‌باید در کیفرخواست به این سؤال پاسخ داده شود: آیا متهم «در تحت توقیف است یا آزاد؟». دادستان محترم فراموش کرده که در تاریخ هشتم اسفند، شش روز قبل از صدور کیفرخواست اینجانب را بازداشت کرده و امروز چهل و هفتمین روز بازداشت را می‌گذرانم.

۲. در ذیل ماده ۱۷۰ فوق‌الذکر مقرر شده است که:«در صورتی که متهم را مدعی‌العموم مقصر بداند تصریح کند:

۱. تقصیر متهم مطابق چه جرمی است؟

۲. تاریخ و محل وقوع جرم

جرایم انتسابی مذکور که در کیفرخواست در قالب سخنرانی و مصاحبه محقق شده است (صفحهٔ ۲ سطر۲) اولاً دادستان محترم از ذکر تاریخ سخنرانی غفلت کرده است. تاریخ سخنرانی شب بیست وسوم ماه مبارک

رمضان ۱۴۱۹ برابر با ۲۲ دی ۱۳۷۷ بوده است. ثانیاً محل سخنرانی مسجد جامع حسین‌آباد اصفهان بوده که دادستان محترم از ذکر آن در کیفرخواست خودداری کرده است. چراکه ذکر اینکه مصاحبه با روزنامه بوده، آنچنانکه گذشت، باعث می‌شد مطابق قوانین موضوعهٔ جمهوری اسلامی جرم مطبوعاتی تلقی شده از حوزهٔ اختیارات دادگاه ویژه روحانیت خارج شود. علیهذا از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم دستور فرمایند موارد نقض کیفرخواست در مورد در توقیف بودن متهم، و تاریخ و محل وقوع جرم تکمیل گردد.

۳. دادستان محترم در اجرای بند سوم ماده ۱۷۰ قانون آئین دادرسی کیفری اتهام دوم اینجانب را «نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی» (صفحهٔ ۱،سطر۷ و صفحهٔ ۴ سطر۱۶) «به استناد ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی» اعلام کرده است «صفحهٔ ۴ سطر۱۶). چنین جرمی در قوانین موضوعه کشور از جمله در قانون مجازات اسلامی و بالاخص در مادهٔ ۶۹۸ آن پیش‌بینی نشده است، مادهٔ یاد شده «نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی» را جرم دانسته، «نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی» به عبارت دیگر تشویش اذهان عمومی معطوف به نشر اکاذیب نیست بلکه صفت قصدیهٔ نشر اکاذیب است و بین این دو تفاوت فراوان است که بر آشنایان علم حقوق مخفی نیست. جالب اینکه این تفاوت را در تاریخ ۸ اسفند هم به دادیار شعبه ۲ و هم به دادستان ویژه روحانیت تهران تذکر دادم، علیرغم آن بار دیگر به صورت غلط در متن کیفرخواست درج شده است. از ریاست محترم دادگاه استدعا دارم دستور فرمایند اصلاح شود.

۴. در کیفرخواست مستندات اتهامات معین نیست. با توجه به اینکه ارکان هر یک از دو اتهام مذکور در کیفرخواست کاملاً متفاوت از یکدیگر

است، دادستان محترم مطابق بند ۴ و قسمت اول بند ۵ مادهٔ ۱۷۰ قانون آئین دادرسی کیفری موظف بوده است که در متن کیفرخواست به طور جداگانه مشخص کند دلیل و مستند هر یک از اتهامهای وارده کدامیک از جملات منقول از اینجانب است.

۵. قانونگذار در بند ۴ مادهٔ ۱۷۰ قانون آئین دادرسی کیفری مقرر داشته که دلایل اتهام می‌باید در تقاضا نامهٔ مدعی‌العموم ذکر شود. اما متاسفانه دادستان محترم به هیچیک از اتهامات دوگانه خود در هیچیک از استنادهای هفت‌گانه به عبارات مصاحبه و سخنرانی اینجانب دلیلی اقامه نفرموده‌اند. نمی‌توان فرض کرد که ورود کلیهٔ اتهامات براساس عبارات هفت‌گانه بدیهی باشد چرا که عرف حقوقی درست برخلاف فرمایشات دادستان محترم از عبارات هفت‌گانه نه تنها وقوع فعل مجرمانه استنباط نمی‌کند بلکه آن را مدرک هیچ‌یک از دو مادهٔ ۵۰۰ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی نیز نمی‌شمارد. در تمام چهار صفحهٔ کیفرخواست برای نمونه یک استدلال حقوقی و یک دلیل قضایی اقامه نشده است. اینجانب در بخش دوم کیفرخواست با تحلیل مشروح عبارات هفت‌گانه سطرسطر کیفرخواست صادره را مورد نقد قرار داده عدم ورود اتهامات انتسابی را اثبات خواهم کرد.

۶. مواد استنادی ۵۰۰ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی در کیفرخواست بویژه مادهٔ ۶۹۸ شقوق متعدد دارد و شامل صدر وذیل می‌باشد. دادستان محترم در این مورد نیز به کلی‌گویی اکتفا کرده مشخص نکرده است که شکایت ایشان به عنوان مدعی‌العموم و شاکی عمومی براساس صدر مادهٔ ۶۹۸ است یا براساس ذیل آن و در هر دو صورت بر طبق کدامیک از شقوق صدر یا ذیل جرم انتسابی اتفاق افتاده است و به واسطهٔ این نقیصه جدی کیفرخواست اینجانب تمامی شقوق صدر و ذیل را از تمامی جهات حقوقی مورد بررسی قرار داده در تمامی شقوق عدم ورود اتهامات و

بیگناهی خود را اثبات نموده‌ام.

۷. مستند دادگاه در جرم نشر اکاذیب تشویش اذهان عمومی، ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی می‌باشد، طبق مادهٔ ۷۲۷ قانون تعزیرات، جرم موضوع مادهٔ ۶۹۸ جز با شکایت شاکی خصوصی که از وقوع جرم متضرر گردیده است تعقیب نمی‌شود و این جرم جنبهٔ عمومی ندارد. در حالی که در کیفرخواست صادره از سوی دادستان محترم ویژه روحانیت نامی از شکات خصوصی برده نشده است. بدیهی است مطابق ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی، دادگاه صلاحیت ابتدایی جهت رسیدگی به جرم موضوع مادهٔ ۶۹۸ را ندارد.

ریاست محترم دادگاه تصدیق می‌فرمایند تفصیل و طولانی شدن لایحهٔ دفاعیه بواسطهٔ اشکالات حقوقی و ابهامات قضایی متن کیفرخواست است. اگر کیفرخواست دادستان محترم براساس ضوابط قضایی و موازین حقوقی به دقت تنظیم شده بود. لایحهٔ دفاعیه نیز با دفاع موردی از موارد منضبط کیفرخواست بسیار کوتاه‌تر از این به محضر دادگاه عرضه می‌شد.

به طور خلاصه ایرادها عبارت بودند از:

۱. غیرقانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت

۲. عدم صلاحیت در رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی

۳. نقصان حقوقی کیفرخواست صادره جهت رسیدگی به جرم موضوع ماده ۶۹۸

۴. عدم صلاحیت ابتدایی جهت رسیدگی به جرم موضوع ماده ۵۰۰

بدیهی است بعد از رسیدگی به ایرادهای چهارگانه فوق، دفاع ماهوی در محضر دادگاه صالحهٔ مطابق قانون اساسی ارائه خواهد شد.

در پایان بخش اول لایحهٔ دفاعیه از صبر و حوصله ریاست محترم دادگاه ویژه روحانیت تشکر می‌کنم.

بخش دوم

پاسخ ماهوی به اتهامات مطروحه در کیفرخواست صادره

این بخش شامل یک مقدمه در مورد قلمرو آزادی بیان و اظهارنظر در حقوق موضوعهٔ ایران و دو فصل است. فصل اول به دفاع در برابر اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی اختصاص دارد، در فصل دوم به رد اتهام نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی می‌پردازم.

مقدمه در قلمرو آزادی بیان و اظهارنظر در حقوق موضوعهٔ ایران

۱. در مقدمهٔ قانون اساسی ذیل عنوان «شیوهٔ حکومت در اسلام» اعلام شده است: «با توجه به ماهیت این نهضت بزرگ، قانون اساسی تضمین‌گر نفی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می‌باشد، و در خط گسستن از سیستم استبدادی، در سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش می‌کنند (و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم)... و چون هدف از حکومت رشد دادن انسان در حرکت به سوی نظام الهی است (والی الله المصیر) تا زمینهٔ بروز و شکوفایی استعدادها به منظور تجلی ابعاد خداگونگی انسان فراهم آید (تخلقوابا‌خلاق الله) و این جز در گرو مشارکت فعال و گسترده تمامی عناصر اجتماع در روند تحول جامعه نمی‌تواند باشد.»

۲. اصل دوم قانون اساسی «ایمان به کرامت و ارزش والای انسان و آزادی تؤام با مسئولیت او در برابر خدا» را از پایه‌های نظام جمهوری اسلامی معرفی می‌کند و «نفی هرگونه ستمگری و سلطه‌گری و سلطه پذیری» را از راههای تأمین قسط و عدالت و استقلال و همبستگی ملی می‌شمارد.

۳. اصل سوم قانون اساسی از جمله اموری که برای نیل به اهداف جمهوری اسلامی، دولت مؤظف به‌کاربردن همهٔ امکانات خود است. امور زیر را برشمرده:

بند ۲: بالا بردن سطح آگاهیهای عمومی در همهٔ زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات در رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر.

بند ۴: تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تاسیس مراکز تحقیق و تشویق محققان

بند ۶: محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی

بند ۷: تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی در حدود قانون

بند ۸: مشارکت عامهٔ مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش

بند ۹: رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه در تمام زمینه‌های مادی و معنوی

بند ۱۴: تأمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون

۴. اصل هشتم قانون اساسی تصریح می کند: «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای همگانی و متقابل بر عهدهٔ مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت...»

۵. در ذیل اصل نهم قانون اساسی آمده است که: «..هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند.»

۶. فصل سوم قانون اساسی که حقوق ملت را طی اصول ۱۹ تا ۴۲ بیان داشته در بردارندهٔ قواعد متنوعی برای جلوگیری از ظلم به شهروندان و تضمین آزادیهای مشروع آنهاست، از جمله:

اصل بیست وسوم: تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.

اصل بیست و چهارم: نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشند. تفصیل آن را قانون معین می‌کند.

۷. اصل پنجاه و ششم قانون اساسی مقرر می‌دارد: حاکمیت مطلق بر جهان وانسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد و یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند».

۸. قانون اساسی به عنوان مادر قوانین موضوعه شناخته می‌شود و «سبق رتبی» نسبت به سایر قوانین دارد، به نحوی که قوانین معارض با آن فاقد اعتبار است. این قانون در اصول متعددی که در بالا به آن اشاره شد آزادی بیان و اظهار نظر را خاطرنشان ساخته است. در مادهٔ ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی، سلب هریک از حقوق مقرر در قانون اساسی، از سوی مقامات و مأمورین دولتی، مستلزم مجازات دانسته شده است.

۹. از جمله قوانینی که در مقام نهادینه کردن آزادیهای مصرحه در قانون اساسی برآمده است مادهٔ ۳ قانون مطبوعات است:

«مطبوعات حق دارند نظرات، انتقادات سازنده، پیشنهادها، توضیحات مردم و مسئولین را با رعایت موازین اسلامی و مصالح جامعه درج و به اطلاع عموم برسانند. تبصره: انتقاد سازنده مشروط به دارا بودن منطق و استدلال و پرهیز از توهین و تحقیر و تخریب می‌باشد».

۱۰. از جمله مستندات حقوقی آزادی مباحث انتقادی در جمهوری اسلامی مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی مورخ ۶۷/۲/۲۰ درباره اهداف، سیاستها و ضوابط نشر کتاب است. در ذیل ماده ۳ این مصوبه تصریح به مجاز بودن انتشار کتاب در مورد ذیل شده است:

ج. طرح اشکالات و انتقادات و بیان نارساییها در جمهوری اسلامی جهت ریشه‌یابی و شناخت دقیق‌تر مسائل و دستیابی به راه حلهای مناسب و سازنده با بیان استدلالی و اصلاح طلبانه بدون توهین وافترا.

د. طرح و نقل افکار و گفتار و مواضع فکری و عملی مخالفان انقلاب و نظام به منظور بررسی محققانه و عالمانهٔ آراء و اندیشه‌های آنان».

با توجه به اصول فوق‌الذکر از قانون اساسی و مواد مورد اشاره از قوانین عادی در اینکه روح کلی حاکم بر قوانین موضوعهٔ جمهوری اسلامی تضمین کافی کامل آزادی بیان و اظهار نظر است و از متفرعات مبنا بودن اصول قانون اساسی، این است که سایر قوانین عادی مرتبط با این اصول بایستی به گونه‌ای «تفسیر» شوند که با اصول مقرر در قانون اساسی هماهنگ باشند. می‌دانیم که مادهٔ ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی یا تبلیغ به نفع گروهها و سازمانهای مخالف نظام را جرم دانسته است. ممکن است در موردی که شخصی از حکومت انتقاد می‌کند و یا فرضاً بعضی از عملکردهای حکومت را خروج از وظائف قانونی می‌داند، این «توهم» پیش آید که نوعی تعارض بین آزادی اظهارنظر در مسائل جامعه (بویژه در فرضی که در مخالفت با

حکومت ابراز شود) و مادهٔ ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی وجود دارد، لکن این توهم با ادنیٰ تأملی برطرف می‌گردد زیرا:

اولاً: اصول قانون اساسی حاکم بر مواد قوانین عادی هستند. لذا تفسیر مواد قانون عادی بایستی به نحوی صورت گیرد که در جهت قانون حاکم باشد و قانون عادی ملایم و متناسب با قانون اساسی باشد. در عمل این محاکم هستند که بایستی این اصول تفسیری را بکار ببندند و در وهلهٔ اول دغدغه حفظ آزادی و حقوق اساسی افراد جامعه را داشته باشند که متاسفانه در پروندهٔ حاضر نه تنها به این وظیفه عمل نشده بلکه با یک تفسیر یک سویه(مخالف قانون اساسی) و بعضاً موهن حقوق اساسی متهم سلب شده و حتی به همسویی با دشمنان انقلاب متهم گردیده است!

ثانیاً: در فرض تعارض در اطلاق (البته در فرضی که یک حکم مانند قانون اساسی بر حکم دیگر یعنی قانون عادی از قبیل قانون مجازات اسلامی برتری و سبقت نداشته باشد). در مرحلهٔ اول قاعدهٔ جمع (الجمع ممّا امکن اولی من الطرح) جاری است، یعنی بین دو حکم باید به نحوی جمع شود که متضمن حفظ هر دو حکم باشد. در این صورت اگر حکم اول قائل است که بیان عقیده و انتقاد آزاد است مگر اینکه خللی به مبانی اسلامی یا حقوق عمومی جامعه خدشه آورد و حکم دوم می‌گوید: تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی متضمن مجازات است، جمع بین دو حکم و تفسیر مناسب این است که گفته شود آزادی بیان و منع تفتیش عقیده جاری است، و تبلیغ علیه نظام با وجود قرائن مذکور در مادهٔ ۵۰۰ (با لحاظ تناسب حکم موضوع) این است که صرفنظر از هرگونه تحلیل انتقادی و استدلالی و علمی، صرفاً به بدگویی و تبلیغ منفی شعارگونه پرداخته شود، همانگونه که برخی از گروههای ضد انقلاب خارج از کشور

از قبیل سلطنت‌طلبها و منافقین انجام می‌دهند. یعنی بدون قصد تحلیل و استدلال و انتقاد سازنده با تمسک به شعار و اقدامات غیرمتین، علیه نظام جمهوری اسلامی تبلیغ نماید.ثالثاً: چه بسا قائل شویم اصولاً موضوعات در قانون یعنی آزادی بیان و اظهارنظر و منع تفتیش عقاید از سویی و ممنوعیت تبلیغ علیه نظام متفاوت هستند و اساساً تعارضی حتی صوری بین آنها وجود ندارد. در این صورت اصول قانون اساسی کماکان به عنوان اصل و مبنا به جای خود باقی می‌ماند و تبلیغ با توجه به مفهوم عرفی آن، بیان عقیده و استدلال نیست، بلکه در فرض یاد شده بدگویی بی‌منطق، فحاشی و هتاکی و ترویج غیرعلمی و خلاف واقع است.

اگر استدلالهای حلی فوق پذیرفته نشود، استدلال نقضی از طریق برهان خلف این نتیجه را به دست می‌دهد: هرگونه اظهار نظری در مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و غیره که حتی متضمن استدلال و با پیش زمینه خیرخواهی و دلسوزی برای انقلاب و اسلام هم باشد، به صرف اینکه بعضی از آن تبلیغ «علیه نظام» می‌فرمایند، (یعنی چون در واقع تمجید و مداحی نیست) جرم است! این امر به معنی امحاء بسیاری از اصول قانون اساسی و حتی اصول حاکم بر دین و مذهب ماست، که چون نتیجه باطل است، لذا فرض نیز باطل بوده یعنی هر اظهارنظری به صرف تلقی «علیه نظام» از سوی بعضی جرم محسوب نمی‌شود.

به هر حال بیان دیدگاههای مختلف در علومی از قبیل فقه، فلسفه سیاسی و حقوق اساسی و طرح انتقاد نسبت به برخی دیدگاهها موجبات رشد و تعالی جامعه را فراهم می‌سازد و از امور مطلوب عقلایی و مورد رضایت شرع انور است. اکنون با توجه به مقدمه کلی فوق به رد اتهام مذکور در کیفرخواست می‌پردازم.

فصل اول

رد اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران

مستند این اتهام مادهٔ ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی به این شرح است: «هرکس علیه نظام جمهوری اسلامی ایران، یا به نفع گروهها و سازمانهای مخالف نظام، به هر نحو، فعالیت تبلیغی نماید، به حبس از سه ماه تا یک سال محکوم خواهد شد». چون در متن کیفرخواست تنها تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان اتهام اول ذکر شده است. لذا «تبلیغ به نفع گروهها و سازمانهای مخالف نظام» از بحث خارج است. علیهذا موضوع مجازات در مادهٔ فوق‌الذکر این می‌شود «هرکس علیه نظام جمهوری اسلامی ایران به هر نحو فعالیت تبلیغی نماید»، با اعتقاد کامل به نظام جمهوری اسلامی ایران و رد اتهامهای یاد شده به اطلاع می‌رساند: هر جرمی نیازمند تحقیق سه عنصر قانونی، معنوی و مادی است. در خصوص اصل قانونی بودن لازم است اصل تفسیر مضیّق قوانین کیفری تفسیر به نفع متهم و عدم استفاده از قیاس (منطقی و اصولی) مورد توجه قرار گیرد که در کیفرخواست صادره مشهود است که دادستان محترم با تفسیرهای موسع و تحلیل از مواد قانونی اتهام را منتسب دانسته است.

در خصوص عنصر معنوی جرم: عنصر معنوی جرم تبلیغ علیه نظام است، بدون عنصر روانی و احراز قصد، جرم قابلیت استناد ندارد و مسئولیت

کیفری را منتفی می‌سازد.

مطالعهٔ دقیق مطالب، روشن می‌سازد نویسنده به هیچ عنوان قصد تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی را نداشته است. این مسئله به تفسیر با شواهد و قرائن به عرض دادگاه خواهد رسید. در عنصر مادی این جرم دو مؤلفه به چشم می‌خورد:

۱. فعالیت تبلیغی به هرنحو؛

۲. علیه نظام جمهوری اسلامی ایران

مؤلفه اول: فعالیت تبلیغی

در عرف حقوقی و علوم سیاسی «فعالیت تبلیغی ترویجی» در مقابل «فعالیت علمی تحقیقی» قرار می‌گیرد. تبلیغ و ترویج مبتنی بر صنعتهای خطابه و جدل است ومخاطبین چنین فعالیتی نوعاً تودهٔ مردم و غیر متخصصین می‌باشند. فعالیت تبلیغی ترویجی متأخر و مادون فعالیت علمی تحقیقی است، به این معنی که نخست باید امری توسط عالمان، محققان، نظریه‌پردازان تدوین شود، آنگاه توسط مبلغین و مروجین در میان مردم تبلیغ و ترویج گردد. فعالیت علمی تحقیقی در هر سه ملاک فوق، با فعالیت تبلیغی ترویجی تفاوت دارد، یعنی اولاً متکی بر صنعت برهان و روش استدلال است نه خطابه و جدل. ثانیاً مخاطب آن متخصصین و تحصیل کرده‌ها و فضلا و فرهیختگان هستند نه تودهٔ مردم. ثالثاً توسط محقق ابداع می‌شود و عیناً سابقه قبلی ندارد.

تفکیک بین فعالیت تبلیغی ترویجی و فعالیت علمی تحقیقی در مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی که بالاترین مرجع صاحب‌نظر در این امور است به چشم می‌خورد. در مجموعه قوانین سال ۱۳۶۷ در صفحات ۱۸ تا ۲۲، مصوبهٔ شورای عالی انقلاب فرهنگی در بارهٔ اهداف

و سیاستها و ضوابط نشر کتاب مورخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۷ در بند ب مادهٔ ۳ این مصوبه در ضمن بحث از حدود قانونی نشر ابتدائاً کتبی که مخل به مبانی اسلام و حقوق عمومی است و لذا شایستهٔ نشر نیست برشمرده که از آن جمله است:

الف. تبلیغ و ترویج الحاد وانکار مبانی دین؛

ب. ترویج فحشا و فساد اخلاقی؛

ج. برانگیختن جامعه به قیام علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و ضدیت با آن ؛

د. ترویج و تبلیغ مرام‌های گروههای محارب و غیرقانونی و فرق ضاله، همچنین دفاع از نظام سلطنتی و استبدادی و استکباری...

ز. تبلیغ وابستگی به یکی از قدرتهای جهانی و ضدیت با خط مشی و بینش مبتنی بر حفظ استقلال کشور.

در تبصره ۲ مادهٔ ۳ همین مصوبه آمده است موارد ذیل از شمول از بندهای مذکور در «حدود قانونی» خارج است:

الف. کتب تحقیقی و علمی در زمینهٔ مکاتب الحادی و غیر آن که فاقد موضع‌گیری تبلیغی و ترویجی باشد.

ب. تبیین مسائل مورد نیاز جامعه در جهت زمینه‌های اخلاقی و جنسی به دور از تحریک و ابتذال و به شیوهٔ علمی جهت آموزش و شناخت...

ج. طرح اشکالات و انتقادات و بیان نارساییها در جمهوری اسلامی جهت ریشه یابی و شناخت دقیقتر مسائل و دستیابی به راه حلهای مناسب و سازنده با بیان استدلالی و اصلاح‌طلبانه بدون توهین وافترا.

د. طرح و نقل افکار و گفتار ومواضع فکری وعلمی مخالفان انقلاب و نظام به منظور بررسی محققانه و عالمانه و اندیشه‌های آنان

هـ. کتب علمی و استدلالی و عقیدتی که محرک احساسات منفی و برهم زنندهٔ اساس وحدت در میان اقوام و فرق مختلف کشور می‌باشد.

و. نقد ونفی آداب و سنن غلط و انحرافی به قصد اصلاح و بدون شائبه‌های سیاسی و استعماری.

تبصره ۳: انتشار کتب موضوع مادهٔ ۳ و کتب دیگر، در صورتی که آثار منفی ناشی از مطالب مندرج در آنها با افزودن مقدمه و توضیحات محققانه و مناسب برطرف شده باشد، بلامانع خواهد بود.

توجه به مفاد تبصره ۲ و بررسی تناظر یک به یک بندهای آن با ذیل مادهٔ ۳ مصوبه فوق اثبات می‌کند که از دیدگاه عالی‌ترین مرجع فرهنگی کشور شیوهٔ تبلیغی ترویجی دقیقاً در مقابل شیوهٔ علمی تحقیقی است و ثانیاً طبق بند الف تبصره ۲ فوق‌الذکر انتشار کتب تحقیقی و علمی در زمینهٔ مکاتب الحادی و غیر آن که فاقد موضع‌گیری تبلیغی و ترویجی باشد مجاز است، به طریق اولی همین معیار در فلسفهٔ سیاسی نیز قابل اجراست. بعلاوه در مصوبهٔ فوق در تناظر بندج ذیل مادهٔ ۳ و بندج تبصرهٔ ۲ همین ماده درمی یابیم که مراد از تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی دقیقاً برانگیختن جامعه به قیام علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و ضدیت با آن است نه « طرح اشکالات و انتقادات و بیان نارساییها در جمهوری اسلامی با بیان استدلالی» همچنین اگر مقابل بند د همین ماده و همین تبصره درمی یابیم «دفاع از نظام سلطنتی و استبدادی و استکباری» با «بررسی محققانه و عالمانه آراء و اندیشه‌های مخالفان انقلاب و نظام» تفاوت بنیادی دارد، اولی ممنوع و دومی مجاز است.

در قانون مطبوعات نیز با تناظر مادهٔ ۳ و مادهٔ ۶ بین فعالیت تحقیقی که مجاز است با فعالیت ترویجی تبلیغی که ممنوع است تفکیک شده است.

مادهٔ ۳: مطبوعات حق دارند نظرات، انتقادات سازنده، پیشنهادها،

توضیحات مردم و مسئولین را با رعایت موازین اسلامی و مصالح جامعه درج و به اطلاع عموم برسانند.

تبصره: انتقاد سازنده مشروط به دارا بودن منطق و استدلال و پرهیز از توهین، تحقیر و تخریب می‌باشد.

مادهٔ ۶: نشریات جز در موارد اخلال به مبانی و احکام اسلام و حقوق عمومی که در این فصل مشخص می‌شوند آزادند:

۱. نشر مطالب الحادی و مخالف موازین اسلامی و ترویج مطالبی که به اساس جمهوری اسلامی لطمه وارد می‌کند.

۲. اشاعهٔ فحشاء و منکرات و...

۳. تبلیغ و ترویج اسراف و تبذیر

۴. ... تبلیغ تشریفات و تجملات، مشروع و غیرقانونی

۵. تحریض و تشویق افراد وگروهها به ارتکاب اعمالی علیه امنیت، حیثیت و منافع جمهوری اسلامی ایران در داخل یا خارج...

تقابل بین شرط دارا بودن منطق و استدلال در مادهٔ ۳ با تبلیغ و ترویج در مادهٔ ۶ تفکیک بین دو فعالیت را خاطرنشان می‌سازد. ضمناً تقویت فعالیت‌های تحقیقی و علمی در بند ۴ اصل سوم قانون اساسی از جمله وظایف دولت جمهوری اسلامی ایران معرفی شده است. بعلاوه تعبیر «فعالیت تبلیغی» مشتمل بر مجموعه‌ای اقدامات تبلیغی است. به بیان دیگر این جرم از موارد «جرایم مستمر» است که برای تحقق آن سلسله اقداماتی می‌باید به صورت متمادی انجام پذیرد به این قصد که این اقدامات تبلیغی برانگیزانندهٔ افراد علیه نظام باشد.

با تحلیل حقوق فوق واضح می‌شود که منظور قانونگذار از واژهٔ «فعالیت تبلیغی» در مادهٔ ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی به هیچ وجه فعالیت تحقیقی و علمی و اظهارنظرهای مبتنی بر منطق و استدلال نیست، بلکه به

قرینهٔ تقابل، اظهارات مستمر فاقد پایه‌های منطقی و استدلالی سطحی و شعاری، بیانات خطابی غیرعلمی و غیرسازنده است.

مؤلفه دوم: علیه نظام جمهوری اسلامی

در این مؤلفه می‌باید نخست مراد از «علیه» و سپس منظور از «نظام جمهوری اسلامی» را تبیین کرد. مراد از «علیه» یعنی «برضد» و مقابله، و رویارویی و در نهایت «علیه نظام» یعنی اقدام در جهت براندازی و تغییر نظام.

نظام جمهوری اسلامی، نظامی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی معرفی شده و از دو رکن اسلامیت و جمهوریت تشکیل شده است. رکن اسلامیت نظام در اصول دوم، چهارم و پنجم قانون اساسی تبیین شده که حاصل آن ابتناء کلیه قوانین و مقررات جامعه بر اساس موازین اسلامی و اشراف عالیهٔ فقیه عادل مدبر بر مدیریت جامعه از مجاری قانونی است. رکن جمهوریت نظام در اصول ششم و هفتم و پنجاه و ششم قانون اساسی ذکر شده که حاصل آن اداره امور کشور به اتکاء آراء عمومی در تمام سطوح است. در ذیل اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانونی اساسی مجموع این اصول در کنار هم معرفی شده است. «محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتنای کلیهٔ قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز ادارهٔ امور کشور به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است».

بنابراین «علیه نظام جمهوری اسلامی» یعنی برضد نظام جمهوری اسلامی با نفی اسلامیت نظام از قبیل تبلیغ جمهوری لائیک، جمهوری سوسیالیستی، جمهوری دمکراتیک غیراسلامی و لائیک و یا نفی

جمهوریت از قبیل تبلیغ سلطنت مشروعه، با نفی هر دو رکن اسلامیت و جمهوریت از قبیل تبلیغ سلطنت مشروطه یا مطلقه و مانند آن.

فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی یعنی فعالیت غیرعلمی و غیرتحقیقی در ضدیت با نظام در جهت براندازی یکی از دو رکن اسلامیت یا جمهوریت یا هر دو، واضح است کسی که علیه نظام جمهوری اسلامی فعالیت تبلیغی می‌کند نمی‌تواند معتقد و طرفدار این نظام باشد بلکه از منکرین و براندازان آن به حساب می‌آید. مخالفی است که اقدام تبلیغی در جهت نفی و حذف نظام جمهوری اسلامی به عمل آورده است.

با عنایت به تحلیل حقوقی فوق‌الذکر دو اقدام زیر قطعاً «فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی» به حساب نمی‌آید:

اول: فعالیت علمی تحقیقی علیه قرائتی ویژه از نظام جمهوری اسلامی. اگر در بین معتقدان و طرفداران انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی حداقل دو تفسیر یا دو قرائت از نظام جمهوری اسلامی یافت شود، که در بسیاری از اصول ادارهٔ جامعه با هم تفاوت داشته باشند نقد علمی قائلین هر یک از این دو قرائت نسبت به قرائت دیگر فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی محسوب نمی‌شود، زیرا اولاً نقد علمی وتحقیقی غیر از فعالیت تبلیغی است، ثانیاً این فعالیت علیه یک تفسیر و قرائت خاص از نظام جمهوری اسلامی است نه علیه نظام جمهوری اسلامی و ثالثاً این نقد علمی و تحلیل انتقادی به قصد اصلاح نظام جمهوری اسلامی از برداشتهای انحرافی و تفسیرهای ناصواب است و ناقد خود عملاً به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پایبند است. واضح است که «نقد علمی و فعالیت تحقیقی علیه قرائتی ویژه از نظام جمهوری اسلامی به قصد اصلاح جمهوری اسلامی از انحرافات بنیادی» به هیچ وجه من‌الوجوه موضوع مادهٔ ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی قرار

نمی‌گیرد یا موضوع مادهٔ ۶ قانون مطبوعات یا موضوع مادهٔ ۳ مصوبهٔ ضوابط نشر کتاب قرار نمی‌گیرد.

دوم: انتقاد از عملکرد مسئولان نظام جمهوری اسلامی با بیان استدلالی و اصلاح‌طلبانه به دور از توهین و افترا. به لحاظ شرعی این مورد همان فریضهٔ نصیحت به ائمه مسلمین از سویی و فریضه امر به معروف و نهی ازمنکر از سوی دیگر است، همان است که امیرالمومنین (ع) آن را از حقوق ملت شمرده، همگان را به تذکر کاستی‌های دولتمردان و اعانت آنها بر اقامهٔ حق فراخوانده است «فلاتکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل، فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطی» (*نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۱۶) (مرا از سخن حق و مشورت عادلانهٔ محروم نکنید چراکه من بالاتر از آنکه خطا کنم نیستم، وقتی امام معصوم اینگونه متواضعانه از امکان اشتباه در ادارهٔ جامعه سخن می‌گوید، رهبران و مسئولان غیرمعصوم جای خود دارند و می‌باید با تأسی به سیرهٔ علوی پیشقدم باشند. اصل هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «دعوت به خیر، امر به معروف و نهی ازمنکر به عنوان وظیفه‌ای همگانی از جمله از سوی مردم نسبت به دولت» را به رسمیت شناخته است. بنابراین هرگز نمی‌توان انتقاد از عملکرد رهبران و مسئولان نظام دائر بر خروج از محدودهٔ اختیارات قانونی یا غفلت از انجام وظائف، بدون توهین و افترا را از مصادیق مادهٔ ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی یا مادهٔ ۶ قانون مطبوعات یا مادهٔ ۳ مصوبهٔ ضوابط نشر کتاب به حساب آورد.

به عبارت دیگر بحث نظری برای اصلاح اندیشهٔ جمهوری اسلامی در غالب نقد برداشتهای انحرافی و انتقاد به عملکرد مسئولان نظام در راستای اداره جامعه، هرگز نمی‌تواند فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی به حساب آید. آنچه اینجانب در مصاحبه با روزنامهٔ *خرداد* تحت

عنوان نگاهی به کارنامهٔ بیست سالهٔ جمهوری اسلامی مطرح کرده‌ام و در صفحهٔ اندیشه این جریدهٔ شریفه مورخ ۲۶ و ۲۷ بهمن ۷۷ منتشر شده است و دادستان محترم در کیفرخواست صادره پنج عبارت از بخش اول و دوم آن را مدرک اتهامات خود به اینجانب قرار داده است به هیچ وجه من‌الوجوه نمی‌تواند «فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی» به حساب آید زیرا:

اولاً: این مصاحبه مانند تمام کتب، مقالات، سخنرانیها و مصاحبه‌های اینجانب هرگز به شیوهٔ تبلیغی ترویجی القاء نشده، بلکه اظهار نظری علمی به شیوهٔ تحقیقی است و به‌جای ارتکاب خطابه و جدل و شعار مبتنی بر برهان و استدلال است.

ثانیاً: در این مصاحبه مانند دیگر آثار اینجانب حتی یک جمله تأکید می‌کنم حتی یک جمله علیه نظام جمهوری اسلامی ابراز نشده است بلکه برعکس، تمامی این مصاحبه در دفاع و طرفداری و موافقت با نظام جمهوری اسلامی می‌باشد. آنچه در این مصاحبه مورد تحلیل انتقادی واقع شده یک برداشت انحرافی، یک تفسیر نادرست و یک قرائت ویژه از جمهوری اسلامی است که آن را سلطنت اسلامی یا حکومت دینی مبتنی بر یکه سالاری، تمامت خواهی و آمریت توصیف کرده‌ام. در این مصاحبه نظام سلطنتی با قوی‌ترین براهین مردود شمرده شده و همواره بر مبانی متین جمهوری اسلامی به عنوان ابتکار بزرگ امام خمینی (قدس سره) پافشاری شده است و جداً در عجبم که چگونه مطلبی با این وضوح از دید دادستان محترم مخفی مانده مگر اینکه به نظر ایشان این برداشت انحرافی همان «جمهوری اسلامی» است که در این صورت ایشان می‌باید بر این عینیت اقامهٔ دلیل بفرمایند و بپذیرند که در یک مسئلهٔ نظری وارد شده و به عنوان طرفدار یک برداشت و قرائت خاص شرعاً، عقلاً و قانوناً

حق ندارند مخالف سلیقهٔ خود را متهم به ضدیت با نظام بنمایند.

ثالثاً: تمامی آراء ابراز شده در این مصاحبه به قصد اصلاح اندیشه جمهوری اسلامی بوده و کلمه‌ای دال بر ضدیت در آن به چشم نمی‌خورد، نیت اصلاح طلبانه و دلسوزانه نسبت به نظام باعث شده که با عمل به فریضه نصیحت به ائمه مسلمین و نهی از منکر برای صیانت و تنقیح و پالایش اندیشه والای جمهوری اسلامی مطالبی مشفقانه بیان شود.

آنچه دادستان محترم از مصاحبهٔ اینجانب نقل کرده آنچنانکه در بخش اول کیفرخواست تفصیلاً تشریح شد به شکل مثله شده و تحریف شده با حذف تمامی قرائن سه نکته فوق آورده شده که جداً جای گله و شکایت دارد. این ادعای دادستان محترم که اینجانب را در زمرهٔ آنها که «همسو و همپای دشمن این نظام مظلوم را هدف قرار دادند و هر روز علیه نظام و اسلام قدم و یا قلم و یا حرف زدند» کذب محض و ادعایی گزاف و فاقد هرگونه مستند است. «قولوا قولاً سدیداً» در نزدیک سه هزار صفحه آثار منتشره شده من کجاست آن جمله‌ای که علیه اسلام یا علیه نظام و یا علیه انقلاب باشد. «هاتوابرهانکم ان کنتم صادقین». من افتخار می‌کنم که آنچه گفته‌ام و نوشته‌ام کلمه به کلمه در خدمت اسلام عزیز و نظام جمهوری اسلامی بوده است.

جناب آقای دادستان از اینکه اینجانب در کسوت روحانیت مفاد مصاحبه با *خرداد* را ابراز داشته‌ام ابراز تاسف کرده است. آیا همهٔ روحانیون می‌باید همانند اولیاء دادگاه ویژه روحانیت بیندیشند؟ آیا داشتن دیدگاهی متفاوت با دادستان محترم زیبندهٔ یک روحانی نیست؟ افتخار می‌کنم که در این کسوت مقدس قدمی هرچند کوتاه در راه نائینی، طالقانی، مطهری و بهشتی برداشته‌ام و براین نعمت خداوند را شاکرم و

آنچه را گفته‌ام انجام وظیفه و عمل به تعالیم گهربار مولی‌الاحرار امیرالمومنین(ع) می‌دانم و اظهار تأسف دادستان محترم را به هیچ وجه وارد نمی‌دانم.

دادستان محترم این مصاحبه را «حمله به مقدسات و باورهای دینی مردم، القاء شبهه و همگامی با دشمنان قسم خوردهٔ انقلاب اسلامی» قلمداد کرده است. این ادعایی ناصواب و سخنی بی پایه است. چرا بدون استدلال سخن می‌گویید. به کدامیک از مقدسات و باورهای دینی مردم حمله شده است؟ چرا وقتی برداشت خاصی از جمهوری اسلامی مورد نقد علمی قرار می‌گیرد ادعا می‌شود که علیه مقدسات و ایمان مردم توطئه شده است. تاکی می‌خواهید برداشت خاص خودتان را عین دین و ایمان به حساب بیاورید؟ ممکن است کسی برداشت و تفسیر و سلیقهٔ شما را نپسندد، با این همه او نیز همچون شما مسلمانی پاک نهاد و معتقد به شریعت باشد. بی شک با تعبیر قرآنی «انی اخاف ان یبدل دینکم» آشنا هستید، راضی نباشید که با این شیوه مذموم رقبای خود را از صحنه بدر کنید. نگران نباشید، آنچه به لرزه درآمده مقدسات و باورهای دینی مردم نیست، ارکان یک نظریه انحرافی است. چرا از دیدگاه دادستان محترم هر استدلالی علیه این دیدگاه انحرافی و آفاتی که متوجه جمهوری اسلامی است اقامه می‌شود عنوان «القا شبهه» می‌گیرد؟ اینجانب شفاف و واضح و مستدل سخن گفته‌ام و با صراحت «سلطنت مشروعه» را نقد کرده‌ام و با صداقت از جمهوری اسلامی همچنانکه امام خمینی (قدس سره) نخستین بار در پاریس به مردم معرفی کرد و استاد مطهری توصیف کرد دفاع کرده‌ام. اینکه ادلهٔ این دلسوز نظام القاء شبهه نامیده شود چیزی را عوض نمی‌کند. عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری.

آقای دادستان «دشمنان قسم خورده انقلاب اسلامی» در مقام

براندازی نظام جمهوری اسلامی هستند. آنان یا سلطنت‌طلبانی هستند که جمهوریت نظام را برنمی‌تابند یا اسلام ستیزان و دین زدایانی هستند که اسلامیت نظام را مخالف مطامع خود یافته‌اند، اینجانب خود را یکی از سربازان کوچک انقلاب اسلامی می‌دانم که از حدود بیست و پنج سال پیش از دورهٔ نوجوانی با نظام طاغوتی سلطنت مطلقه در حد وسع خود مبارزه کرده‌ام، و در زمان شاه دستگیر و بازداشت شده‌ام و همواره با عشق تنفس در یک حکومت دینی دم زده‌ام و در خدمت جمهوری اسلامی از هیچ کوششی دریغ نکرده‌ام. نزدیک به یک سال خاک پای رزمندگان در جبهه‌ها بوده‌ام، افتخار می‌کنم حتی یک لحظه ـحتی یک لحظه با دشمنان قسم خورده انقلاب اسلامی همگام نبوده و نیستم. آنان که مصلحان و منتقدان دلسوز نظام را همگام دشمنان انقلاب قلمداد می‌کنند، اشتباه می‌کنند، و ندانسته انقلاب و نظام را از وفادارترین خدمتگزاران آن بی بهره می‌کنند.

دادستان محترم «تضعیف نظام و ارکان آن را» به اینجانب نسبت داده هرچند طبق معمول بر این ادعاهای تاسف بار خود کمترین استدلال و مدرکی اقامه نکرده است، غافل از آنکه نقد یک برداشت انحرافی را نمی‌توان تضعیف نظام و ارکان آن قلمداد کرد. انتقاد مصلحانه هرگز یک نظام متین را نه تنها تضعیف نمی‌کند بلکه به تقویت آن می‌انجامد. این عملکردهای ضعیف و دفاعهای ناشیانه و تملقها و مداحی‌های بی وجه و بازداشت دگراندیشان و متهم کردن دگرباشان قانونی است که نظام را تضعیف می‌کند. با صراحت و جرأت می‌گویم سطر سطر آثار، نوشته‌ها و گفته‌های اینجانب بحمدالله در مقام تقویت نظام و ارکان قانونی آن بوده است.

دادستان محترم در کیفرخواست صادره مدعی شده است «متهم» با

علم به نتیجهٔ عمل خود و عدم شرم از روح بلند امام و شهدا و همهٔ داغداران، نظام مقدس جمهوری اسلامی را با رژیم سلطنتی مقایسه نموده و با بیان مطالبی نتیجه می‌گیرد که فقط اسمی تغییر کرده و نظام شاهنشاهی به نظام جمهوری اسلامی تغییر نام یافته است».

اگر مراد از «علم به نتیجه عمل خود» اصلاح اندیشه جمهوری اسلامی، خدمت به نظام جمهوری اسلامی و دفاع از اسلام محمدی و تشیع علوی باشد، تصدیق می‌کنم که با علم به چنین نتیجه‌ای سخن گفته‌ام و خدا را برا این نعمت شاکرم و اگر جز این اراده کرده‌اند از آن برائت می‌جویم.

اما افترای گزاف «عدم شرم از روح بلند امام و شهدا»، دادستان محترم از احترام و علاقهٔ اینجانب نسبت به این احیاگر بزرگ اسلام در قرن ما بی خبر است. اینجانب مهمترین کتاب خود را به محضر امام خمینی تقدیم کرده‌ام، در صفحهٔ ۹ کتاب حکومت ولایی (مهر ۱۳۷۷) نوشته‌ام: «این کتاب ناچیز را به محضر کسی که بزرگترین درسش عزت و اخلاص بود، مهمترین میراثش «جمهوری اسلامی» است و کریمانه انتقاد را هدیه‌ای الهی می‌دانست، یعنی استاد اساتیدم امام خمینی رضوان الله علیه تقدیم می‌کنم.» در نخستین کتاب منتشر شده‌ام *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، (چاپ اول، مهر ۱۳۷۶) در صفحهٔ ۲۸ نوشته‌ام: «در مجموع مرحلهٔ چهارم عصر جمهوری اسلامی را می‌توان به لحاظ نظری و عملی پربارترین مراحل فقه سیاسی و حقوق عمومی شیعه معرفی کرد. این مرحله امتیاز تجربی عملی حکومت اسلامی و استقرار دولت برمبنای فقه شیعه را بر تارک خود دارد، امتیازی منحصر به فرد که در درجهٔ اول مرهون مجاهدتهای امام خمینی (ره) است. این تجربه عملی محک خوبی برای آزمودن و فربه‌تر شدن فقه شیعه در ناحیهٔ احکام عمومی محسوب

می‌شود.» هکذا در صفحهٔ ۴۷۳کتاب دیگرم دفتر عقل (چاپ اول ۱۳۷۷) نوشته‌ام: می‌خواستم ذکر خیری از امام راحل (ره) بکنم. ایشان در سال آخر عمر شریفشان اظهار خوشحالی می‌کردند از اینکه بسیاری از مباحث فکری و فرهنگی که تا امروز در لای کتابهای علمی محصور بود، به میان مردم و دقیقاً به روزنامه‌ها کشیده شده است. در صفحه شش همین کتاب *نظریه‌های دولت در فقه شیعه* نوشته‌ام: «این کتاب را به محضر سه شهید عزیز تقدیم می‌کنم: شهید سعید ابوالاحرار، شهید احمد صالحی و شهید مفقودالاثر سید احسان شهیدی اگر در این تأملات خیری است وامدار اخلاص و ایثار آنهاست.» آنها باید از روح بلند امام و شهدا شرم کنند که دوستداران امام و ادامه دهندگان راه شهدا را بدون دلیل و بینهٔ شرعی متهم می‌کنند و برخلاف قانون به زندان می‌افکنند. چه زشت است کار آنان که هرگاه در اقامهٔ دلیل کم می‌آورند خود را پشت سرامام و شهدا پنهان می‌کنند و از کیسهٔ پر فتوت امام و شهدا برای اثبات مواضع نابخردانه خود خرج می‌کنند.

اما این ادعای دادستان محترم که « و با بیان مطالبی نتیجه می‌گیرد که فقط اسمی تغییر کرده و نظام شاهی به نظام جمهوری اسلامی تغییر نام یافته است.» ناشی از عدم دقت کافی ایشان در متن مصاحبه و عدم توجه‌شان به ظرایف یک بحث علمی است. آنچه اینجانب اظهار داشته‌ام این است که «در روش و منش بعضی، مشاهده می‌شود که تلقی آنها از حکومت اسلامی، هیچ تفاوتی با یک نظام سلطنتی ندارد». متاسفانه در متن کیفرخواست عبارت کلیدی «در روش و منش بعضی» توسط دادستان محترم حذف شده است و تمامی استنتاجات نادرست ایشان مبتنی بر همین تحریف است. ملاحظه می‌فرمایید که اینجانب هرگز نگفته‌ام که «فقط اسمی تغییر کرده و نظام شاهنشاهی به نظام جمهوری اسلامی تغییر

یافته است» آنچه صریحاً گفته‌ام این بود که «در ذهن و عمل بعضی ما یک نظام شاهنشاهی داشتیم و حالا به اصطلاح یک نظام اسلامی داریم، اما همان مناسبات و هنجارها حاکم باشد. کانه نظام سلطنتی اسلامی! یعنی نظامی که در آن یک حاکم اختیارات مطلق و نامحدود داشته باشند متاسفانه تمام اینها را ما در نظام سلطنتی هم مشاهده می‌کردیم یعنی اختیارات مطلق به گونهٔ سلطنتی که براساس انتخاب مردم و تحت نظارت مردم نیست. حکومتی که در چارچوب قانون محدود نمی‌شود. ما اگر این موارد را در نظر بگیریم، حاصل این می‌شود که آنچه انقلاب بود مسئله تغییر نظام بود و اینکه ما صرفاً اسم نظام را عوض کنیم و چند خصوصیت مثل وابستگی به اجنبی و ظلم را برداریم این تحول بنیادی محسوب نمی‌شود و هیچ تناسبی با جمهوری اسلامی که ذکر کردیم ندارد و بیشتر یک نظام من‌درآوردی است تا جمهوری اسلامی.» این سخنان همگی در تایید نظام جمهوری اسلامی و نقد قرائت گروهی است که اندیشه‌شان با ذاتیات روش سلطنتی تفاوت چندانی ندارد. بین اینکه «بعضی» عملاً قائل به سلطنت اسلامی هستند و اینکه کلاً جمهوری اسلامی همان نظام سلطنتی است با یک تغییر اسم، فاصلهٔ زمین تا آسمان است، اگر دادستان محترم از درک تفاوت این دو مطلب عاجزند باید به خدا پناه برد. فارغ از مثله‌های فراوانی که دادستان محترم در عبارت منقول این قسمت برای اثبات مدعای نادرست خود به هر قیمت مرتکب شده‌اند، اگر ایشان به صدر ستون چهارم قسمت دوم مصاحبه (خرداد، ۲۶ بهمن ۷۷) توجه می‌فرمودند با مشاهده قرینهٔ متصله قطعیه هرگز چنین ادعای گزافی نمی‌فرمودند. در آنجا آمده است: از این حیث آنچه که به عنوان جمهوری اسلامی با ضوابط خودش داریم مشخص است. من این ضوابط را استخراج کردم، حدود ده ضابطه است. این ضوابط آن زمان در کلام امام

وجود داشت. یعنی حکومت جمهوری به معنای حکومتهای جمهوری که در تمام دنیا وجود دارد، منتها در رسیدن به چنین حکومتی از همان خم اول کوچه که در حال گذر بودیم تلقی دیگری ایجاد شد. در چند سطر بعد به عنوان مثال به یکی از اظهار نظرهای این «بعضی» اشاره شده، «جالب این است که در سال بیستم انقلاب یکی از مسئولان اصلی این کشور می‌گوید که مردم به مثابه یتیم‌هایی هستند که باید تحت نظارت ولی فقیه عادل قرار بگیرند و این عبارت به معنی محجوریت مردم است» در انتهای همین قسمت آمده است «من معتقدم که کوشش فراوانی از صاحبان یک روش و منش برای حذف جمهوریت در حال شکل گرفتن است» در بخش سوم مصاحبه (خرداد، ۲۷ بهمن ۷۷) عبارتی است که اثبات می‌کند نقد اینجانب دقیقاً متوجه چه کسانی است و پیشاهنگان این شیوه چه کسانی بوده‌اند. توجه کنید: «به نظر بنده از مهمترین چالشهای آغاز دهۀ سوم انقلاب یک نبرد و تعارض فرهنگی و سیاسی بین مردم سالاری دینی و یکه سالاری دینی است. یعنی نوعی نظام مبتنی بر آمریت یا اتوکراسی و تمامت خواهی به عنوان یک تفکر و به نام دین ترویج می‌شود. در مقابل آن نظام فکری است که بین حقوق فطری و طبیعی مردم از یکسو و احکام نورانی الهی از سوی دیگر هیچ تعارضی نمی‌بیند، پرچمدار این اندیشه در گذشته امثال نائینی‌ها بودند و آنچه را که در بیانات امام در صدر انقلاب وجود داشت مردم در تداوم نائینی دیدند و امروز هم در چهره‌های عالمان فرهیخته‌ای مثل مطهری، طالقانی و منتظری همین موارد و خط فکری را مشاهده می‌کنند و رئیس جمهوری را که انتخاب کردند نیز در تداوم همین خط فکری بود. اینجانب در حکومت ولایی فصل یازدهم صفحۀ ۱۶۲ تا ۱۶۵ به ده خصلت ذاتی و سه خصلت عرضی نظام سلطنتی اشاره کرده‌ام و در صفحۀ ۱۶۶ نوشته‌ام: «لغو نظام

سلطنتی از اهداف انقلاب در سال ۱۳۵۷ است.» امام‌خمینی (قدس سره) با اعتراض به بعضی ذاتیات سلطنت از قبیل عدم دخالت مردم در گزینش نظام سلطنتی، نصب و عزل شاهان، موروثی بودن و مادام‌العمر بودن آن، نظام سلطنتی را باطل اعلام کرد. ایشان بطلان سلطنت را بدیهی دانست. اگر انقلاب اسلامی به عزل آخرین شاه و انقراض سلسلهٔ پهلوی اکتفا کرده بود حکومت برخاسته از انقلاب می‌توانست با حفظ ذاتیات نظام سلطنتی و اصلاح عرضیات آن برپا شود، اما وقتی ابطال نظام سلطنتی هدف سلبی انقلاب اسلامی اعلام شد و اقامهٔ حکومت اسلامی (و سپس جمهوری اسلامی) هدف ایجابی انقلاب شد، از نظام جدید جز این انتظار نمی‌رفت که نه تنها اصلاح عرضیات بلکه تغییر ذاتیات نظامهای حکومتی ایران را وجههٔ همت خود سازد. پس طبیعی است که جمهوری اسلامی از بنیاد(یعنی در ده خصلت ذاتی سلطنت و سه خصلت عرضی آن) با نظام سلطنتی متفاوت باشد. در مقابل سلطنت جمهوریت و در برابر اسلام زدایی و دین ستیزی اسلامیت پیشنهاد شد. در صفحهٔ ۱۷۲ تا ۱۷۵ کتاب حکومت ولایی هفت ضابطهٔ جمهوری اسلامی از دیدگاه حضرت امام خمینی (قدس سره) به تفصیل تشریح شده است که برای پرهیز از اطالهٔ کلام از ذکر آن در می‌گذرم.

مطالعهٔ دقیق مصاحبه و نیز کتاب حکومت ولایی اثبات می‌کند که ادعاهای دادستان محترم حاکی از عدم دقت یا عدم درک صحیح مباحث علمی مطرح شده است، به این جملهٔ ایشان توجه کنید: «در ادامه با بی حرمتی به قانون اساسی و مردم و بی توجهی به همهٔ فریادهای عبد صالح خدا خمینی کبیر و هم آوا با دشمنان قسم خورده اسلام و انقلاب رکن رکین انقلاب اسلامی را مورد حمله قرار می‌دهد.» راستی کجا من به قانون اساسی و مردم بی حرمتی کردم؟ در کجا به رکن رکین انقلاب

اسلامی حمله کردم؟ جهت اطلاع از مواضع اینجانب چند سطر از مقدمهٔ کتاب حکومت ولایی را به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: (صفحهٔ ۸ و ۹):

۱. تعالیم متعالی اسلام که سعادت حقیقی انسان در گرو آن است شامل اصول و احکام فردی و اجتماعی است.

۲. اقامهٔ حکومت دینی در تحقق اهداف عالیهٔ دین و اجرای احکام فردی و اجتماعی اسلام تأثیر جدی دارد.

۳. حکومت دینی در عصر غیبت معصوم امری ممکن است.

۴. حکومت دینی حکومتی است که اولاً در سیاستهای کلان خود اهداف متعالی دین را دنبال می‌کند، ثانیاً قوانین آن منافاتی با احکام شریعت ندارد، ثالثاً مبتنی و برخاسته از رضایت اکثریت دینداران است و رأی مردم در حوزهٔ مباهات و منطقةالفراغ میزان است.

۵. الگوی حکومت دینی در عصر غیبت معصوم (ع) تعبدی و توقیفی و تاسیسی نیست و براساس عقل جمعی مسلمانان و تجربه بشری تعیین می‌شود.

۶. در جامعه و زمان ما «جمهوری اسلامی» الگوی مناسب حکومت دینی به حساب می‌آید.

ریاست محترم دادگاه، دادستان محترم فردی را به تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی متهم کرده است که در نخستین کتاب منتشره شده‌اش اینگونه در بارهٔ جمهوری اسلامی اظهار نظر کرده است:

«نگارنده «جمهوری اسلامی» را گوهری دردانه می‌داند و حفظ، شکوفایی و بالندگی آن را در گرو تبیین و دفاع عقلانی از مبانی متقن آن می‌شناسد.» (*نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، صفحهٔ (۳۱) در همین کتاب عبارتی را از امام متذکر شده‌ام که به علت اهمیت فراوان عیناً از صفحهٔ ۳۱

و ۳۲ کتاب *نظریه‌های دولت* در فقه شیعه نقل می‌کنم:

«در اهمیت بحث و ضرورت تعمق پیرامون آن تذکرات معمار بزرگ جمهوری اسلامی امام خمینی (قدس سره) یاد کردنی است: کتابهای فقهاء بزرگ اسلام پر است از اختلاف نظرها و سلیقه‌ها و برداشتها در زمینه‌های مختلف نظامی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و عبادی. از آنجا که درگذشته این اختلافات در محیط درس و بحث و مدرسه محصور بود و فقط در کتابهای علمی آن هم عربی ضبط می‌گردید قهراً توده‌های مردم از آن بی خبر بودند و اگر باخبر هم می‌شدند، تعقیب این مسائل برایشان جاذبه‌ای نداشت... اما امروز با کمال خوشحالی به مناسبت انقلاب اسلامی حرف فقهاء و صاحب نظران به رادیو تلویزیون و روزنامه‌ها کشیده شده است چرا که نیاز علمی به این بحث و مسائل است، مثلاً... حدود آزادی فردی و اجتماعی... و از همهٔ اینها مهمتر ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه در حکومت و جامعه که همه اینها گوشه‌ای از هزاران مسأله مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آنها بحث کرده‌اند و نظرشان با یکدیگر مختلف است و اگر بعضی مسائل در زمانهای گذشته مطرح نبوده است یا موضوع نداشته است فقهاء امروز باید برای آنها فکری بنمایند. لذا در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظرات اجتهادی-فقهی در زمینه‌های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد (*صحیفهٔ نور*، ج ۲۱، ص ۴۶).

اینجانب در مصاحبه با روزنامه *خرداد* و دو کتابم در فلسفهٔ سیاسی دقیقاً به رهنمود حکیمانه حضرت امام راحل عمل کردم. حضرت امام از اینکه مباحث مرتبط با حکومت اسلامی با دیدگاههای متفاوت به

روزنامه‌ها کشیده شده ابراز خوشحالی می‌کند و به عنوان یک قاعدهٔ جاوید تصریح می‌کنند در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد. متاسفانه کیفرخواست دادستان محترم درست برخلاف نص فرمایشات حضرت امام صادر شده است. آیا اگر دادستان محترم اعتقاد داشت «طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظرات اجتهادی ـ فقهی در زمینه‌های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد» هرگز چنین کیفرخواستی را صادر می‌کرد؟ قضاوت را به ریاست محترم دادگاه می‌سپارم.

دادستان محترم در کیفرخواست صادره مدعی شده است «آقای کدیور با این همه آزادی که به برکت خون شهدا بعد از انقلاب به وجود آمده و به تعبیر حضرت امام جریانها و افراد از این آزادی‌ها زیاد سوء استفاده‌هایی نموده‌اند، با القاء جو خفقان و عدم آزادی پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا زمان حاضر می‌گوید» سپس عبارت سوم را به صورت مثله شده با حذف جملات کلیدی نقل می‌کند. بر خلاف نظر دادستان محترم در عرایض اینجانب هیچگونه القاء جو خفقان صورت نگرفته، بلکه واقع‌بینانه به علل محدودیت آزادی در دهۀ انقلاب اشاره شده است که متاسفانه از سوی دادستان محترم حذف شده است، آن جمله این است: «یکی از شعارهای اصلی انقلاب همین آزادی بود. متاسفانه پیشامدهایی از قبیل: جنگ و اقدام برخی گروههای تروریستی باعث شد که از همان آغاز فضایی ایجاد شود که نتوانیم آزادی را در این مملکت تجربه کنیم. در این دو سال اخیر که رجعتی به صدر انقلاب صورت گرفته و باعث شده تا فضایی ایجاد شود که ما آزادی را تا حدودی تجربه کنیم می‌بینیم چه مشکلات جدی در جامعه ما ایجاد شده است»

راستی آیا اشاره به نقش منفی گروههای تروریستی و شرایط جنگی در محدودیت آزادی القاء جو خفقان است؟ دومین جمله کلیدی که از سوی دادستان محترم در این عبارت حذف شده به این قرار است: «مراد از آزادی این است که فرد در چارچوب قانون موضوعه آن جامعه بتواند صحبت کند و امنیت هم داشته باشد یعنی نه از امتیازات و نه از حقوق اجتماعی محروم نشود.» من از این تعریف دفاع می‌کنم. و با دادستان محترم در بارهٔ مسئله بنیادی آزادی اختلاف اساسی نظری دارم. اینکه من از آزادی مخالف به عنوان الگوی سنجش آزادی سیاسی سخن گفته‌ام در هر مجمع علمی قابل دفاع است. یکی از سندهای سلب آزادی‌های مشروع و قانونی در زمان ما خود من هستم. اینکه به جرم مصاحبه و سخنرانی و بیان آراء علمی چهل و هفت روز است به جای دانشگاه و حوزه در زندان هستم، آیا سندی از این نافذتر می‌طلبید؟ این کیفرخواست سندی تاریخی در انسداد آزادی‌های قانونی است. اینکه موافقین حکومت آزاد باشند در تمامی حکومت‌ها اعم از دمکراتیک و استبدادی اتفاق می‌افتد اما اینکه مخالف در چارچوب قانون به چه میزان حق فعالیت و سخن گفتن دارد این ملاک آزادی سیاسی است که به واسطهٔ سیطره سلیقه افرادی از قبیل دادستان محترم، ما در آن نمرهٔ قبولی نگرفته‌ایم. آنچه من انجام داده‌ام مقایسه وضع موجود با وضع مطلوب جهت اصلاح و تعالی و رشد این ارزش الهی در جامعه است. انتقاد به قصد اصلاح وظیفه شرعی و قانونی همگان است و مطابق قوانین موضوعه جمهوری اسلامی هرگز نمی‌تواند فعلی مجرمانه تلقی شود.

با توجه به تحلیل حقوقی مشروح فوق‌الذکر اینجانب معتقدم اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی در هیچ‌یک از عباراتی که دادستان محترم به شکل مثله شده و با تحریف‌های متعدد نقل کرده است قابل

اثبات نیست. اولاً تبلیغی صورت نگرفته بلکه بحثی نظری و علمی و تحقیقی ارائه شده است، اگر فرضاً تبلیغ هم شده باشد این روزنامه است که با انتشار آرا من آن را تبلیغ کرده و مسئولیت آن با مدیر مسئول است نه با مصاحبه شونده. ثانیاً این عبارات هیچ‌کدام تبلیغ یا تحقیق علیه نظام جمهوری اسلامی نیست، بلکه نقد علمی تفسیر و برداشتی خاص است که به اعتقاد من به تحریف جمهوری اسلامی و انحراف آن از اهداف والایش می‌انجامد و مطابق نظر صریح امام خمینی ارائه نظریات مختلف آزاد است و کسی حق و توان جلوگیری از ابراز این آراء اجتهادی و علمی را ندارد. ثالثاً این مصاحبه به قصد اصلاح اندیشه جمهوری اسلامی از آسیب‌ها و آفات نظری انجام شده و هیچ دلیل و قرینه‌ای بر قصد مجرمانه در آن نیست بلکه برعکس قصد خدمت به دین و انقلاب و نظام داعی اصلی گوینده بوده است.

علیهذا اتهام تبلیغ علیه نظام موضوع ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی با توجه به دفاع مشروح فوق کاملاً منتفی است. لذا از ریاست محترم دادگاه استدعا دارم برائت اینجانب را از این اتهام با توجه به ادله و مدارک ارائه شده اعلام فرمایند.

فصل دوم

رد اتهام نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی

مادهٔ ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی مقرر داشته است: «هر کس به قصد اضرار به غیر، یا تشویش اذهان عمومی یا مقامات رسمی، به وسیلهٔ نامه، یا شکوائیه، یا مراسلات، یا عرائض، یا گزارش، یا توزیع هر گونه اوراق چاپی یا خطی با امضاء یا بدون امضاء، اکاذیبی را اظهار نماید، یا با همان مقاصد، اعمالی را برخلاف حقیقت رأساً یا به عنوان نقل قول به شخص حقیقی یا حقوقی یا مقامات رسمی، تصریحاً یا تلویحاً نسبت دهد، اعم از اینکه از طریق مزبور به نحوی از انحاء ضرر مادی یا معنوی به غیر وارد می‌شود، یا نه، علاوه بر اعادهٔ حیثیت در صورت امکان، باید به حبس از دو ماه تا دو سال و یا شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم شود.»

با توجه به اینکه مستند دادستان محترم در اتهام دوم یعنی «نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی» بنا به تصریح صدر و ذیل کیفرخواست مادهٔ فوق‌الذکر است، لذا ابتدا به تحلیل حقوقی این ماده پرداخته سپس به بررسی نحوه تطبیق این ماده بر مدارک ارائه شده از سخنرانی اینجانب می‌پردازم.

همچنانکه در بخش اول به عرض دادگاه رسانیدم، عنوان «نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی» با واو عطف نه در مادهٔ ۶۹۸ به عنوان جرم

شناخته شده و نه چنین عنوانی در قوانین جزایی موضوعهٔ کشور به چشم می‌خورد و قطعاً اشتباه است. صحیح آن نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی است، یعنی قصد تشویش اذهان عمومی مانند قصد اضرار به غیر قید مقوم عنوان جرم یعنی عنوان نشر اکاذیب است لذا نه نشر اکاذیب صرفاً جرم محسوب می‌شود و نه تشویش اذهان بلکه تشویش اذهان عمومی قید و صفت قصدیه نشر اکاذیب است و دادستان محترم در متن کیفرخواست صادره حتی عنوان صحیح اتهام را از مادهٔ استنادی نتوانسته استخراج نماید.

این ماده شامل دو قسمت مجزای صدر و ذیل است، صدر آن: «هر کس به قصد اضرار به غیر یا به قصد تشویش اذهان عمومی یا به قصد تشویش اذهان مقام رسمی به وسیله نامه یا شکوائیه یا مراسلات یا قرائن یا گزارش یا توضیح هر گونه اوراق چاپی یا خطی با امضا یا بدون امضا، اکاذیبی را اظهار نماید «علیرغم تصریح به‌عنوان نطق در مجامع» در مادهٔ ۶۹۷ در استقصای صدر مادهٔ ۶۹۸ چنین عنوانی ذکر نشده و واضح است که هیچ یک از عناوین نامه شکوائیه، مراسلات، عرایض، گزارش توزیع اوراق چاپی، توزیع اوراق خطی بر مدرک استنادی دادستان محترم یعنی سخنرانی در مجامع یا حتی مصاحبه با جراید صدق نمی‌کند. لذا واضح است که صدر مادهٔ ۶۹۸ مستند کیفرخواست صادره نمی‌باشد.اما ذیل مادهٔ ۶۹۸ به این قرار است: یا با همان مقاصد «یعنی به قصد اضرار به غیر، یا تشویش اذهان عمومی یا مقامات رسمی» اعمالی را برخلاف حقیقت راساً، یا به عنوان نقل قول، به شخص حقیقی یا حقوقی، یا مقامات رسمی، تصریحاً و یا تلویحاً نسبت دهد، اعم از اینکه از طریق مزبور به نحوی از انحاء ضرر مادی یا معنوی به غیر وارد شود یا نه ...»

با عنایت به تصریح دادستان محترم به عنوان «تشویش اذهان عمومی»

واضح است که عنوان به قصد «اضرار غیر» و ملحقات آن در ذیل ماده مراد نیست، بعلاوه با توجه به ادعای دادستان محترم مبتنی براینکه «نامبرده بنابر توهمات ذهنی خویش پس از قتلهای اخیر با اینکه می‌داند نظام با تمام توان برای کشف مجرمین اقدام و این عمل زشت را محکوم نمود معذالک تلویحاً آن را به نظام نسبت می‌دهد و با القاء شبهه و ذکر مقدماتی می‌گوید...» نظر ایشان در اتهام فوق‌الذکر نسبت کذب به شخص حقیقی یا شخص حقوقی غیر رسمی نمی‌باشد، بلکه مراد دادستان محترم نسبت کذب به شخصیت حقوقی رسمی و به تعبیر مادهٔ مورد اشاره «مقامات رسمی» و به تعبیر ایشان «نظام» داده شده. ثانیاً این نسبت «تصریحاً» داده نشده بلکه «تلویحاً» نسبت کذب داده شده است. ثالثاً مراد از نسبت تلویحی کذب به نظام نسبت دادن قتلهای اخیر می‌باشد. با توجه به نکات فوق‌الذکر بخش مورد استناد موضوع مادهٔ ۶۹۸ به این صورت در می‌آید: هرکس به قصد تشویش اذهان عمومی اعمالی را برخلاف حقیقت راساً یا به عنوان نقل قول به مقامات رسمی تلویحاً نسبت دهد». دادستان محترم در کیفرخواست مشخص نکرده این نسبت تلویحی کذب به مقامات رسمی یعنی نظام راساً داده شده یا به عنوان نقل قول یا هردو. بناء علیهذا دادستان محترم می‌بایست در کیفرخواست نکات ذیل را اثبات کرده به شکل جزئی بر آنها مدرک و دلیل اقامه کند:

۱. نسبت تلویحی عمل به مقامات رسمی

۲. کذب بودن این نسبت

۳. قصد تشویش اذهان عمومی

اگر حتی یکی از این نکات اثبات نشود مادهٔ فوق‌الذکر جریان نخواهد یافت.

اما نکته‌ای که از نظر دادستان محترم مخفی مانده این است که مادهٔ ۶۹۸

جهت مستند قرار گرفتن برای تعقیب کیفری، قیدی دارد که در مادهٔ ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی مقرر شده است به این شرط:

«جرایم مندرج در مواد...،۶۹۸،... جز با شکایت شاکی خصوصی تعقیب نمی‌شود...» به عبارت دیگر قانونگذار مقرر کرده است شخص حقیقی یا حقوقی یا مقامات رسمی که نسبت خلاف واقع به آنها داده شده است و مورد ضرر قرار گفته‌اند می‌باید برای تعقیب مفتری براساس مادهٔ ۶۹۸ شکایت نمایند. در متن کیفرخواست به شکایت هیچ شاکی خصوصی اشاره‌ای نشده است لذا اتهام دوم «نشراکاذیب و تشویش اذهان عمومی» از اساس منتفی است. ثانیاً: با اینکه با عنایت به فقدان شرط لازم شکایت شاکی خصوصی دفاع از اتهام دوم در همین جا پایان یافته تلقی می‌شود، برای اثبات بی پایگی ادعای دادستان محترم فارغ از ورود اشکال حقوقی فوق به تحلیل سه نکته دیگر این ماده می‌پردازم، آنچنانکه به عرض رسید جهت تحقق موضوع مادهٔ ۶۹۸ در مانحن فیه لازم است «نسبت تلویحی عمل قتلهای مشکوک به مقامات رسمی» در مدرک استنادی اثبات شود. حاصل عبارتی که دادستان محترم به آن استناد کرده و خانواده من آن را به طور کامل عیناً از نوار پیاده کرده و در بخش اول آوردم این است که «محکومیت به ارتداد و اعدام به نحو غیابی و خارج از دستگاه قضایی رسمی جامعه در اسلام سابقه ندارد و هرگز رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) چنین حکمی را صادر نکرده‌اند، این انصافاً بدعتی است که در زمان ما پیدا شده است.» منطوق این جمله نفی صدور حکم اعدام خارج از دستگاه قضایی علنی رسمی جامعه از سوی پیامبر و ائمه (ع) است. با ضوابط علم اصول تسری این حکم به دیگران و هر که می‌خواهد باشد تنها با حجیت مفهوم وصف یا مفهوم لقب میسر است و تا این لحظه هیچ اصولی این گونه مفاهیم را حجت ندانسته، اگر

دادستان محترم برای دست و پا کردن مستند برای این نسبت تلویحی علم اصول جدیدی اختراع فرموده‌اند خوب است به محضر دادگاه ارائه فرمایند تا از این به بعد در حوزه‌های علمیه و دانشکده‌های حقوق مورد بحث قرار گیرد. بعلاوه در امور جزایی باید نص صریح به وجود جرم در قانون باشد که از آن به اصل «قانونی بودن جرم و مجازات» در حقوق کیفری نام برده می‌شود و یکی از متفرعات آن منع قیاس و تفسیر موسع است. لذا اظهار نظر دادستان محترم به اینکه «تلویحاً» ترورها به نظام نسبت داده شده برخلاف اصول مزبور و مشعر به عدم صراحت و اتکاء به نوعی ظن و گمان یا «شک» است که دقیقاً مجرای اصل برائت است. از همه مهمتر قرینهٔ سیاقیه و از آن مهمتر قرینهٔ لفظیهٔ متصله خلاف ادعای دادستان محترم را اثبات می‌کند. در همین سخنرانی اینجانب به فتوای یکی از مراجع محترم تقلید یعنی آیت‌الله موسوی اردبیلی بالاترین مقام قضایی کشور در زمان حضرت امام استناد کرده‌ام که ایشان فرموده‌اند: «عمق کینهٔ فتنه‌گران در نسبت دادن این گونه جنایات به تاریخ گرانمایهٔ تشیع که آزادی و مظلومیت از ویژگی‌های آن است، وسعت فاجعه را نمایان می‌سازد و انتساب این‌گونه اعمال ننگین و جنایات ضد دینی به ساحت مقدس مرجعیت تشیع تحت عناوین حکم یا فتوی، بخش دیگری از این فتنه است زیرا هیچ صاحب فتوی و مرجع تقلیدی در مرجعیت راستین تشیع حق صدور حکم غیر علنی و پنهانی تحت عنوان ارتداد آن هم با قرائن و امارات ظنی و خارج از موازین شرعیه را ندارد.»

لذا بر این اساس هیچ فقیه راستین شیعه امضا نمی‌کند که احکام مجازات شرعی از قبیل ارتداد غیر علنی و در غیر دادگاه صالح صادر شود. آنچه اینجانب در آن سخنرانی گفته‌ام شرح فتوای این استاد بزرگ حوزهٔ علمیه قم بوده است. آیا دادستان محترم می‌تواند نسبت تلویحی

قتلها به نظام را به ایشان هم نسبت دهد؟ از آن مهمتر در انتهای این سخنرانی برای همهٔ مسئولین جمهوری اسلامی دعا شده است و بارها از حکم علنی حضرت امام در مورد سلمان رشدی ملعون ذکر خیر شده است، چگونه با این همه قرینهٔ متصله می‌توان از این سخنرانی نسبت تلویحی قتلها به نظام را استنباط کرد. بعلاوه وقتی من تصریح کرده‌ام هیچ یک از فقهاء چنین حکمی را امضا نکرده‌اند مگر نه اینکه مطابق اصول ۵ و ۵۷ و ۱۰۹ در رأس نظام فقیه عادل مدبر ولایت امر و امامت امت را برعهده دارد، واضح است که نفی کلی فوق‌الذکر شامل ایشان هم می‌شود بنابراین چگونه می‌توان گفت من این قتلها را به نظام نسبت داده‌ام؟ با تحلیل حقوقی و تبیین اصولی فوق واضح می‌شود که اصولاً در عبارت مورد استناد دادستان محترم نسبت هیچ فعلی به احدی داده نشده تا چه برسد نسبت کذب به‌ویژه به نظام و هکذا «قصد تشویش اذهان عمومی» قطعاً از این سخنرانی قابل اصطیاد نیست. سخنانی که تماماً در مقام دفاع از تعالیم نورانی اهل بیت (ع) و مبتنی بر تفسیر آیات قرآن کریم و سیرهٔ پیامبر (ص) و امیرالمومنین (ع) بوده چگونه می‌توانند تشویش اذهان عمومی محسوب شود. بیان احکام شرع انور تنویر و آرامش اذهان عمومی است نه تشویش آن. به هر حال دادستان محترم برادعای تشویش اذهان عمومی هیچ دلیل و مدرکی اقامه نکرده است. ضمناً نشر اکاذیب (قسمت اول مادهٔ ۶۹۸) هم اتفاق نیفتاده است زیرا کذب و صدق اوصاف خبراند و تفسیر و تحلیل مشمول این اوصاف نیستند.دادستان محترم در ادامهٔ کیفرخواست ادعا کرده است: «مشارالیه در جای دیگر بر خلاف واقع می‌گوید: ... این اطلاعیه‌های مجعولی که به نام‌هایی در مطبوعات منتشر شده و مسئولیت اینها را برعهده گرفته، واقعاً آیا دستگاههای اطلاعاتی ما توان کشف این موارد را ندارند، اینکه ساحت فقه شیعه را

شما منحوس بکنید با این اطلاعیه‌ها که این احکام توسط سه قاضی جامع‌الشرایط صادر شده و بعد ما مسئول اجرایش بوده‌ایم...» دادستان مدعی شده است که «این مطلب را تاکنون کسی نگفته و در هیچ روزنامه‌ای هم به این شکل نیامده است.»

مشخص است که مراد دادستان محترم از «گفتار خلاف واقع» همین اطلاعیه‌های صدور حکم توسط سه قاضی است و به زعم ایشان این مطلب را تاکنون کسی نگفته و در هیچ روزنامه‌ای هم به این شکل نیامده است. و واضح است مهمترین مدرک دادستان محترم بر ایراد اتهام «نشر اکاذیب» همین مطلب است.

به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که فتوکپی اعلامیه‌ها و مطالب منتشره در روزنامه در این خصوص را هم‌اکنون به محضر ریاست محترم دادگاه تقدیم می‌کنم و با ملاحظهٔ آنها در خواهند یافت، آقای دادستان به نقص تحقیقات و عدم دقت مبتلا هستند.

در اطلاعیه شمارهٔ ۱/۴/۱۰۳ط مورخ ۷۷/۱۰/۱۴ که از سوی گروهی موسوم به فدائیان اسلام ناب محمدی مصطفی نواب صادر شده آمده است: «باید اعلام کنیم که فدائیان اسلام ناب محمدی (ص) ساختاری سازمان یافته دارد و کلیه مأموریتهایش تحت ضوابط تشکیلاتی است. این گروه با تلاشی پیگیر برای هریک از عناصر خود فروخته و منافقی که عرصهٔ فرهنگ و اندیشه را جولانگاه عقده گشایی و هتاکی‌های بی حد و مرز خود و اصول متقن نظام ولایی کرده‌اند، پرونده‌ای تشکیل داده است و در عملیات اخیر نیز، واحد قضایی این گروه با سه نفر قاضی عادل و خبره بعد از محاکمهٔ غیابی، معدومین را مفسد فی‌الارض تشخیص داده و محکوم به اعدام کردند، و نوع اجرای حکم را با عنایت به بازتاب مطلوب تعیین نمودند. ما معتقدیم اگر این محاکمات به دور از مصلحت‌اندیشی و

فشارهای سیاسی در محاکم معمول قضایی انجام می‌گرفت، باز به همین نتیجه ختم می‌شد و فدائیان اسلام فقط روند کار را تسریع نموده‌اند.» پس برخلاف ادعای دادستان محترم ثابت شد که «این مطلب را تاکنون کسی گفته»!

اما اینکه «در هیچ روزنامه‌ای هم به این شکل نیامده است»، روزنامه‌هایی که عبارات مورد نظر از اطلاعیه فوق‌الذکر را نقل کرده‌اند عبارتند از:

۱. روزنامه خرداد مورخ ۷۷/۱۰/۱۵ صفحهٔ ۲

۲. روزنامه صبح امروز مورخ ۷۷/۱۰/۱۵ تحت عنوان ردیابی یک توطئه در صفحهٔ ۹

۳. روزنامه زن مورخ ۷۷/۱۰/۱۵ صفحهٔ ۲ تحت عنوان «محرمانه نیست».

که فتوکپی آنها به محضر دادگاه تقدیم می‌شود و همگی عبارت مورد نظر را نقل کرده‌اند.

ضمناً در روزنامه همشهری مورخ ۷۷/۱۰/۲۰، روزنامه صبح امروز مورخ ۷۷/۱۰/۲۷ و ۷۷/۱۰/۲۴، ماهنامهٔ صبح و هفته‌نامهٔ شلمچه دی ۷۷، و روزنامهٔ *اطلاعات* ۷۷/۱۰/۲۹ ستون کوتاه و گویا به دیگر اطلاعیه‌های این گروه اشاره شده است.

بعد از انتشار اطلاعیه مورخ ۱۴ دی ۷۷ گروه موسوم فدائیان اسلام ناب محمدی مصطفی نواب، حضرت آیت الله موسوی اردبیلی اطلاعیه‌ای صادر کردند که در جراید سلام، خرداد و صبح امروز (۱۹، ۲۰، دی ۷۷) منتشر شده است. در این اطلاعیه آمده است: «عمق کینه فتنه گران به نسبت دادن این گونه جنایات به تاریخ گرانمایهٔ تشیع که آزادگی و مظلومیت از ویژگی‌های آن است وسعت فاجعه را نمایان

می‌سازد و انتساب این گونه اعمال ننگین و جنایات ضد دینی به ساحت مقدس مرجعیت تشیع تحت عناوین حکم یا فتوی، بخش دیگر از این فتنه است، زیرا هیچ صاحب فتوی و مرجع تقلیدی در مرجعیت راستین تشیع حق صدور حکم غیرعلنی و پنهانی تحت عنوان ارتداد آن هم با قرائن و امارات ظنی و خارج از موازین شرعیه ندارد.»

حضرات آیات صانعی و نوری همدانی نیز اطلاعیه‌های مشابهی صادر کردند. در گوشه‌ای از اطلاعیه حضرت آیت‌اله صانعی چنین آمده است «... هرچند اصل فتنه و جریان خود خطرناک و اشد از قتل است و خون بناحق ریخته شده از مظلومان رنج دیده از مرد و زنشان گریبان آنان را در جمهوری اسلامی گرفته و آنان را رسوا نموده و با عمل ننگین خود موجب لعن و نفرین همهٔ انسانها در طول تاریخ و ازل و ابد برای خود شدند و خواهند فهمید و فهمیدند که من حفر بئراً لاخیه وقع فیه و من سل سیف‌البغی قتل به» و عذاب الیم الهی را بعد از جزا و کیفر دنیوی خواهند چشید.»

اینجانب از اطلاعیه‌های گروه موسوم به فدائیان اسلام ناب محمدی مصطفی نواب تنها با عنوان «اطلاعیه‌های مجعول» که «در مطبوعات منتشر شده و در این مسأله صلاحیت ندارند و این مسائل را به عهده گرفته‌اند یادکرده‌ام.» کدامیک از عناوین چهارگانه (مجعولیت، منتشره در مطبوعات، عدم صلاحیت، به عهده گرفتن قتلها از سوی این گروه) خلاف واقع است؟ عنوان پنجمی که در این باره از آن یادکرده‌ام این است که «در این اطلاعیه مجعول آمده که این احکام توسط سه قاضی مجتهد جامع‌الشرایط صادر شده و بعد ما مسئول اجرایش بودیم». این مضمون عیناً اطلاعیهٔ مورخ ۷۷/۱۰/۱۴ گروه فوق‌الذکر با تعبیر سه قاضی عادل و خبره که عبارت آخری سه قاضی جامع الشرایط است ذکر شده و به

همین شکل در روزنامه‌های *صبح امروز، خرداد* و *زن* نیز درج شده است. بنابراین واضح است که در این جمله نیز هیچ امر خلاف واقعی ذکر نشده است.

در ادامه اینجانب سؤالی را در سخنرانی مطرح کرده‌ام که سؤال افکار عمومی است: «آیا واقعاً دستگاه اطلاعاتی ما توان کشف این موارد را ندارد؟... یک اطلاعیه مجعول در فلان شهر پخش می‌شود به بیست و چهار ساعت کشیده نمی‌شود، شما تمام عواملش را دستگیر می‌کنید، این اطلاعیه‌ها از کجا صادر می‌شود؟ چرا آنها را دستگیر نمی‌کنید؟ ریاست محترم دادگاه این سؤالات هنوز هم برای اینجانب مطرح است و علیرغم برخی توضیحات کمیته بررسی قتلهای مشکوک هنوز پاسخ شایسته به این سؤالات داده نشده است. اینکه مجلس شورای اسلامی در جلسه مورخ ۲۲ فروردین ۷۸ تحقیق و تفحص در قتلهای سیاسی را تصویب کرد بهترین دلیل بر این است که ابهامات و سؤالات فراوانی حتی برای نمایندگان مردم مطرح است، پس طرح سؤال طبیعی است و حق قانونی هر شهروند و حق شرعی هر مسلمان است. امنیت، مسئله ساده‌ای نیست که بتوان از کنار آن گذشت. به‌ویژه اگر سلب امنیت توسط برخی مأموران متجاسر، کج‌اندیش و خودسر وزارت اطلاعات که قانوناً وظیفه تأمین امنیت جامعه را به عهده داشته صورت گرفته باشد. (تعابیر سه گانهٔ از اطلاعیه رسمی وزارت اطلاعات در بارهٔ قتلهای مشکوک اخذ شده است.)

امیرالمؤمنین (ع) از اجحافی به مراتب کوچکتر در حق دو تن از زنان تحت قلمرو خود که توسط سپاهیان معاویه انجام شد می‌فرماید: «ولقد بلغنی ان الرجل منهم کان یدخل علی المراة المسلمة و الاخری المعاهدة فینتزع حجلها و قلبها و قلائدها و رعاثها، ما تمتنع منه الا بالاسترجاع

والاسترحام، ثم‌انصرفوا وافرین: ما نال رجلاً منهم کلم ولا اریق لهم دم فلوان امرا مسلماً مات من بعد هذا اسفاً ما کان به ملوماً، بل کان به عندی جدیراً، فیا عجباً عجباً» (*نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۷) به من خبر رسیده که یکی از لشکریان ایشان [معاویه در شهر انبار] بر یک زن مسلمان و یک زن کافرهٔ ذمیّه داخل می‌شده و خلخال و دستبند و گردن‌بندها و گوشواره‌های او را می‌کند، و آن زن نمی‌توانسته از او ممانعت کند مگر آنکه صدا به گریه و زاری بلند نموده و از خویشان خود کمک بطلبد. پس دشمنان [از این کارزار] با غنیمت و دارایی بسیار بازگشتند. در صورتی که به یک نفر از آنها زخمی نرسیده و خونی از آنها ریخته نشد، اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه از حزن و اندوه بمیرد بر او ملامت نیست، بلکه به نزد من هم به مردن سزاوارتر است، ای بسا جای حیرت و شگفتی است!» وقتی امیرالمؤمنین در این اجحاف که توسط دشمن در قلمرو او انجام گرفته آرزوی مرگ را ناروا نمی‌داند اگر در بزرگترین اجحاف ممکن به حقوق یک انسان یعنی قتل فجیع آنهم نه توسط دشمن بلکه توسط محفل نشینان مأمور تامین امنیت تنها چند سؤال طبیعی صورت بگیرد مستوجب داغ و درفش است؟ جداً که یا عجباً عجباً، امیرالمومنین چه می‌فرماید و ما چه می‌کنیم؟ هیهات بینهابعدالمشرقین. امیرالمومنین (ع) نصیحت مردم به حکومت را در مشهد و مغیب، پنهان و آشکار وظیفهٔ عمومی دانسته بالاتر از آن مردم را به سؤال از حقوقی که باقیمانده و از ادای آنها فارغ نگشته و از واجباتی که ناچار به اجرای آن است دعوت کرده: «. من البقیة فی حقوق لم افرغ من ادائها و فرائض لابد من امضائها» (*نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۰۷) از سؤالات ناصحان مشفق استقبال کنید، از اینکه از رعایت حقوق مردم از مأموران امنیتی سؤال شد نباید رو ترش کنند، چرا که به فرمودهٔ امیرالمومنین (ع) کسی که سخن حقی را که به او گفته شود، «یا تذکر

عادلانه‌ای که به او می‌شود، دشوار شمرد عمل به حق و عدل بر او دشوارتر است.» فانه من استثقل الحق ان یقال له اوالعدل ان یعرض علیه کان العمل بهما اثقل علیه» (*نهج‌البلاغه*، خطبهٔ ۲۰۷) آنچه پرسیده‌ام عمل به فرمایشان امیرالمومنین (ع) و از باب فریضهٔ نصیحت می‌دانم و در عرف دینی نه تنها خود را شایستهٔ مجازات نمی‌دانم بلکه از درگاه لایزالش بر آنچه تذکر داده‌ام امید اجر دارم. ضمناً در علم منطق و اصول فقه و فلسفهٔ اخلاق به تفصیل بیان شده که عبارات استفهامی و به طور کلی جملات غیرخبری صدق وکذب بر نمی‌دارد. بنابراین صفت خلاف واقع را هرگز نمی‌توان به چند سؤال نسبت داد. از این سؤالات بیش از انتظار عمومی ازکمیتهٔ پیگیری قتلهای مشکوک چیزی ارائه نشده و توهم نسبت تلویحی قتلها به نظام انصافاً نارواست. اولاً آن چند محفل نشین خود سر متجاسر وکج‌اندیش نه عین وزارت اطلاعات هستند و نه عین نظام. لذا همواره از مأموران صدیق این وزارتخانه که در سخت‌ترین شرایط به تأمین امنیت جامعه مبادرت کرده‌اند صمیمانه تشکر می‌نمایم و حساب آنان را از این قاتلان جدا میدانم. ثانیاً آنچنان که گذشت مطابق ضوابط علم اصول و موازین علم حقوق استنباط چنین نسبت تلویحی مردود است، و لزوم تفسیر مضیق قوانین به نفع متهم ومنع قیاس چنین نسبتی را برنمی‌تابد.

آخرین نکته‌ای که اینجانب در آخرین بخش از سخنرانی خود ابراز داشته‌ام دفاع از فقه غنی شیعه بوده است توجه فرمایید. «در انتساب این قتلهای نفرت‌انگیز به حکم سه قاضی جامع الشرایط در اطلاعیه‌های مجعول» ساحت فقه شیعه را ملوث نکنید... این وهن مذهب شیعه است که مسائلی را به دینش نسبت بدهند دینی که سراسر انسان دوستی است. آنگاه اطلاعیه حضرت آیت‌اله موسوی اردبیلی را شاهدی بر مدعای

خود آورده‌ام. راستی کدامیک از بیانات فوق خلاف واقع و تشویش اذهان عمومی است؟ آیا دفاع از دین، فقه، شریعت و حوزه‌های علمیه، مرجعیت تشویش اذهان عمومی است؟ دغدغهٔ من این بوده است که هیچ فقیه راستینی چنین حکمی را صادر نکرده است. بویژه فقهای طرفدار نظام مگر نه اینکه نظام، نظام فقاهت است؟ نتیجهٔ منطقی عرایض اینجانب این است که نظامی که مبتنی بر دیانت و فقاهت است نمی‌تواند چنین حکمی را صادر کرده باشد. به عنوان یک طلبه که به تصریح اساتیدم صلاحیت اظهار نظر فقهی دارم ادعا کرده‌ام که ترور شرعاً حرام است، و احکام مجازاتهای شرعی می‌باید در دادگاهها صالحهٔ علنی با رعایت موازین شرعی صادر و اجرا گردد. کجای این سخن خلاف واقع و تشویش اذهان عمومی است؟ دفاع محکم مراجع معظم تقلید و مدرسان و محققان و فضلای حوزهٔ علمیه قم از اینجانب که همگی از چهره‌های شناخته شده و خدوم انقلاب اسلامی هستند شاهد صادق صحت مدعاهای اینجانب است.

به هر حال در بارهٔ قتلهای مشکوک و گروه مشکوک فدائیان اسلام ناب محمدی مصطفی نواب و اطلاعیه‌های مجعول مسائل فراوانی است که کمیتهٔ پیگیری قتلهای مشکوک می‌باید حقایق را برای افکار عمومی برملا کرده و جنایتکاران از خدا بی‌خبر را به سزای اعمال ننگین‌شان برساند و قبل از اعلام رأی نهایی آن کمیته این گونه پرونده سازیها فی حد نفسه جای سؤال و تأمل جدی دارد. خداوند را شاکرم که در راه دفاع از شرع انور وفقه شیعه و ساحت پاک جمهوری اسلامی این‌مرارتها را تحمل می‌کنم. دادستان محترم در ادامه کیفرخواست مرقوم داشته است ایشان با چنین مطالبی که تحریک کننده مردم بوده به گونه‌ای که بعد از سخنرانی آقای کدیور شعارهای متعددی بر علیه نظام داده شده و اطلاعیه‌های

مجعول در انتساب این قتلها به آمریت نظام پخش گردیده است. دادستان محترم در این قسمت از کیفرخواست سه ادعای بی دلیل و خلاف واقع کرده است که با اجازه ریاست محترم دادگاه جداگانه به هر سه پاسخ می‌گویم:

۱. بیان مطالب تحریک کننده. اینجانب به دعوت امام جمعه و نماینده ولی فقیه در استان اصفهان حضرت آیت‌اله طاهری و با حضور ایشان در مسجد جامع حسین آباد اصفهان در سومین شب قدر یعنی شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان بحثی علمی مطرح کرده‌ام و با تحلیل آیات و روایات متعدد اثبات کرده‌ام: حق حیات و امینت از حقوق دینی مردم است، و فتک، ترور، قتل اغتیالی شرعاً حرام است و ساحت فقه شیعه از این امور مبرا است. لحن سخنرانی و شیوهٔ ارائه مطالب غیر خطابی، غیر جدلی، غیر شعاری، بلکه استدلالی و آموزشی بوده است. در سراسر سخنرانی حتی یک جمله تحریک کننده به چشم نمی‌خورد، این گوی و این میدان، برای نمونه یک جمله محرک ارائه فرمایند. بعلاوه قبل از سخنرانی اینجانب امام جمعه محترم اصفهان در سخنان کوتاهی از مردم خواستند با هوشیاری آرامش را حفظ کنند و با سکوت انقلابی خود به فتنه‌گرها اجازهٔ عرض اندام ندهند. اینجانب در ادامهٔ سؤالها و جوابها توصیه امام جمعه محترم را دو بار تذکر دادم. شیوه پاسخگویی به سؤالات حساسی که توسط حضار مطرح شد و تذکر اینکه سؤالهای مربوط به بحث را مطرح بفرمایید، مؤید این مدعاست. به هر حال ادعای دادستان محترم دال بر تحریک کننده بودن مطالب سخنرانی اینجانب کذب محض و غیرمدلل است.

۲. شعارهای متعدد برعلیه نظام بعد از سخنرانی. تا زمانی که اینجانب در معیت امام جمعه محترم در مسجد و خیابان مجاور بودم، به هیچ وجه

من‌الوجوه شعاری علیه نظام داده نشد بلکه برعکس مردم به حمایت از نظام یعنی ریاست محترم جمهوری اسلامی، امام جمعه و نماینده ولی فقیه، و مرجعیت و نیز تایید سخنران شعار دادند. کلیه شعارها ایجابی بود و حتی یک مورد شعار سلبی داده نشد. اینکه بعد از رفتن اینجانب از مسجد چه شعاری داده شده است عقلاً، شرعاً و قانوناً هیچ ارتباطی به اینجانب ندارد. اولاً در شبهای گذشته علی مانقل شعارهای داده شده و این شعارها ــ بر فرض صحت ــ اختصاص به شب سخنرانی اینجانب نداشته است. ثانیاً اینکه افرادی بیان آراء خود را ولو نادرست به مجالس انبوه مذهبی موکول کنند امری بی سابقه نیست. اما حضور در جلسهٔ سخنرانی صرفاً بهانه است و هیچ ارتباطی به محتوای سخنرانی و شخصیت سخنران ندارد. ثالثاً مطابق مادهٔ ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی شعار دادن دیگران بعد از سخنرانی یک فرد فعل مجرمانه شناخته نشده است، لذا دادستان محترم در این اتهام خود هیچ مستند قانونی ندارد.

۳. پخش اطلاعیه‌های مجعول در انتساب این قتلها به آمریت نظام. اولاً تا این لحظه از وجود چنین اطلاعیه‌های بی اطلاعم و در مسجد حسین آباد نیز چنین موردی را مشاهده نکردم. ثانیاً مدت حضور اینجانب در اصفهان از پنج ساعت تجاوز نکرده است. چگونه ممکن است صادرکنندگان اطلاعیه‌های مجعول از محتوای سخن من که با احدی درمیان گذاشته نشده بود مطلع باشند و در این مدت کوتاه تحت تاثیر سخنان اینجانب چنین اطلاعیه‌هایی را صادر نمایند؟ ثالثاً برخورد قانونی، با صادرکنندگان اطلاعیه‌های مجعول وظیفهٔ نیروهای انتظامی و امنیتی بوده است. اهمال آنها در انجام وظایف قانونیشان چه ارتباطی با اینجانب دارد؟ رابعاً آیا در شبهای قبلی این مجلس محترم چنین امری مشاهده نشده است؟! به هرحال بر فرض صحت پخش چنین اطلاعیه‌های

مجعولی، هیچ ربطی به اینجانب ندارد و به لحاظ حقوقی در مادهٔ ۶۹۸ مورد استناد دادستان محترم چنین امری به عنوان فعل مجرمانه برای متهم قابل استنباط نیست. و از همه مهمتر اینجانب خود خواستار پیگیری اطلاعیه‌های مجعول شدم که من جمله می‌تواند از نظر مصداق همان اعلامیه‌های مجعول ادعایی باشد که باید مأمورین اطلاعات و انتظامی پیگیر ماجرا باشند و با جاعلین و پخش‌کنندگان آن برخورد قانونی کنند. به هر حال در سخنرانی اینجانب در مسجد حسین آباد اصفهان در شب قدر، به قصد تشویش اذهان عمومی، قتلهای مشکوک، چه رأساً و چه به عنوان نقل قول، به مقامات رسمی تلویحاً نسبت داده نشده است، و فراتر از اطلاعیه رسمی وزارت اطلاعات دائر به شرکت معدودی از مأموران متجاسر، کج‌اندیش و خود سر آن وزارتخانه در قتلها کلمه‌ای بر زبان رانده نشده است. بنابراین اولاً هیچ نسبتی به نظام داده نشده چه تصریحاً و چه تلویحاً. ثانیاً چون نسبتی داده نشده کذبی در کار نبوده (سالبه به انتفاء موضوع)، ثالثاً قصد تشویش اذهان عمومی به هیچ وجه در کار نبوده است، هر سه رکن مادی، معنوی و قانونی جرم انتسابی ناتمام است، بنابراین به لحاظ حقوقی ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی در مورد سخنان اینجانب در آن مجلس محترم صدق نمی‌کند و با توجه به تصریح ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی دائر بر لزوم شاکی خصوصی در اجرای مادهٔ ۶۹۸، اتهام نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی از اساس منتفی است و از ریاست محترم دادگاه تقاضای صدور رای بیگناهی اینجانب مانند اتهام قبلی دارم.

در انتهای کیفرخواست، دادستان محترم دو عبارت دیگر از مصاحبهٔ اینجانب با روزنامهٔ خرداد البته بدون ذکر نشانی نقل کرده است که طبق معمول ترتیب موجود در کیفرخواست به تحلیل این دو عبارت

می‌پردازیم.
دادستان محترم مرقوم داشته است:« آقای محسن کدیور در جای دیگر می‌گوید: ... غرض از دیندار شدن جامعه رسوخ دین در دل مردم و احیای وجدان دینی در جامعه است و نه ظاهر سازی، نفاق، دورویی و ظواهر، بنابراین به هیچ وجه نمی‌توانیم بگوییم که انقلاب در این زمینه توفیق داشته است.»

اولاً: دادستان محترم باحذف یک کلمه کلیدی عبارت فوق را تحریف کرده است. کلمهٔ محذوف واژهٔ «تمام» بعد از «توفیق» است. به عبارت دیگر جملهٔ اخیر این عبارت در روزنامه این بوده است: «به هیچ وجه نمی‌توانیم بگوییم که انقلاب در این زمینه توفیق تمام داشته است» جملهٔ محرّف منقول در کیفرخواست: «به هیچ وجه نمی‌توانیم بگوییم که انقلاب در این زمینه توفیق داشته است.» دادستان محترم سالبهٔ جزئیه را به سالبه کلیه تحریف کرده است. راستی این چندمین تحریف در این کیفرخواست است؟

ثانیاً: دادستان محترم جملات قبلی این عبارت را حذف کرده است. این جملات نهایت تأثیر را در فهم صحیح این عبارت دارد که برای استحضار دادگاه محترم این جملات را عیناً از روزنامهٔ خرداد ۲۶ بهمن ۷۷ نقل می‌کنم:
« سؤال: نقش انقلاب در تحقق دین خواهی و گرایش به دین از جانب مردم تا چه حدی بوده است؟
پاسخ: من مسئله دین را از دو زاویه بررسی می‌کنم. یکی مسئله ظواهر و شعائر دینی، دیگری مسئله معنویت دینی. در مورد اول می‌توان گفت که انقلاب تا حدود زیادی موفق بوده است و توانسته شعائر دینی را در جامعه برقرار سازد. مراد از شعائر دینی نمازهای جمعه است که به عنوان

یکی از نمادهای شعائر دینی در تمام شهرها برگزار می‌شود. مساجد نماد دیگری است که کماکان صدای اذان از آنها به گوش می‌رسد و این اماکن مورد عنایت مؤمنین هستند. عزاداریها که از قدیم در جامعه بوده استمرار پیدا کرده. حجاب بانوان به عنوان چشمگیرترین نماد دینی وجود دارد. به مسائلی چون قرائت قرآن و مسابقات قرآنی و پخش ادعیهٔ مختلف از رادیو وتلویزیون توجه بسیار می‌شود و مواردی از این قبیل که می‌توان ذکر کرد. اما سؤال اصلی این است که انقلاب در زمینهٔ معنویت دینی چه تاثیری داشته است. یعنی به عبارت دیگر مردم چه مقدار دین دار شده‌اند؟ اگر به عنوان یک شاخص بگوییم که دیندارتر شدن مردم یعنی خداترس‌تر شدن آنها و اینکه مردم در عمل چقدر به شعائر دینی گرایش پیدا کرده‌اند، چه مقدار راستگوتر شده‌اند، چه مقدار به وفای عهد خودشان پایبند شده‌اند و چه مقدار از جوانها امروز با نمازتر شده‌اند. در این باره من فکر نمی‌کنم که کارنامهٔ درخشانی داشته باشیم. این موضوعی است که جای بحث فراوانی دارد. وقتی دین قدرت سیاسی را در دست می‌گیرد و سیاسی می‌شود یک سری آفاتی را به همراه خواهد داشت. پس در زمینه دین دارتر شدن جامعه راه زیادی را در پیش داریم. غرض از دیندارتر شدن جامعه رسوخ دین در دل مردم و احیای وجدان دینی در جامعه است و نه ظاهرسازی، نفاق و دورویی. بنابراین به هیچ وجه نمی‌توانیم بگوییم که انقلاب در این زمینه توفیق تمام داشت.»

ثالثاً: در بخش سوم همین مصاحبه (*خرداد*، ۲۷ بهمن ۱۳۷۷) عبارت دیگری است که شارح عبارت مورد نظر است: «یکی از مشکلات اساسی جامعه ما تظاهر، ریا و تملق است. متاسفانه از آفات یک جامعهٔ دینی که دین را در فقه خلاصه کرده و به بخشهای اخلاق و ریشه‌های اعتقادی کمتر توجه داشته این است که به جای اینکه به تقویت وجدان

دینی جامعه بپردازد به تقویت و رشد ظواهر دینی جامعه پرداخته است. لذا چه بسا ما با زنان و مردانی در جامعه مواجه می‌شویم که ظاهر اسلامی دارند، اما در عمل و روش متاسفانه کمتر مسائل دینی را رعایت می‌کنند. در صورتی که قبلاً شاید برعکس بود یعنی ظاهر به گونه‌ای بود که شما ممکن بود هرگز تصور نکنید که این فرد چه روش و منشی دارد، اما در عمل، آن فرد روش و منش مسلمانی را رعایت می‌کرد. این سختگیریها و ظاهر فریبی‌ها باعث رشد ریا، تظاهر و تملق می‌شود. آنچه جامعه به شدت متمایل به آن است دینداری به دور از ریا و تزویر است. مسئله تملق و ریا از آفات جدی زمان و عصر ما محسوب می‌شود.»

در میخانه ببستند خدایا مپسند　　　که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند

رابعاً: کیست که این واقعیت را نداند که رسوخ انقلاب و دین باوری در اعماق جامعه امری نیست که با سهولت امکان‌پذیر باشد. و اگر اینجانب معتقدم که انقلاب در این زمینه «توفیق کامل» نداشته است به خطا نرفته‌ام. زیرا تحقق انقلاب فرهنگی واقعی و دین باوری عمیق در سطح گسترده در جامعه مستلزم کار فرهنگی تدریجی و دائم در مدت زمان طولانی است کاری که حتی در زمان پیامبر (ص) و ائمه (ع) نیز به طور کامل محقق نشده است. تحلیل وقایع گذشته و حال و مقایسه آن با وضع مطلوب و ایده‌آل یا مدینه فاضله به معنی عدم توفیق مطلق نظام در این باب نبوده است بلکه همواره در امور ارزشی بایستی خود و جامعه را با وضع مطلوب شارع مقدس مقایسه نمود تا همواره در حال ارتقاء باشیم. واضح است که راضی شدن به وضع موجود و همچنین بیان فاصله تا جامعهٔ مطلوب شارع هیچ کدام مستلزم ارتکاب جرم نیست، بلکه هر دو نظریه است و دو برداشت علمی از واقعیت خارجی.

خامساً: دادستان محترم مشخص نکرده‌اند که عبارت فوق‌الذکر مستند

کدامیک از دو اتهام انتسابی است. تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی یا نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی؟ یا هر دو؟ اما ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی بر آن صدق نمی‌کند زیرا اولاً عرائض اینجانب بحثی علمی و تحقیقی است نه تبلیغ. ثانیاً در این عبارت کلمه‌ای علیه نظام به زبان آورده نشده است. ثالثاً عرائض من کوششی است برای دین دارتر شدن جامعه و پالایش آفات دینداری و اصلاح گرایش مردم و تقویت معنویت و باطن دینی. اما مادهٔ ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی بر آن صدق نمی‌کند زیرا در یک بحث علمی امکان خطا است. اما هرگز نمی‌توان در آن از فعل مجرمانه اثری دید. کذبی ابراز نشده است، اگر دادگاه محترم این گونه مباحث تحقیقاتی را عرصهٔ جولان خود کند، آنچه در درجهٔ اول زیر پا گذاشته می‌شود فرائض امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و ارشاد است. بعلاوه چنین برخوردی به نقض اصل هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی دائر بر وظیفهٔ همگانی شمردن دعوت به خیر وامر به معروف و نهی از منکر می‌انجامد.

آخرین ادعای دادستان محترم در کیفرخواست به این شرح است: «و باز می‌گوید:... به نظر می‌رسد آنچه که در جامعه ما اتفاق افتاده است این است که ما کارنامهٔ درخشانی در این زمینه نداریم. نهادهای رسمی اعم از رادیو تلویزیون در ایجاد کردن یک فضای خشن و مخالف با موازین اسلامی نقش فراوانی داشته‌اند. تریبونهایی اصلی رسمی جامعه مثل نماز جمعه که باید در آنهاتکیه بر محبت و موازین اسلام که مورد نظر انقلاب هم بوده رواج داده شود، بیشتر به تضییع این امور اقدام شده.»

اولاً: مطابق معمول جملات قبلی و بعدی این عبارت حذف شده و نابجا تقطیع شده است. در اولین جملهٔ آن مشارالیه «این» (ما کارنامهٔ درخشانی در این زمینه نداریم) چیست؟ در واقع این جمله می‌باید در

عبارت چهارم که مربوط به بحث آزادی بود ذکر می‌شد و دادستان محترم به علت عدم درک صحیح، این جمله را در جای خود بکار نبرده و در غیر مورد تقطیع کرده است. جملات بعدی این عبارت انتقاد از عملکرد دو نهاد فرهنگی جامعه است، یکی رادیو تلویزیون و دیگر تریبون نمازهای جمعه. انتقاد از عملکرد مسئولان و نهادهای مختلف جامعه از حقوق مسلم شرعی و قانونی هر شهروند و مکلفی است و تنها در یک جامعه استبدادی جرم محسوب می‌شود. در هیچ‌یک از قوانین موضوعهٔ کشور انتقاد به شرط عدم توهین و افترا و برخورداری از وجههٔ علمی و استدلالی جرم شمرده نشده است. آقای دادستان فراموش کرده‌اند مشخص فرمایند این عبارت مدرک چه جرمی است، با انتقاد از عملکرد رادیوتلویزیون و تریبون نمازهای جمعه علیه نظام تبلیغ شده است یا نشر اکاذیب صورت گرفته است یا هردو؟ اگر هر انتقاد رقیقی از این دست به تبلیغ علیه نظام یا نشر اکاذیب یا تشویش اذهان عمومی تعبیر شود، بدون تعارف باید فاتحه انتقاد و آزادی بیان را خواند. و ایمان آورد که مناسبات استبدادی در جامعه حکمفرما شده و از جمهوری اسلامی تنها اسمی باقی مانده است. جمهوری اسلامی ضوابط دارد که با رعایت آن ضوابط وجود واقعی پیدا می‌کند و بدون آن ضوابط تنها می‌توان از وجود اسمی و صوری آن دم زد. یکی از آن ضوابط آزادی بیان و امکان انتقاد است. در هیچ تفسیر مضیقی نمی‌توان انتقاد از نهادهای فرهنگی و اجتماعی جامعه از قبیل رادیوتلویزیون و تریبونهای نماز جمعه را جرم آن هم جرم تبلیغ علیه نظام یا نشر اکاذیب محسوب کرد.

ثانیاً: اصل یکصدو هفتاد و پنجم قانونی اساسی مقرر داشته است: «در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین شود.» به عنوان یک کارشناس

اسلامی و صاحب نظر در مسائل فرهنگی سیاسی معتقدم که رادیوتلویزیون رسمی این اصل قانون اساسی را زیر پا گذاشته، در آن از آزادی بیان و نشر افکار خبری نیست، بلکه بنگاه سخن پراکنی و ترویج یک سلیقهٔ خاص است و در آن در برخی موارد مصالح ملی رعایت نمی‌شود. در مسائل اسلامی به نوعی سطحی‌نگری و قشری‌گری مبتلاست. پخش برنامه‌هایی از قبیل «هویت» در زمینه‌گستری فضایی برای خشونتهای فیزیکی مؤثر بوده و آنچه در برنامه چراغ در ارتباط با قتلهای مشکوک پخش شد در همین راستا قرار می‌گیرد. دادستان محترم می‌تواند با نظر من موافق نباشد، اما حق ندارد انتقاد مرا جرم بپندارد.

ثالثاً: تریبونهای اصلی و رسمی جامعه از قبیل نماز جمعه می‌باید مروج وحدت ملی براساس موازین اسلامی باشند و با دامن زدن به وفاق ملی و رأفت دینی به انسجام بیشتر جامعه با خمیر مایهٔ دینی اهتمام ورزند. عملکرد بسیاری از نماز جمعه‌های ما از این زاویه قابل انتقاد است. به عنوان مثال برخی از ائمه جمعه موقت تهران قابل ذکر است. امام جمعه‌ای که خشمگینانه و یکطرفانه به تحلیل مسائل سیاسی می‌پردازد بی شک به نماز جمعه و دیانت مردم ضربه می‌زند. امام جمعه‌ای که حمله مسلحانه به مسافران خارجی که با اجازهٔ دولت وارد مملکت شده‌اند را در خطبه‌های نماز جمعه به نحوی توجیه می‌کند پیام آور رأفت و عطوفت نیست، و تریبون وحدت را باکانون حزبی اشتباه کرده است، اگر دادستان محترم در صحت عرایض من تردیدی دارد، می‌تواند با یک تحقیق میدانی به آزمون بپردازد، اما مطابق قوانین موضوعه ایران نمی‌تواند انتقاد از عملکرد یک نهاد دینی اجتماعی را جرم تلقی کند.

ریاست محترم دادگاه، با توجه به تحلیل حقوقی مشروح فوق برائت

خود را از اتهامات تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی و نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی را محرز و مسلم می‌دانم و معتقدم مواد ۵۰۰ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی در مصاحبه و سخنرانی اینجانب هیچ مصداقی ندارد. اینجانب از سطر به سطر مصاحبه‌ام و کلمه به کلمه سخنرانیم دفاع می‌کنم و معتقدم این مصاحبه و سخنرانی مانند دیگر آثارم همگی در راستای تقویت نظام جمهوری اسلامی و تنویر افکار عمومی است و کیفرخواست دادستان محترم ویژه روحانیت تهران را ورود غیرمجاز در مباحث نظری و مسائل فکری می‌دانم، که خلاف موازین شرع انور و قوانین موضوعهٔ کشور و باعث به خطر افتادن حقوق و آزادی‌های مصرح در قانون اساسی می‌شود.

در خاتمه این لایحهٔ دفاعیه را با خطبه‌ای کوتاه از مولی‌الاحرار امیرالمؤمنین متبرک می‌کنم:

«و من کلام له علیه‌السلام لابی‌ذر رحمه الله لما اخرج الی الربذه:

یا اباذر انک غضبت لله فارج من غضبت له، ان القوم خافوک علی دنیاهم، و خفتهم علی دینک، فاترک فی ایدیهم ما خافوک علیه، و اهرب منهم بما خفتهم علیه، فما احوجهم الی ما منعتهم، و ما اغناک عما منعوک! و ستعلم من الرابح غداً، والاکثر حسّداً، و لوان السموات والارضین کانتا علی عبد رتقاً ثم اتقی الله لجعل الله له منهما مخرجاً، لا یونسنّک الا الحق ولایوحشنّک الا الباطل، فلو قبلت دنیاهم لاحبوّک، ولو قرضت منها لامنوک. (*نهج‌البلاغه*، خطبهٔ ۱۳۰)

«هنگامی که‌ابوذر غفاری را از مدینه به ربذه تبعید می‌کردند، امیرالمومنین (ع) خطاب به وی فرمود: ای ابوذر تو برای خدا به خشم آمدی، پس امیدوار باش به آنکه برای او خشمگین شدی، این قوم بر دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خود از آنها ترسیدی، پس آنچه

برای آن از تو می‌ترسند به دستشان بده و برای آنچه که بر آن می‌ترسی از ایشان بگریز، چه بسیار نیازمندند به آنچه که تو آنها را منع نمودی، و چه بسیار بی نیازی از آنچه که تو را منع نمودند، و زود است که فردا بدانی سود از آن کیست و چه کسی رشک می‌برد. و اگر آسمانها و زمینها بر بنده‌ای بسته شود، پس آن بنده خداترس و پرهیزکار باشد، خداوند برای او راه خلاصی قرار دهد، با تو انس نمی‌گیرد مگر حق و از تو نمی‌رمد مگر باطل، پس اگر دنیای ایشان را پذیرفتی تو را دوست می‌داشتند، و اگر از دنیا چیزی برای خُود جدا می‌نمودی، تو را در امان می‌گذاشتند.»

از خداوند بزرگ می‌طلبم که دادگاه محترم را در آزمون بزرگی که در پیش رو دارد موفق بدارد. از حوصلهٔ ریاست محترم دادگاه تشکر می‌کنم و امیدوارم با اعلام رای برائت اینجانب از اتهامات مطروحه در کیفرخواست اسباب تقویت نظام جمهوری اسلامی و تنویر افکار عمومی و اقدام به حکومت قانون را فراهم آورند. ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته

محسن کدیور

سه‌شنبه ۱۳۷۸/۱/۲۴

متن کامل رأی دادگاه

شماره دادنامه ۹۱۱

تاریخ: ۱۳۷۸/۱/۳۰

دادنامه

مشخصات متهم و نوع اتهام او:

محسن کدیور فرزند منوچهر متولد ۱۳۳۸ فساء ساکن تهران شغل معاون اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت و روحانی، دارای همسر و اولاد

متهم است به:

۱. تبلیغ علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران

۲. نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی

مرجع رسیدگی: دادگاه ویژه روحانیت

تاریخ رسیدگی: ۱۵ و ۱۳۷۷/۱۲/۱۸ و ۱۳۷۸/۱/۲۵

خلاصه جریان پرونده: مندرجات پرونده حاکی از این است که به دنبال قتل‌هایی که توسط عده‌ای از جمله برخی از پرسنل متجاسر و کج‌اندیش و خودسر وزارت اطلاعات صورت می‌پذیرد نامبرده در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان طی سخنرانی در مسجد اعظم حسین آباد اصفهان با طرح موضوع قتلها و بررسی سابقه تاریخی و فقهی و تجزیه و تحلیل

صدور حکم در باره محاربین، و علیرغم تلاش بی وقفه مسئولین و دست‌اندرکاران نظام جهت تعقیب و پیگیری عاملین سعی می‌نماید با اظهار این مطلب که حکم ارتداد این افراد غیاباً صادر، و این بدعتی است که در زمان حاضر پیدا شده است مسئولیت این قتلها را متوجه نظام نموده و با بیان مطالب کذب موجبات تشویش اذهان عمومی را فراهم می‌نماید. و نیز در مورخ ۲۶ بهمن هفتاد و هفت طی مصاحبه با روزنامه خرداد نظام مقدس جمهوری اسلامی را با حکومت سلطنتی مقایسه نموده و جمهوری اسلامی را حذف صوری نظام سلطنتی و باقی بودن روابط سابق آن اعلام می‌کند و از این طریق مرتکب تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی می‌گردد.

موضوع در دادسرا بررسی و پرونده پس از تکمیل و صدور کیفرخواست جهت رسیدگی به دادگاه ارسال می‌گردد.

دادگاه در جلسات متعدد به موضوع رسیدگی و پس از استماع دفاعیات متهم و وکیل مدافع او ختم دادرسی را اعلام و بشرح زیر اتخاذ تصمیم می‌نماید.

رأی دادگاه

نظر به گزارش اداره کل اطلاعات اصفهان در خصوص سخنرانی متهم در مسجد اعظم حسین آباد اصفهان در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان سال ۱۴۱۹ مطابق با ۷۷/۱۰/۲۲ و گزارشات و تحقیقات انجام یافته توسط دادسرا و دفاعیات متهم در مراحل تحقیق و دادرسی از جمله متن سخنرانی متهم که توسط وی و خانواده‌اش از نوار پیاده شده بالاخص فراز ذیل:

«اما امروز به بلیّه دیگری دچاریم افرادی فتوای ارتداد را صادر

می‌کنند و در جراید منتشر می‌شود که هیچ صلاحیت فقهی و صلاحیت دینی ندارند... ما یک مورد سراغ نداریم بنده با تحقیق می‌گویم مواردش هم یک به یک خدمت شما ذکر خواهم کرد که رسول خدا یا ائمه هدیٰ حکم ارتداد پنهانی کسی را صادر کرده باشند مرد و مردانه اگر کسی را هم مرتد می‌دانستند و یا مشمول مجازات می‌دانستند اعلام می‌فرمودند : این فرد به این دلیل مرتد است حق دفاع هم داشت بعد از اینکه دفاعش هم شنیده شد بعداً حکم صادر می‌شد. اینکه حکم غیابی شود و فردی مرتد فرض بکنید محسوب شود بعد حکم اعدام برایش صادر شود، که نه از تشکیلات قضایی گذشته باشد و نه به شکل علنی بوده باشد این انصافاً بدعتی است که در زمان ما پیدا شده است.»

و اقرار او به ایراد سخنرانی فوق و دفاعیات غیر موجه نامبرده و مسموع نبودن دفاعیات وکیل وی در جلسه دادگاه مبنی بر عدم توجه موکل به مفاد اظهارات خویش، در حد نشر اکاذیب جهت تشویش اذهان عمومی مجرم تشخیص داده شده و مستنداً به ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی به تحمل یکسال حبس محکوم می‌گردد.

۲. در خصوص تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی با توجه به گزارشات واصله و متن مصاحبه‌هایی که از نامبرده ۲۵ و ۲۶ بهمن هفتاد و هفت در روزنامه خرداد منتشر گردیده بخصوص عبارت ذیل:

«در باره حذف صوری نظام سلطنتی هم اگرچه ما این نظام را در صورت حذف کردیم ولی آنچه که باقی مانده و ما به شدت درگیر آن هستیم، باز تولید روابط سلطنتی سابق است، به عبارت دیگر مردم انقلاب کردند تا خودشان تصمیم بگیرند نه اینکه برایشان تصمیم بگیرند ولو اینکه فرد صالحی برایشان تصمیم بگیرد.»

و اعتراف او به انجام مصاحبه و مدافعات غیر مؤثر او و وکیل مدافعش

و توجیهات غیر صحیح آنان در جلسه دادرسی، انجام فعالیت تبلیغی علیه نظام مقدس اسلامی توسط متهم محرز است و مستنداً به‌ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی به تحمل شش ماه حبس دیگر محکوم می‌گردد.

بنابراین نامبرده به‌خاطر نشر اکاذیب جهت تشویش اذهان عمومی و تبلیغ علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی جمعاً به تحمل یکسال و نیم حبس محکوم می‌گردد.

ضمناً مقرر می‌دارد مدت بازداشت محکوم علیه جزء محکومیت وی محاسبه گردد.

حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت

سلیمی

مستندات دادستان برای صدور کیفرخواست

مصاحبه با روزنامه خرداد

این مصاحبه در دههٔ فجر ۱۳۷۷ با آقای محسن کدیور انجام گرفته و در روزنامه خرداد مورخ ۲۶،۲۵ و ۲۷ بهمن ۱۳۷۷ منتشر شده است. قسمتهایی از این مصاحبه جزو استنادات مطرح شده در کیفرخواست دادستان است.

گفت و گو با محسن کدیور

اشاره:

انقلاب اسلامی که اکنون بیست سال از عمر آن می‌گذرد به دنبال دستیابی به اهدافی بود که یکی از عمده‌ترین این اهداف گسترش حوزه‌های تصمیم‌گیری مردم بر امور جاری خودشان بود. اگرچه در برخی از موارد انقلاب اسلامی به اهداف خود دست یافته است اما با نگاهی به کارنامه بیست ساله آن در برخی از امور ثمره قبولی را نمی‌بینیم. چرا که برخی از جناح‌های فکری با مکانیزم‌های متعددی که در اختیار دارند در تحدید مرزهای آزادی مردم و خواست‌های انقلاب می‌کوشند. برای نگاهی به کارنامه انقلاب و عملکرد سیاست گزاران کلان کشور گفت و گویی با محسن کدیور انجام داده‌ایم که می‌خوانید.

گروه اندیشه

نگاهی به کارنامه بیست ساله جمهوری اسلامی

ضمن تشکر از این که وقتتان را به ما دادید به عنوان سئوال نخست بفرمائید مردم ایران اصولاً برای چه انقلاب کردند و در پی این انقلاب به دنبال دست یافتن به چه بودند.

بسم الله الرحمن الرحیم، در آستانه بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی در ایران هستیم. این انقلاب در ایران مهم‌ترین واقعه قرن بیستم ارزیابی شد و در خارج یکی از مهم‌ترین وقایع به شمار آمده این اتفاق برای ناظران بین‌المللی قابل پیش‌بینی نبود. رهبری انقلاب حضرت امام خمینی هم به عنوان یکی از شاخص‌ترین چهره‌های انقلاب در قرن اخیر در تاریخ ثبت شد. در ایران هم مسأله انقلاب اسلامی در میان وقایع موجود یکی از نقاط عطف به شمار می‌رود. نهضت مشروطه و روی کار آمدن سلسله پهلوی و ادامه نفوذ بیگانگان در ایران و بالاخره ملی شدن صنعت نفت از نقاط عطف دیگری است که در کنار انقلاب از مراحل قابل توجه تاریخ صد ساله اخیر بودند.

امروز طبیعی است که دو دهه بعد از گذشت انقلاب از خودمان سئوال کنیم ما در پی این انقلاب چه می‌خواستیم و چه شد؟ من در اینجا اول به بخش چه می‌خواستیم می‌پردازم.

در بیان مطالبات مردم دیدگاه‌های متفاوتی می‌تواند وجود داشته باشد و قطعاً هرچه زمان می‌گذرد مطالعه و تحقیق در این باره دشوارتر می‌شود. ولی حداقل به عنوان کسی که در سال ۵۷ یک جوان ۱۸ ساله بودم و مثل اکثر مردم دلم برای انقلاب می‌تپید به نظر می‌رسد که نگاهی به گذشته حداقل برای ارزیابی آن چه که امروزه اتفاق می‌افتد لازم است.

خواست‌های مردم را در آن زمان از چند طریق می‌توان کشف کرد. اول شعارهایی که به طور خود جوش از دل مردم بر می‌خاست. این

شعارها فرهنگ بسیار مفیدی برای پیدا کردن این خواسته‌هاست.

طریق دیگر نظرات رهبران انقلاب به ویژه خود امام خمینی بود که به عنوان سخنگوی راستین انقلاب و مردم مطرح بود و مردم خواست‌های خود را در سخنان ایشان می‌جستند و اصولاً راز نفوذ شدید کلام امام همان هم‌سویی خواست‌ها و انتظارات او با انتظارات مردم بود. این ویژگی را در دیگر رهبران روحانی و غیر روحانی جامعه هم می‌توان مشاهده کرد. مثلاً آن چه که در کلام آیت‌الله طالقانی به عنوان یکی از شخصیت‌های طراز اول انقلاب می‌بینیم همین گونه است، یا کلام کسانی مثل حضرت آیت‌الله منتظری یا مرحوم استاد مطهری یا مرحوم دکتر علی شریعتی و مرحوم بازرگان. این‌ها کسانی بودند که در پیشبرد و ساختن انقلاب نقش بسیار جدی داشتند. و قبل از آن هم مرحوم دکتر بهشتی جزو مؤثرین انقلاب بود. خواسته‌های مردم را در کلام این اشخاص می‌توان دنبال و بازخوانی نمود. نوشته‌ها و جزوات و شبنامه‌ها هم می‌تواند برای ما راهگشا باشد اما اگر بر این مبنا بخواهیم خواسته‌های مردم را دسته‌بندی کنیم به این صورت می‌توان به این خواسته‌ها نگریست:

رفع ظلم یکی از اولین خواسته‌های مردم بود. یعنی مردم از رژیمی که در ایران حکومت می‌کرد و رژیمی ظالم بود، خسته شده بودند. این ظلم مفهومی کلی است ولی از جمله به یکی از ویژگی‌های آن می‌توان اشاره کرد و آن وجود خفقان بود یعنی سلب آزادی‌های مشروع مردم. ضمناً هرکسی این ظلم را به گونه‌ای می‌دید.

مورد دوم مسأله نفوذ اجانب در ایران بود. یعنی فارغ از بحث دینی کرامت ملی مردم مخدوش شده بود. این که مردم می‌دیدند خارجی‌ها از جمله آمریکایی‌ها به مراتب محترم‌تر از صاحب منصبان ایرانی در جامعه

هستند و در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی مقامات کلان ایرانی نقش جدی بازی می‌کنند، این مسأله هیبت ملی ایرانی را مخدوش کرده بود و وجدان ایرانی می‌خواست که ایرانی برای او تصمیم بگیرد. استقلال طلبی یک امر طبیعی در مقابل این آفت بود. پس مردم در مقابل ظلم طالب آزادی و در برابر نفوذ بیگانگان طالب استقلال بودند.

مورد سوم که به خصوص در تحریک و تهیج توده‌های مردم نقش اساسی داشت مسأله دین ستیزی رژیم شاه و دین زدایی او بود. آن زمان کوشش می‌شد که نمادهای دینی در جامعه کاهش داده شود و حساسیت جامعه نسبت به دین کم شود و امور دیگری جانشین ارزش‌های دینی شود. به نظر من از بین سه عامل فوق همین عامل سوم بیشترین تأثیر را برای ورود توده‌های مردم به عرصه انقلاب داشت و میزان خطاهای رژیم شاه نیز در این باره نقش اساسی ایفا کرد.

برخوردهایی که با روحانیت انجام شد، برخوردهایی که نسبت به حجاب بانوان صورت گرفت. فساد رو به تزایدی که مردم در جامعه شاهد بودند، نهایتاً منجر به احیای تفکر اسلامی و اسلام خواهی در میان مردم شد. امّا موضوع ظلم که عرض کردم یک نمود دیگر هم داشت و آن عدالت بود، مردم خواستار عدالت علوی بودند. و اگر چهار مورد استقلال، آزادی، عدالت و رفع ظلم را یک جا در نظر بگیریم نماد مذهبی این مفاهیم برای مردم ایران حضرت علی(ع) است، وقتی مردم ابهامی در الگوها و مسائل احساس می‌کردند همگی را باوجود نمادین امام علی(ع)حل می‌کردند. لذا این چهار شعار درخواست‌های مردم به فراوانی موج می‌زد.

در ابتدا وقتی بحث «نهضت» پیش آمد خواست مردم تغییر امور و اصلاح شاه بود چون آن چهار خواسته مردم نه تنها در نظام سلطنتی نبود

بلکه عکس آن مشاهده می‌شد. این اصلاح شاه در شعار حضرت امام در سال ۴۲ هم مطرح بود. یعنی نه بحث تغییر شاه و نه تغییر نظام سلطنتی.

اما با ادامه روند سلطنت شاه به این نتیجه رسیده شد که این فرد قابل اصلاح نیست. لذا در قدم دوم بحث تغییر شاه و سپس به‌سرعت بحث تغییر نظام پهلوی مطرح شد اما تغییر نظام هنوز مطرح نشده بود و بعد از آن بود که به‌سرعت در ذهن و زبان رهبران نظام و مردم مطرح شد که نظام سلطنتی باید تغییر کند. چون می‌دیدند که با این نظام این چهار خواسته قابل حصول نیست.

ویژگی‌های نظام سلطنتی فقط دین ستیزی و وابستگی به اجانب نبود بلکه از دیگر ویژگی‌های عمده آن از جمله این بود که یک فرد به جای مردم تصمیم می‌گرفت مردم در انتخاب نقش نداشتند.

این فرد به اصطلاح همای سعادت بر دوشش نشسته بود. اختیارات شاه بی حد و حصر بود. نظام موروثی بود. شاه فوق قانون بود (البته در قانون مشروطه شاه اختیاراتی نداشت اما در نظام سلطنتی قانون در ظل شاه قرار می‌گرفت و او فوق قانون بود) هرچه که مصلحت می‌دید می‌توانست انجام دهد. او مصلحت مردم را بهتر از مردم تشخیص می‌داد و به جای مردم تصمیم می‌گرفت. این مواردی بود که نظام شاهنشاهی شامل آن بود. و مردم به این دلیل خواستار تغییر بنیادی در این نظام بودند. قطعاً نمی‌توان با حفظ همان مناسبات سابق فقط مسأله استقلال و دین ستیزی را حل کرد ولی همان مناسبات را باقی گذاشت. بنابراین آن چه که مردم می‌خواستند در کنار آن چهار شعار تغییر نظام سلطنتی را هم شامل شد. در این‌جا آنها خواستار استقرار یک نظام دینی شدند. البته قبلاً به صورت مبهم همه خواستار «حکومت اسلامی» بودند و نخستین بار در مهر ۵۷ بود که توسط مرحوم امام نام حکومت «جمهوری اسلامی»

گذاشته شد. بنابراین مردم با چهار شعار و یک هدف سلبی یعنی حذف نظام سلطنتی و یک هدف ایجابی یعنی استقرار نظام جمهوری اسلامی انقلاب را ادامه دادند.

جمهوری اسلامی هم در آن زمان حرف گنگی بود. یعنی حکومتی بود که در هیچ جای دنیا پیاده نشده بود خبرنگاران آن زمان بسیار می‌پرسیدند که جمهوری اسلامی چیست؟ آیا چیزی شبیه جمهوری لیبی است ؟ یا شبیه حکومت عربستان سعودی یاحکومت‌های دمکراتیک در اروپا یا جمهوری‌های سوسیالیست در اقمار شوروی است؟ مرحوم امام هم همواره تأکید می‌کردند که جمهوری همان چیزی است که در کشورهای دیگر وجود دارد منتهی احکام اسلام دراین جمهوری حاکم است. بنابراین بسیاری از روشنفکران و جوانان و تحصیل‌کردگان جامعه دانستند که این حکومت جمهوری ذاتیات یک حکومت جمهوری را دارد و مبتنی بر رأی مردم است. این مسأله در سخنان امام هم همواره بود. این که همه مسئولان توسط مردم انتخاب می‌شوند. قانون حکومت می‌کند و مسئولان تحت نظارت مردم هستند و مسئولان ادواری هستند. چون یکی از ویژگی‌های حکومت جمهوری این است و مرحوم مطهری هم به این نکته تأکید داشتند اختیارات مسئولان هم در قانون مشخص شده و هیچ اختیارات مطلقی برای احدی پیش‌بینی نشد. از حیث اسلامیت هم الگوی حکومت علوی حاکم است. حکومت باید باعث رشد و تعالی انسان شود.

در حال حاضر انقلاب اسلامی به کدام یک از اهدافش رسیده کدام اهداف در نیمه راه تحقق است و کدام یک به کلی بر زمین مانده است؟

از جمله اهدافی که انقلاب اسلامی به سرعت به آن نایل شد حذف

حکومت شاهنشاهی بود که ۲۵۰۰ سال سابقه داشت و در این جامعه رسوخ کرده بود.

اما حذف صورت نظام شاهنشاهی یک سخن است و حذف بنیادها و مناسبات نظام شاهنشاهی یک سخن دیگر. ما در حذف صورت نظام شاهنشاهی موفق بودیم. اما همچنان که در انقلاب‌های دیگر هم شاهد بودیم مناسبات قدیم در صورت‌های جدید خودشان را باز تولید می‌کنند. مهم این است که انقلاب بتواند از درون و محتوا و از باطن جامعه را متحول کند.

شاید موفق‌ترین بخش از اهداف انقلاب مسأله استقلال بوده است. حساسیت به عدم نفوذ اجنبی در جامعه ما بسیار بالاست. البته استقلال ابعاد زیادی دارد از جمله استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. امروز قاطعانه می‌توان گفت که در مراکز تصمیم گیری ایران خود ما هستیم که تصمیم می‌گیریم (ولو تصمیم غلط هم بگیریم) و این نکته را هر دوست و دشمنی اعتراف می‌کند. البته این که این تصمیمات چه قدر براساس نیاز جامعه و شناخت از مقدورات زمان و خردمندانه بوده بحث دیگری است.

در این زمینه استقلال اقتصادی هم حداقل کوشش‌های فراوانی در این زمینه صورت گرفته. اما به دلیل پیچیدگی بسیار زیاد مسائل اقتصادی روزی ما می‌توانیم بگوییم به استقلال اقتصادی رسیده‌ایم که اکثر کالاهای مورد نیازمان را خودمان تولید بکنیم. الان ما در زمینه اقتصادی دچار مشکلات جدی هستیم و از بعد استقلال اقتصادی در میانه راه هستیم اگر چه در این باره هم خودمان تصمیم می‌گیریم. با این که دیگران برای ما موانع بزرگی ایجاد می‌کنند. که نمونه بارز آن تنزل قیمت نفت است که برای ما پیش آمده. اگر چه به خارج نیازمند نیستیم ولی به نفت وابسته هستیم.

در زمینه استقلال فرهنگی قدم‌های بزرگی برداشته شد و هرکس امروزه الگویش را خود انتخاب می‌کند. اگر چه در زمینه عقلانیت جای بحث‌های جدی وجود دارد. در زمینه استقلال فرهنگی فکر می‌کنم موفق‌ترین بعد از ابعاد استقلال را شاهد هستیم.

در عدالت هم که عرصه‌های مختلفی دارد، مثل عدالت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، قدم‌های زیادی برداشته شده اما از آنجا که تحقق عدالت زمینه‌های فراوانی را لازم دارد باید بگویم در این عرصه در میان راه هستیم و هنوز فاصله فراوانی است تا این که ما به آن هدف مطلوب برسیم. در این باره که هرکس به حق خودش برسد و تبعیض به طور کلی برداشته شود، مشکلات جدی در جامعه ما به چشم می‌خورد. یعنی اگر امتیازاتی در سابق برای وابستگان نظام سلطنتی بود، امروز آن امتیازات سلب شده ولی به شیوه دیگری بعضی از امتیازات در جامعه به رسمیت شناخته است که می‌تواند جای سئوال و مناقشه باشد. اگر الگوی علوی معیار و شاقول کار ما باشد حضرت نه تقدم در اسلام را در مسائل اقتصادی ملاک می‌دانستند، نه میزان حضورشان در غزوات و جبهه‌های جنگ را ملاک قرار می‌دادند. در حالی که امروز ما برای اینها امتیازاتی را نظر گرفته‌ایم که اگر الگوی ما حکومت علوی باشد با آن الگو منافات دارد.

در جامعه ما این شیوه گزینش‌ها مسائل جدی را در زمینه عدالت ایجاد می‌کند. به خصوص زمانی که ما می‌خواهیم جوانانی را وارد دانشگاه، یا استخدام کنیم از زاویه بحث عدالت با سئوالات جدی مواجه هستیم به نظر می‌رسد در اصلاح الگوهای عدالت باید تجدید نظر جدی ایجاد شود. به بیان دیگر در زمینه الگوهای عدالت اگر الگوهای علوی را در نظر بگیریم ما با نوعی تلقی ناصواب مواجه هستیم. امّا اگر آن الگوها

را منسوخ‌شده فرض کنیم مساله دیگری است. موضوع دیگر بحث آزادی است. ما الان دربارهٔ آزادی با مشکلاتی مواجه هستیم. یکی از الگوهای آزادی، آزادی مخالف است. یعنی کسانی که با حاکمیت یا باروش و منش حاکمان مخالفند. این افراد تا چه میزانی می‌توانند در جامعه فعالیت کنند و حرف بزنند. یکی از شعارهای اصلی انقلاب اسلامی همین آزادی بود. متأسفانه پیش آمدهایی از قبیل جنگ و اقدام برخی از گروه‌های تروریستی باعث شد که از همان آغاز فضایی ایجاد شود که ما نتوانیم آزادی را در این مملکت تجربه کنیم. در این دو سال اخیر که رجعتی به صدر انقلاب صورت گرفته و باعث شده تا فضایی ایجاد شود که ما آزادی را تا حدودی تجربه کنیم، می‌بینیم که چه مشکلات جدی در جامعه ما ایجاد شده است. به نظر می‌رسد در تحقق هدف آزادی ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم. مراد از آزادی این است که فرد در چارچوب قانون موضوعه آن جامعه بتواند صحبت کند و امنیت هم داشته باشد یعنی نه از امتیازات و نه از حقوق اجتماعی، محروم نشود ، به نظر می‌رسد آن چه که در جامعه ما اتفاق افتاده این است که ما کارنامه درخشانی در این زمینه نداریم.

نهادهای رسمی، اعم از رادیو و تلویزیون رسمی، در ایجاد کردن یک فضای خشن و مخالف موازین اسلامی نقش فراوانی داشته‌اند تریبون‌های اصلی و رسمی جامعه مثل نماز جمعه، که باید در آنها تکیه بر محبت و موازین اصلی اسلام که مورد نظر انقلاب هم بود، رواج داده شود، بیشتر به تضییع این امور اقدام شد، لذا ما در زمینه آزادی قدم‌های زیادی برنداشتیم. و اگر این دو سال اخیر نبود می‌توانستیم بگوییم که کارنامه آزادی ما در دو دهه اخیر نمره قبولی نگرفته است و این سخن دردناکی است.

نقش انقلاب در تحقق دین خواهی و گرایش به دین از جانب مردم تا چه حدی بوده است؟

مسأله دین را از دو زاویه بررسی می‌کنم. یکی مسأله ظواهر و شعائر دینی. دیگری مسأله معنویت دینی. در مورد اول می‌توان گفت که انقلاب تا حدود زیادی موفق بوده و توانسته شعائر دینی را در جامعه برقرار سازد مراد از شعائر دینی، نمازهای جمعه است که به عنوان یکی از نمادهای شعائر دینی در تمام شهرها برگزار می‌شود. مساجد نماد دیگری است که کماکان صدای اذان از آنها به گوش می‌رسد و این اماکن مورد عنایت مؤمنین هستند. عزاداری‌ها که از قدیم در جامعه بوده استمرار پیدا کرده، حجاب بانوان به عنوان چشم‌گیرترین نماد دینی وجود دارد. به مسائلی چون قرائت *قرآن* و مسابقات قرآنی و پخش ادعیه مختلف از رادیو تلویزیون توجه بسیار می‌شود و مواردی از این قبیل که می‌توان ذکر کرد.

اما سئوال اصلی این است که انقلاب در زمینه معنویت دینی چه تأثیری داشته است. یعنی به عبارت دیگر مردم چه مقدار دین دارتر شده‌اند اگر به عنوان یک شاخص بگوییم که «دیندارتر شدن مردم یعنی خداترس‌تر شدن آنها» و این که مردم در عمل چه قدر به شعائر دینی گرایش پیدا کرده‌اند، چه مقدار راستگوتر شده‌اند، چه مقدار به وفای به عهد خودشان پای‌بند شده‌اند و چه مقدار از جوانان ما امروز با نمازتر شده‌اند، در این باره من فکر نمی‌کنم که کارنامه درخشانی داشته باشیم. این موضوعی است که جای بحث فراوان دارد.

وقتی دین قدرت سیاسی را در دست می‌گیرد و سیاسی می‌شود، یک‌سری آفاتی را به همراه خواهد داشت. پس در زمینه دیندارتر شدن جامعه راه زیادی را در پیش داریم. غرض از دیندارتر شدن جامعه رسوخ دین در دل مردم و احیای وجدان دینی در جامعه است و نه ظاهر سازی ،

نفاق و دورویی و ظواهر. بنابراین به هیچ وجه نمی‌توانیم بگوئیم که انقلاب در این زمینه توفیق تمام داشته است.

در باره حذف صوری نظام سلطنتی هم اگر چه ما این نظام را در صورت حذف کردیم ولی آن‌چه که باقی مانده و ما به‌شدت درگیر آن هستیم، باز تولید روابط سلطنتی سابق است. به عبارت دیگر مردم انقلاب کردند تا خودشان تصمیم بگیرند. نه این که برایشان تصمیم بگیرند ولو این که فرد صالحی برایشان تصمیم بگیرد. برخورد و اراده انقلاب این بود که مناسبات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه را کلاً دگرگون کنیم. در روش و منش بعضی مشاهده می‌شود که تلقی آن‌ها از حکومت اسلامی هیچ تفاوتی با یک نظام سلطنتی ندارد. تنها تفاوتی که دارد این است که در راس حکومت می‌باید یک فرد عادل و عدم وابسته به اجنبی و عالم دین باشد. اگر این چهار خصوصیت حاصل شد، دیگر هیچ تفاوتی ندارد که او با مردم چه نوع برخوردی می‌کند. آیا مناسبات به شکل سابق باشد یا نباشد. این فرد چگونه آمده باشد. اگر این‌ها را در نظر بگیریم آن وقت سخن این می‌شود که در ذهن و عمل بعضی ما یک نظام شاهنشاهی داشتیم و حالا به اصطلاح یک نظام اسلامی داریم. اما همان مناسبات و هنجارها حاکم باشد. کانه نظام سلطنتی اسلامی! یعنی نظامی که در آن یک حاکم اختیارات مطلق و نامحدود داشته باشد. متأسفانه تمام این‌ها را ما در نظام سلطنتی هم مشاهده می‌کردیم. یعنی اختیارات مطلق، بگونه سلطنتی که براساس انتخاب مردم و تحت نظارت مردم نیست. حکومتی که در چارچوب قانون محدود نمی‌شود. ما اگر این موارد را در نظر بگیریم حاصل این می‌شود که آن چه انقلاب بود، مسأله تغییر نظام بود و این که ما صرفاً اسم نظام را عوض کنیم و چند خصوصیت مثل وابستگی به اجنبی و ظلم را برداریم. این تحول بنیادی محسوب نمی‌شود و هیچ تناسبی با

جمهوری اسلامی که ذکر کردیم ندارد و بیشتر یک نظام من درآوردی است تا جمهوری اسلامی، بنده می‌توانم به این شکل این را مطرح کنم که ما در زمینه از بین بردن بنیادهای نظام شاهنشاهی در همه زمینه‌ها مشکل داریم. این که می‌خواهند مردم اطاعت مطلقه کنند یکی از آن موارد است. اطاعت بی قید و شرط و خارج از ضوابط هرگز با تعالیم دینی سازگار نیست حتی معصومین و ائمه(ع) هم در مسائلی غیر از وحی از مردم انتظار اطاعت مطلق نداشتند در حوزه امور اجتماعی ما اصلاً اطاعت مطلقه نداریم. در حالی که می‌بینیم در برخی از تریبون‌ها رسمی اطاعت مطلقه از حکومت و مانند این‌ها به عنوان یک ارزش دینی مطرح می‌شود و این هیچ معنا و مفهوم دیگری جز ادامه مناسبات و تفکر و اندیشه شاهنشاهی بین مردم و مدیریت ارشد کشور نخواهد داشت.

از آن سو هم اگر نحوه برخورد متملقانه و ریاکارانه و تعریف و تمجیدهای دور از ضوابط دینی که الان در جامعه ما مثل نقل و نبات مطرح می‌شود را در نظر بگیریم آیا این جز ادامه روش‌های ناپسند گذشته است؟ برخورد مردم با رهبران دینی در زمان امیرالمؤمنین(ع) پیامبر(ص) مانند این‌ها، بسیار ساده، بی تکلف، صریح و صمیمی بوده است. آن چه که ما امروز شاهد آن هستیم استفاده از یک سری کلیشه‌ها و مناسباتی است که این‌ها در واقع باز تولید همان روش‌های سابق است.

نکته دیگر، مسأله غیر ادواری بودن است. اگر قرار است یک حکومتی جمهوری باشد، مسأله ادواری بودن تمامی سطوح قدرت از ضروریات یک حکومت جمهوری است ما در داشتن این ضابطه دیگر که ادواری‌بودن است هنوز قدمی برنداشته‌ایم.

نکته دیگر نظارت بر قدرت سیاسی است. در نظام شاهنشاهی شاه، قابل نظارت نبود. اگر چه در قانون اساسی شاه فاقد مسئولیت بود اما

تحت نظارت نبود. اگر کسانی در ذهنشان باشد که در حکومت اسلامی حاکم فقط تحت نظارت خداوند است و تحت نظارت مردم یا هیچ نهاد قانونی نیست، یا نظارت را تشریفاتی بکنند فقط برای بستن دهان مردم، الآن همان روال سابق است و نه حکومت فقیه است و نه حکومت جمهوری اسلامی.

مهم‌تر از آن این که آیا رهبر جامعه و مسئولان جامعه اختیاراتشان تحت نظارت قانون است یا نه. اگر کسی فکر می‌کند که در جمهوری اسلامی ولی فقیه بنا به میل شخصی هر کاری که خواست می‌تواند انجام دهد انصافاً نام این دیگر جمهوری اسلامی نمی‌تواند باشد.

لذا از این حیث آن چه که به عنوان جمهوری اسلامی با ضوابط خودش داریم مشخص است. من این ضوابط را استخراج کرده‌ام حدود ده ضابطه است. این ضوابط آن زمان در کلام امام وجود داشت. یعنی حکومت جمهوری به معنای حکومت‌های جمهوری که در تمام دنیا وجود دارد. منتهی در رسیدن به چنین حکومتی از همان خم اول کوچه که در حال گذر بودیم تلقی دیگری ایجاد شد. امروز در بین متشرعین و دینداران ما که بسیاری از نهادهای قدرت را هم در دست دارند، قرائت دیگری از حکومت جمهوری اسلامی به مردم ارائه می‌شود که باز تولید همان نظام سلطنتی سابق است که تنها در اسم حکومت جمهوری اسلامی است. باید بین این دو تفاوت جدی قائل بود. حکومت جمهوری حکومتی است که تمام مقامات توسط مردم انتخاب می‌شوند و تحت نظارت مردم هستند.

یکی از ویژگی‌های جمهوری اسلامی و انگیزه‌های انقلاب اسلامی نقش مردم است. این نقش در قانون اساسی ما در اصل ۵۶ نهادینه شده است به این شکل که حق حکومت مردم به جامعه حق خدادادی است و

کسی حق ندارد این حق را سلب کند.

جالب این است که در سال بیستم انقلاب یکی از مسئولان اصلی این کشور می‌گوید که مردم به مثابه یتیم‌هایی هستند که باید تحت نظارت ولی فقیه عادل قرار بگیرند و این عبارت به معنی محجوریت مردم است. به‌یاد دارم وقتی که بنده متوجه شدم که کسانی الان در جامعه ما نهادهای فقهی حکومت را در دست دارند که مردم را محجور می‌دانند و معتقد هستند که یک مأموریت ویژه از جانب خداوند برای اداره امور مردم به آن‌ها داده شده است، فکر می‌کنم اگر این نکته در آغاز انقلاب گفته می‌شد، این تفکر نه تنها مورد اقبال مردم واقع نمی‌شد، بلکه مردم هرگز به این‌ها جواب مثبت نمی‌دادند. این که ما بیاییم و به نام جمهوری اسلامی به نام یک حکومت دینی و مردمی انقلاب کنیم و به تدریج و قدم به قدم به سمتی پیش برویم که عملاً مردم را محجور معرفی بکنیم و بگوییم که مکلف مطیع، مکلفی است که در حوزه امور عمومی مطیع محض باشد فکر می‌کنم این تلقی چیزی از انقلاب باقی نگذارد. جمهوری اسلامی چیزی نیست که این تفکر ابراز می‌کند متأسفانه نهادهای فقهی در سیطره چنین اندیشه‌ای است. اکثریت خبرگان ما با مکانیزم نظارت استصوابی دقیقاً تحت حاکمیت چنین طرز تفکری است و نمونه‌های فراوانی را می‌توان ذکر کرد که دقیقاً تصریح به محجوریت مردم در حوزه امور عمومی دارد و این با حکومت جمهوری اسلامی کاملاً منافات دارد. کسانی هم که با اعتقاد به محجوریت مردم و «ولایت شرعی داشتن» بخواهند دم از جمهوری اسلامی بزنند، جمهوری اسلامی آنان با جمهوری اسلامی واقعی فقط مشترک لفظی خواهد بود، بنابراین اینکه کدام‌یک از این اهداف بر زمین مانده من معتقدم که کوشش فراوانی از صاحبان یک روش و منش برای حذف جمهوریت در حال شکل گرفتن

است و مسأله جمهوری راه فراوانی برای تحقق در پیش دارد.

بنظر شما انقلاب اسلامی بر اندیشه دینی معاصر چه تأثیر داشته است؟

آن چه که باعث انقلاب شد نوعی تعامل بود بین اندیشه دینی و انقلاب. یکی از مهم‌ترین مسایلی که در جامعه پیش آمد و باعث تحقق انقلاب شد، اندیشه دینی بود. اما خود اندیشه دینی هم از انقلاب تأثیر پذیرفت و این نکته مهمی است. یعنی اندیشه دینی ما در بسیاری از جوانب خودش رشد نکرده بود. مرحوم مهندس بازرگان مثالی می‌زد به این مضمون که سیمای دینی جامعه ما در بعضی از موارد رشدهای خارق‌العاده‌ای داشته و در بعضی از ارکانش قرن‌هاست که از رشد بازمانده، مثل یک صورتی که اگر چشم آن را پنج درجه کوچک و گوشش را ۱۰ درجه بزرگ کنیم و به همین شکل اعضای دیگر آن را دچار تغییر کنیم، حاصل آن صورت نامنسجم به وجود خواهد آمد.

این نکته را مرحوم امام خمینی به بیان علمی‌تر بیان می‌کند، ایشان می‌فرماید فقه ما در زمینه حقوق فردی و مسایل خصوصی قدم‌های زیادی برداشته اما در برخی از مسایل و احکام غفلت شده‌است. مثل احکام قضاوت، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و امثال آنها. در واقع تأثیری که امام خمینی و دیگران در این زمینه داشتند توجه به رشد بخش عمومی احکام اسلامی است، یعنی در عرصه عمومی ما تازه رشدمان را شروع کرده‌ایم.

نکته دیگر، نوعی ایده‌آل نگری و آرمان‌شهری در عرصه اندیشه دینی یعنی واقع‌نگری یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی است. ما از آن ایده‌آل‌نگری فرود آمدیم و واقعی‌تر سخن می‌گوییم. مشکلات ملموس جامعه، خودش را در ذهن و زبان عالم دینی نشان می‌دهد و وقتی که

فتوایی صادر می‌کند به پیامدهای فتوای خودش هم فکر می‌کند.

علاوه بر این مسایل تازه‌ای در اندیشه دینی مطرح شده است. ما در فقه خودمان مسایل فرضی کم نداریم. مثلاً اگر در خزینه حمام کسی با لنگ غصبی فرو رفته باشد و با تکان موج آب این لنگ بلرزد غسل فرد صحیح است یا نه؟ مسایلی از این قبیل که بسیار فرضی بود الان مسایل واقعی جدیدی فراروی عالمان دینی ما قرارگرفته است این مسایل قبلاً به هیچ وجه مطرح نبوده است. مثلاً نحوه مجازات اسلامی، حدود، ارتداد و نظایر آن، با این وسعت و گسترش در حوزه اندیشه دینی نبود. این سئوالات جدید نیاز به پاسخ دارند.

در مجموع بنده فکر می‌کنم که از تأثیرات بسیار نیکوی انقلاب اسلامی واقعی‌تر شدن اندیشه دینی است و این هنوز از نتایج سحر است و باش تا صبح دولتش بدمد.

توجه به عنصر مصلحت و مقتضیات زمان و مکان از طرف حضرت امام نقطه عطفی بود در اندیشه دینی و فقهی شیعه و این تأثیرات فراوانی را خواهد گذاشت که حاصل آن عرفی شدن اندیشه دینی خواهد بود. تأثیرات انقلاب اسلامی در اندیشه دینی، خود موضوع یک تحقیق مستقل است که می‌توان از زوایای گوناگون به آن پرداخت.

آیا گرایش به ارزش‌های دینی و انقلاب آن چنان که عده‌ای در پی القای آن هستند، و واقعاً به معنی نفی ارزش‌های ناسیونالیستی و فرهنگی ملی است؟

اگر از شخصیت‌های کلان و اصلی مثال بزنیم ما هرگز تعارضی بین دین و وطن خواهی مشاهده نمی‌کنیم. این تعارض کاملاً تصنعی و متأخر است. یعنی هرگز نه رجل ملی ما دین ستیز بوده‌اند و نه رجال اصلی مذهبی ما وطن ستیز بوده‌اند. حالا ممکن است که در یکی گرایش‌های دینی و در

دیگری گرایش‌های ملی شدیدتر بوده باشد ولی هرگز ما در بین این دو تعارضی را مشاهده نمی‌کنیم. برای نمونه در باره مرحوم آیت الله بروجردی آیا می‌توان در باره وطن خواهی ایشان تردیدی کرد. یا در خصوص مهم‌ترین شخصیت ملی قبل از انقلاب یعنی مرحوم دکتر محمد مصدق لازم می‌دانم ذکر کنم که بعضی از موثقین گزارش داده‌اند و پیش حضرت امام هم بیان کرده‌اند که ما شاهد بودیم که مرحوم مصدق کاملاً خمسش را پرداخت می‌کرد و مردی متشرع و اهل نماز و برگزاری مراسم عزاداری بود. مادر مرحوم مصدق (صاحب بیمارستانی که وقف کرده)، مقلد مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم بود.

ما هرگز نداریم در بین رجال اصلی ملی یا رجال اصلی مذهبی که تعارضی در این زمینه داشته باشند. از هر دو سو کسانی که معتقد به تعارض در این زمینه هستند، ره به خطا می‌برند. ایرانی هم قبل از اسلام مذهبی بوده و هم بعد از اسلام و ملیون ماهم مذهبی باقی ماندند. اگر کسی بخواهد درست پیش برود به نظر من در جهان معاصر، سه مؤلفه را باید در فرهنگ جدی بگیرد. در درجه اول ما صاحب یک فرهنگ بسیار غنی دینی هستیم و به آن می‌بالیم، در درجه دوم مؤلفه فرهنگ ملی ماست. ما ملتی نیستیم که از زیر بته درآمده باشیم. ما دارای یک فرهنگ غنی ملی هستیم و به آن می‌بالیم. مسأله سوم تجربهٔ عقلانی بشری است که امروز خودش را در غرب بروز داده و ما باید از این مؤلفه به شکلی که تعارضی با دو مؤلفه قبلی نداشته باشد استفاده کنیم. اگر ما این سه مؤلفه را در فرهنگمان به خدمت بگیریم، یک فرهنگ غنی خواهیم داشت. حالا این تعارض‌های تصنعی که بین دین و عقلانیت و دین و ملت ایجاد می‌کنند از جمله اموری است که قطعاً تدین ما را هم ضعیف خواهد کرد.

آیا انقلاب اسلامی به دنبال بسط عناصر سنت بوده است یا نه در گرایش‌های انقلاب و اهداف آن تعامل با شاخص‌های مدرنیسم را هم می‌توان مشاهده کرد؟

دو گرایش در بین خانواده انقلاب می‌توان برشمرد. اول گرایش اصیلی است که با دستاوردهای بشری مدرنیته هیچ تعارضی نمی‌بیند بلکه معتقد است که این‌ها را به خدمت دین بگیرد و از منافع آن هم استفاده بکند و به نوعی داد و ستد معتقد است. بحث گفت و گوی تمدن‌ها که اخیراً مطرح می‌شود همان داد و ستد بین ایران اسلامی و جهان معاصر است که اگر بخش عمده جهان معاصر را در نظر بگیریم که فرهنگ و تمدن غربی است، چیزی به این تمدن می‌دهیم و چیزی می‌گیریم و این هرگز به معنای زیر پا نهادن ارزش‌ها نیست ولی بالاخره صنعت را باید اخذ کرد، کشاورزی را باید مدرن کرد. ما در عرصه علوم انسانی، فلسفه و مقولات دیگر هم مطالب فراوانی برای گرفتن داریم و هم نکاتی در حوزه اخلاق و عرفان برای دادن داریم.

معنای اصلی جمهوری اسلامی در جهان معاصر در گرایش اول نهفته که می‌تواند با جهان دادوستد داشته باشد و باقی بماند. اما گرایش دوم می‌خواهد قالب‌های گذشته را به زمان حال تحمیل کند. یعنی وقتی که ذکر می‌کنیم ارزش‌های دینی عوض نمی‌شود وبرای زمان‌های مختلف یکسان است اما اگر در زبان معصومین(ع) قالب‌هایی برای زندگی بوده و مسایل خاصی مطرح بوده آیا دلیلی دارد که این قالب را عیناً در زمان حال رعایت کنیم.

فرق است بین رعایت برخی از احکام و ارزش‌ها و رعایت قالب‌های اصلی، در واقع اشتباه اصلی این تفکر این است که احکام متغیر آن زمان را تحمیل می‌کند و چون در این قالب‌ها نمی‌گنجد این توهم در ذهنیت معاصر ایجاد می‌شود که دین توانایی اداره امور امروزی را ندارد و این بزرگ‌ترین خسارتی است که به دین در عصر حاضر وارد می‌شود.

افرادی معتقدند که می‌خواهند مناسبات زندگی گذشته را بر امروز تحمیل کنند و اسمش را هم سنت گذاشته‌اند. یادمان باشد که این سنت، سنت دینی نیست، این سنت عصر نزول وعصرمعصومین است (البته منظور ما دراینجا کتاب و سنت نیست بلکه سنت در برابر مدرنیته مراد است) ما هیچ دلیلی برای رعایت چنین سنتی نداریم. بلکه باید آن را پالایش کرد و نکات مترقی آن را گرفت و نکات مشکل دارش را کنار گذاشت. تعارضی هم که الان هست تعارض بین این نوع تفکر با مدرنیته است.

مهم‌ترین مشکلات و چالش‌های آغاز دهه سوم انقلاب اسلامی چیست؟ این مشکلات را از منظر روابط و مناسبات اجتماعی و تعلقات دینی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مشکلاتی که الان فراروی ما قرار دارد از بعد نظری این است که ما در اداره جامعه تا چه میزانی به عقلانیت و تجربه بشری نیاز داریم و چه میزانی دین در این مسأله دخیل است. بعضی می‌پندارند که حتی روش‌ها و برنامه‌ها را باید از دین اخذ کرد. وقتی هم که به دین مراجعه می‌کنند در متون دینی چنین نکاتی را نمی‌یابند و سلیقه و ذائقه و برداشت محدود خودشان را به نام دین به جامعه تحمیل می‌کنند و باعث نوعی موضع گیری عقلا و روشنفکران جامعه در برابر چیزی که به نام دین برایشان عرضه شده می‌شود. ما باید در زیاده طلبی و زیاده‌خواهی از دین تجدیدنظر کنیم معنای آمدن دین این نیست که ما عقلمان را تعطیل کنیم و پشت پا به تجربه بشری بزنیم اگر به دستور اولیای دین هم عمل کنیم آن چه که امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند مسئله عبرت گرفتن از گذشتگان است و عبرت گرفتن از دیگران یعنی این که ببینیم آنها چه نکات مثبت و چه نکات منفی دارند. ما امروز بیشتر از آن که متوجه گذشته خود باشیم باید

متوجه حال خود و دیگران باشیم تا ببینیم آنها چگونه جامعه را اداره می‌کنند. جدی گرفتن تجربه بشری و تکرار نکردن اشتباه مسأله بسیار مهمی است. یعنی به خاطر عدم توجه به تجربه بشری و این که مابین ارزش غربی و روش و تکنیک بشری تفاوت نگذاشته‌ایم، همه را نفی کرده‌ایم و آن وقت در عمل پالایش نشده‌ترین روش‌ها را به خدمت گرفته‌ایم. گاهی می‌بینیم اگر چه در قرن بیستم زندگی می‌کنیم، اما منش و روش برخی از دست‌اندرکاران ما چند قرن با زمان خودشان فاصله دارد. مهم‌ترین مسئله این است که در تدبیر جامعه عقلانیت و تجربه بشری نقش اصلی را بازی کند.

نکته دوم و یکی از مشکلات اساسی جامعه ما تظاهر، ریا و تملق است. متأسفانه از آفات یک جامعه دینی که دین را در فقه خلاصه کرده و به بخش‌های اخلاق و ریشه‌های اعتقادی کمتر توجه داشته، این است که به جای این که به تقویت وجدان دینی جامعه بپردازد به تقویت و رشد ظواهر دینی جامعه پرداخته است. لذا چه بسا ما با زنان و مردانی در جامعه مواجه می‌شویم که ظاهر اسلامی دارند، اما در عمل و روش متأسفانه کم‌تر مسایل دینی را رعایت می‌کنند. در صورتی که قبلاً شاید برعکس این بود یعنی ظاهر به گونه‌ای بود که شما ممکن بود هرگز تصور نکنید که این فرد چه روش و منشی دارد، اما در عمل آن فرد روش و منش مسلمانی را رعایت می‌کرد. این سخت‌گیری‌ها و ظاهر فریبی‌ها باعث رشد ریا، تظاهر و تملق می‌شود آن چه که جامعه به شدت متمایل به آن است دین داری به دور از ریا و تظاهر است . مسأله تملق و ریا از آفات جدی زمان و عصر ما محسوب می‌شود.

نکته سوم و مشکل سوم که ما با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم و به نظر بنده از مهم‌ترین چالش‌های آغاز دهه سوم انقلاب است، یک نبرد و

تعارض فرهنگی و سیاسی بین مردم سالاری دینی و یکه سالاری دینی است. یعنی نوع نظام مبتنی بر آمریت، یا اتوکراسی و تمامت‌خواهی به عنوان یک تفکر و به نام دین ترویج می‌شود. در مقابل آن نظامی فکری است که بین حقوق فطری و طبیعی مردم از یک سو و احکام نورانی الهی از سوی دیگر هیچ تعارضی نمی‌بیند. پرچم‌دار این اندیشه در گذشته امثال «نایینی»ها بوده‌اند و آن چه را که در بیانات امام در صدر انقلاب وجود داشت مردم در تداوم اندیشه نایینی دیدند و امروز هم در چهره‌های عالمان فرهیخته‌ای مثل مطهری ، طالقانی و منتظری همین موارد و خط فکری را مشاهده می‌کنند و رییس جمهوری را که انتخاب کردند نیز در تداوم همین خط فکری بود.

در مقابل همان طور که اشاره کردم تفکری وجود دارد که قایل به محجوریت مردم در حوزه امور عمومی است و معتقد به مأموریت ویژه‌ای برای فقها از جانب خداوند برای اداره امور جامعه، حاصل این تفکر این است که روش و منش ویژه‌ای بر جامعه تحمیل می‌شود که در دهه اخیر شاهد آن بودیم. یعنی چالش بین مردم سالاری دینی و آمریت و تمامت خواهی که از مهم‌ترین چالش‌های زمان ماست.

یکی دیگر از مشکلات جدی ما نحوه آمیزش دین با سیاست، قدرت و دولت است. آن چه که در گذشته در آن افراط شده بود جدایی دین از سیاست بود. یعنی برخی از علمای ما چنان از سیاست کنار زده شده بودند که فکر می‌کردند ، دین فقط به اخلاق فردی و آخرت باید توجه داشته باشد. بعد از انقلاب ما با یک نوع تفریط مواجه هستیم به نحوی که الان دین خرج سیاست و روزمرگی‌ها شده به نحوی که دین سیاسی شده به جای این که سیاست دینی شده باشد. بین دین سیاسی شده و سیاست دینی شده تفاوت است. انقلاب و مردم به دنبال آن بودند که سیاست

بیگانه با دین نباشد و اهداف دین را دنبال کند. اما آن چه که حاصل شد این بود که بیش از آن که سیاست دینی شود، دین سیاسی و سیاست زده شد. حالا مشکلاتی از این زاویه داریم و آن این است که اگر چه در تعالیم اسلامی ، احکام اجتماعی و سیاسی هم مشاهده می‌شود اما این هرگز به این معنا نیست که نهاد دینی و نهاد سیاسی یک جا باشد. یکی از مشکلات مهم دهه سوم انقلاب این است که نهاد سیاست و نهاد دین باید از یکدیگر جدا باشد در عین حال که دین باید ناظر بر سیاست باشد و از زیاده طلبی‌ها و افراط هاو خبط و خطاهای سیاست جلوگیری کند. اسم نهاد سیاست دولت است و اسم نهاد دین، مسجد، عالم دینی، مرجعیت و مراسم دینی است. این امور نباید حکومتی و دولتی باشد. بین این دو تفاوت جدی است. گاهی توهم می‌شود که منظور از این سخن قصد جدایی انداختن بین دین و سیاست است کلا وحاشا. آن چه که من تأکید می‌کنم این است که برای سلامت دین و سلامت سیاست باید نهاد دین مجزا از نهاد سیاست باشد. به عبارت دیگر دین نباید دولتی باشد و نهاد دین باید مستقل از دولت باقی بماند. ما می‌توانیم جامعه مدنی داشته باشیم که جای سیاست ورزی مؤمنان باشد. جدایی بین نهاد دین و نهاد دولت از یک سو و جدایی بین دین و سیاست جداً متفاوت است. بنده تأکید می‌کنم وحدت نهاد دین و نهاد دولت خسارت جبران ناپذیری برای دین به همراه خواهد داشت. سیاست یک امر بشری است. دوست‌دار و منتقد دارد. اگر دین را به سیاست گره بزنیم همه مشکلات روزمره سیاسی متوجه دین می‌شود، آن وقت دین از آن جایگاه قدسی و قابل احترام خودش به سیاست‌بازی های روزمره تنزل می‌کند و آن جایگاه رفیع را از دست می‌دهد. ما باید دین را برای روزهایی حفظ کنیم که از دست سیاستمداران کاری ساخته نیست.

سخنرانی در مسجد حسین آباد اصفهان

حرمت شرعی ترور[1]

سلامٌ علیکم و رحمة اللّه و برکاتُه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین والصلوة والسلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم محمد و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین و سیّما بقیه الله فی الارضین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن اِلیٰ قیام یوم الدین

قٰالَ الله تبٰارک و تعٰالیٰ فیْ محکم کتابه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قُل تعالوا اتل ما حّرمَ رَبکم علیکم الاّ تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احسانا و لاتقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم و ایاهم ولاتقربواالفواحش ما ظهر منها و مابطن ولاتقتلواالنفس التی حّرم الله الا بالحق ذلکم وصّاکم به لعلّکم تعقلون[2]

هدیه نثار ارواح طیبهٔ شهدا، صلواتی محمدی مرحمت بفرمائید.

برای بنده مایهٔ بسی مسرت و افتخار است که در حضور آیت الله طاهری بقیةالسیف و بقیةالسلف ائمه جمعه صدر انقلاب در خدمت شما خواهران و برادران عزیز اصفهانی عرض ادب کنم. هرگز فکر نمی‌کردم

---

۱. سخنرانی شب ۲۳ رمضان ۱۴۱۹ (۲۲ دی ۱۳۷۷) در مسجد حسین آباد اصفهان

۲. سوره مائده، آیه ۱۵۱

در مجلسی با این عظمت توفیق سخن‌گفتن پیدا کنم. شب، شب بزرگی است. شب قدر است. بین سه شب نوزدهم، بیست ویکم و بیست وسوم بنا به روایات معتبر چنین شبی احتمال قدر بودنش بیشتر است. شب تولد *قرآن* است، به عظمت *قرآن* این شب عظیم است. یکی از اموری که در شبهای قدر بسیار توصیه شده «مباحثه علمی» است در کنار دعا، درکنار تلاوت *قرآن*، در کنار اقامه نماز. و من اجازه می‌خواهم از همه خواهران و برادران که «طرحی علمی» را در حضور شما مطرح کنم، آیه‌ای که در صدر سخن تلاوت شد اشاره به همین مسأله داشت.

می‌دانیم که این شبها بهار دعاست، یکی از اموری که در بحث دعا به‌شدت مطرح است «موانع اجابت دعا» است. چه اموری باعث می‌شود که ما دعا کنیم و دعای ما مستجاب نشود؟ قطعاً اولین پاسخی که به ذهن همه ما می‌آید گناه است[1]، کسی که با دل سیاه، با دست پلید، با قلب پلید خدا را می‌خواند، تا توبه نکرده، تا استغفار نکرده، خدا دعایش را مستجاب نمی‌کند.

آنچه که گناهان به آن تعلق می‌گیرد بر دو قسم هستند، یا گناه تجاوز به «حق الهی» است، یا تجاوز به «حق مردم» است. «حقوق دینی» بر دو قسم است. بخش اول حقوق دینی را ما «حق الله» می‌گوئیم و بخش دوم حقوق دینی را «حق الناس» می‌نامیم. حق الله همان تکالیفی است که خداوند در عبادات به گردن تک تک ما نهاده تا کامل بشویم؛ نماز بخوانیم، روزه بگیریم، خمس و زکوة بپردازیم، به حج مشرّف شویم. اینها حقوق الهی است که خدا به گردن ما نهاده، اگر بنده‌ای حق الله به‌جا نیاورده باشد در صورتی که توبه کرد، استغفار کرد، خداوند چه بسا می‌پذیرد و دعاهای بعدی او را مستجاب می‌کند.

---

۱. اللهم اغفرلی الذنوب التی تحبس الدعاء (دعای کمیل).

اما بخش دوم «حقوق دینی» را حق الناس می‌گویند. حق الناس اگر بر گردن کسی باشد حتی خدا را بخواند تا آن فرد را یا افراد را راضی نکرده باشد خدا خود فرموده است، و قول داده است که دعای او را اجابت نکند. اگر در خانه‌ای، اگر در گلوئی لقمه حرام باشد هرچه خدا را بخواند خدا می‌فرماید اول این حرام را مرتفع کن بعداً به در خانهٔ من بیا. لذا توبه و استغفار فقط برای حق اوّلی کفایت می‌کند، یعنی حق الله، اما در مورد دومی در کنار توبه و استغفار ما می‌باید حق مردم را ادا کنیم آنگاه به در خانه خدا بیاییم. در روایات معتبری داریم: «وقتی بنی اسرائیل خدا را می‌خواندند و مستجاب نمی‌شد. آمدند خدمت پیامبرشان عرض کردند که چگونه است، ما فراوان خدا را می‌خوانیم اما جوابی نمی‌شنویم؟ حضرت موسیٰ علیه‌السلام فرمودند به بنی‌اسرائیل: «شما در میان گناهان، سُحت و باطل غوطه می‌زنید، حقوق همدیگر را تعدی و تجاوز می‌کنید، چگونه انتظار دارید که خداوند دعای شما را مستجاب کند.» بنابراین یکی از اموری که در این شبها هر مؤمنی می‌باید متوجه آن باشد ادای حق الناس است. ببیند چه حقی از مردم به گردن اوست؟ آیا بدهی دارد؟ آیا کسی را آزرده است؟ هر کدام از این موارد اول آنها را راضی کند بعداً به در خانهٔ خدا بیاید. پس در کنار توبه و استغفار در بخش حق الناس حتماً می‌باید صاحب حق را راضی کرد وإلا خدا نمی‌بخشد.

حق الناس هم بر دو قسم است آن حق الناسی راکه غالباً ما می‌شناسیم «حق الناس فردی» است. یعنی اینکه فردی بر فرد دیگری حق داشته باشد. دو همسایه که در جوار هم زندگی می‌کنند قطعاً همسایه بر همسایه دیگر حق دارد، زن بر شوهرش حق دارد، مرد بر همسرش حق دارد، پدر بر فرزندانش، فرزند بر والدینش، هکذا... همهٔ ما نسبت به همدیگر حقوقی داریم. این حقوق را غالباً با آن آشنا هستیم، اولیاء دین ما این

حقوق را به ما تعلیم داده‌اند «رساله حقوق امام سجاد علیه‌السلام» بسیاری از این حقوق را حضرت تذکر داده‌اند.

اما مهم‌تر از حق الناس فردی «حق الناس عمومی» است. سخن امشب من حول یکی از حقوق عمومی مردم است. حق الناس عمومی، یعنی حقی که همگان دارند، همگان بر یکدیگر دارند، همگان بر حکومت دارند، این حق عمومی است، فردی نیست. اختصاصی به من و شما ندارد. قطعاً اگر حق الناس فردی تا ادا نشود دعا اجابت نمی‌شود، باران نمی‌بارد، باد نمی‌وزد، آسمان رحمت خودش را نصیب زمینیان نمی‌کند، بطریق اولیٰ اگر حق الناس جمعی هم ادا نشود ما شاهد همه این مشکلات خواهیم بود، یعنی نه آسمان می‌بارد، نه باد رحمت می‌وزد، و نه به‌طور کلی زمین برکات خودش را بر ما عرضه می‌کند.

حق الناس عمومی چیست؟ چه اموری حق همهٔ مردم است؟ از جمله اموری که به عنوان حقوق عمومی مردم ذکر شده، علمای حقوق در این زمینه سخن گفته‌اند و اولیاء دین هم می‌بینیم سخنانشن، تعالیمشان با این مبانی کاملاً سازگار است. ازجملهٔ آنها اولین حق، حق حیات است. مردم محق‌اند که زندگی کنند. دیگر حق امنیت است. مردم محق‌اند که در امنیت زندگی کنند، ایمن باشند، خطری متوجه آنها نباشد، مگر تخطی از حدود قانونی در جامعه بکنند. حق دیگر مردم حق عمومیشان این است که آزاد باشند. در چارچوب قانون بتوانند آنچه که در دل دارند بیان کنند، بنویسند و مشکلاتی متوجه آنها بواسطه ابراز بیاناتشان، ابراز عقایدشان، ابراز اندیشه‌شان نشود. و دیگری چهارمین حقی که به عنوان حقوق عمومی انسان از حیث انسان بودنش ذکر کرده‌اند حق مقاومت در مقابل ظلم است. این حق را سیدالشهدا علیه السلام بهتر از همه برای ما تصویر کرده است و نه تنها به عنوان یک حق انسانی بلکه به عنوان یک تکلیف الهی بر

او دست نهاده است. این چهار حق از جملهٔ مهم‌ترین حقوق عمومی انسانها در هر جامعه‌ای است.

آیه‌ای که در صدر سخن تلاوت شد خدای تعالی در سوره مبارکه مائده پنج مورد را از مواردی که بر انسان حرام کرده است برشمرده است. من چهار مورد اولش را به اختصار بیان می‌کنم تا به مورد پنجم برسیم که محور سخنم را بر آن قرار خواهم داد. خدای تعالی می‌فرماید که بالا بیائید تعال یعنی بالاآمدن از علوّ است، «تعالوا» بیائید بالا، «اتل» من تلاوت کنم برای شما، پیامبر از زبان خدا دارد با ما سخن می‌گوید تعالوا تا چکار کنم تلاوت بکنم «ماحّرم ربکم علیکم» آنچه که خداوند، پروردگار شما بر شما حرام کرده است گوش کنید می‌خواهم من پیامبر برای شما بیان کنم. بنابراین پیامبر محرّمات الهی را در این آیه شریفه برای مؤمنین و مسلمانان بر می‌شمارد. اولین موردی راکه از محرمات قطعیه الهی است و من در ابتدای سخنم عرض کردم «فی محکم کتابه» این آیه از محکمات قرآن کریم است. یعنی مواردی نیست که تأویل‌بردار باشد جزء متشابهات باشد «ألّا تشرکَ به شیئا» اولین وصیت الهی، اولین وصیت پیامبر از زبان خدا به ما مسلمانان اینست که به خدا شرک نورزید، برای خدا شریک نگیرید، خدا را به توحید و وحدانیت عبادت کنید، خوب سرلوحه کار هر مسلمانی توحید است. توحید اصل و اساس دین است. توحید هم مراتب و اقسامی دارد: توحید ربوبی، توحید در عبادات، توحید در افعال و مانند اینها. اولین مسأله، بنابراین اولین حرامی که خدا این حرام را هرگز نمی‌بخشاید این است که به او شرک بورزیم، همهٔ گناهان را می‌بخشد، الا شرک بالله، این گناه با همه گناهان دیگر متفاوت است، در صدر محرمات الهی مسأله شرک بالله. بلافاصله محرم دومی اینکه «وبالوالدین احسانا» یعنی اینکه «لا»ی اول را هم بیاورید سر این، به والدین احسان نورزید.

حرام دوم اینکه انسان حق پدر و مادر را رعایت نکند. در شب قدر سخن می‌گوئیم اگر کسی حق والدین به گردن دارد تا این شب به سحر نرسیده است دل مادر و دل پدر را موظف است شاد بکند. یقین داشته باشید از موانع استجابت دعا یقیناً یکی این است که والدین انسان از انسان راضی نباشند. طبق روایات قدسی و معتبره‌ای که ما داریم این است که اگر فردی والدین او از او راضی نباشند یقین بدانید او در دل من، در خانهٔ من جائی نخواهد داشت، و بالوالدین احسانا. بعد از توحید، بعد از عدم شرک بالله، مسأله احسان به والدین. پس محرم دوم عدم احسان به والدین است.

محرم سوم، حرام سوم که این آیه شریفه ما را به آن تذکر و وصیت می‌دهد این است که «و لاتقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقهم وایاکم»، اینکه فرزندان خودتان را از فقر، آیه دیگری می‌فرماید من خشیة الاملاق[1]، از ترس فقر یا از فقر نکُشید، ما شما را و آنها را روزی می‌دهیم اگر ما متولد کرده‌ایم روزی به دست ماست. خدای ناکرده گاهی اخباری از گوشه و کنار حاشیهٔ شهر به گوش می‌رسد بچه‌ای را رها کرده‌اند، حال یا از حیث فقر یا از درد بی درمان دیگری، این قطعاً اگر این بچه خدای ناکرده از بین برود قتل محسوب می‌شود. همان گناهی که برای انسان کامل مترتب است بر کشته‌شدن این بچه هم مترتب خواهد بود. بنابراین مورد سوم اینکه کودکان را نکُشید، به خاطر چی؟ بترسید از اینکه نمی‌توانید آنها را بزرگ کنید، توان مالی ندارید، پس مورد سوم مسأله عدم قتل اولاد. قتل حرام است. قتل اولاد حرام است بخصوص اگر از ترس فقر باشد. کسی که از فرط فقر فرزندش را می‌کشد کانهٔ به رزاقیت خدا کافر است، باور نکرده است که خدا روزی‌رسان است.

---

۱. و لاتقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم و ایاکم ان قتلهم کان خطأً کبیراً، سوره اسراء آیهٔ ۳۱.

مورد چهارم «ولاتقربوا الفواحش ماظهرمنها ومابطن»، به زشتیها نزدیک نشوید، به فاحشه‌ها، زشتیها، پلیدیها، امور ناپاک هرچه باشد، یک مورد خاص در این آیه مراد نیست، همه اموری که سوء و زشتی و پلیدی محسوب می‌شود و گناه بر او اطلاق می‌گردد نزدیک نشوید، چه ظاهر باشد، چه باطن. گاهی وقتها ما وقتی دوربین تلویزیون مقابلمان قرار می‌گیرد خیلی کوشش می‌کنیم که مرتب سخن بگوئیم و بگونه‌ای باشد که پسندیده باشد. اما اگر ما بدانیم که همواره دوربینی آخرتی از ما فیلم می‌گیرد و قرار است در قیامت، اینها را شب قدر عرض می‌کنم، در قیامت فیلم تک تک اعمال پنهان و پیدای ما را برای همهٔ آدمیان به‌خصوص برای پیامبر و اولیاء معصوم نمایش دهند. واقعاً هرکدام از ما خجالت می‌کشیم می‌گوئیم خدایا کاری‌کن فیلم زندگی مرا آنجا نمایش ندهند به‌خصوص آن مواردی که در خیابان چه می‌کردیم چه صدائی می‌شنیدیم، کجا نگاه می‌کردیم، این زبان چه می‌گفت، همهٔ اینها قرار است آنجا نمایش دهند «ما ظهرمِنها ومٰابَطن» مؤمن کسی است که نه فقط به ظاهر مؤمن است، مؤمن واقعی کسی است که در باطن هم «لاتقربوا الفواحش» است به زشتیها و سوء و پلیدیها هرگز نزدیک نمی‌شود. یکی از برکات ماه مبارک رمضان این است که در این ماه گناه کم می‌شود. خودِ این خالی‌داشتن درون از طعام و اینکه انسان احساس می‌کند در محضر خداوند است باعث می‌شود کمتر مثل ماههای دیگر به گناهان نزدیک شود. پس «لاتقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن» این چهار محرّمی است که «واتل ما حرم ربکم علیکم».

مورد پنجم و آخرین موردی که خداوند در اینجا به ما تذکر می‌دهد: «ولا تقتلوا النفس التی حرّم‌الله الا بالحق» ، نکشید نفسی را که خدا حرام کرده است، نفسی را که محترم داشته است، مگر به‌حق. یعنی مورد پنجم

قتل نفس محترمه است، پنجمین محرّمی که خداوند رسولش به ما تذکر می‌دهد اینست که یکدیگر را نکُشید «ولاتقتلواالنفس التی حرّم الله» . آن چه نفسی است که خدا حرام شمرده است؟ در مجموعه تعالیم دینی که تفحص کنیم می‌بینیم همه انسانها خونشان محترم است، الا ما خرج بالدلیل. مگر اینکه خداوند یا رسول مکرمش تصریح کرده باشد که این خون احترام ندارد. همه خونها محترم است این احترام صرفاً مختص به مؤمن، مسلمان یا شیعه اهل بیت نیست. هر انسانی به لحاظ دینی محترم است. مگر استثنا از جانب دین وارد شده باشد، مگر خود خداوند یا پیامبرش یا ائمه علیهم‌السلام استثناء کرده باشند که اگر این افعال انجام [را] دادید احترام خونتان مرتفع خواهد شد که من در ادامه به این مواردی که دین تصریح فرموده اشاره خواهم کرد. پس نکشید آن نفسی را که خدا حرام دانسته است «الاّ بالحق»، مگر اینکه حق در کشتن او تعلق گرفته باشد، مگر اینکه خداوند فرموده باشد، که حالا موارد استثنا اولین موردش قصاص است. چه نفسی را می‌توان کشت؟ اگر انسانی انسان دیگری راکشت، دین اجازه داده است شما مخیرید بین سه راه: یا قصاص کنید، یا دیه بگیرید، یا عفو کنید. پس یکی از مواردی که می‌توان نفسی را که خدا محترم شمرده است کشت این است که قصاص، به‌عنوان قصاص آن نفس مورد قتل قرار گیرد.

بعد می‌فرماید: ذٰلکم ماوصّیکم به لعلکم تعقلون. این پنج موردی راکه من اشاره کردم این مواردی است که خدا به شما وصیت کرده است، خدا به شما سفارش کرده است، باشد تا تعقل بورزید، فکر کنید. پس این پنج تا خط قرمز یک دین‌دار است، اگر از ما بپرسند خط قرمز ایمانی شما کجاست؟ می‌گوئیم در عبادت، توحید در اعتقادات، خط قرمز ما شرک است. در مسائل خانوادگی، خط قرمز ما شکستن احترام به والدین است،

کشتن کودکان بی گناه است ،گناه کردن در ظاهر و باطن است،کشتن نفس محترمه است. اینها خطوط قرمز یک جامعه دینی است که می‌باید همهٔ این موارد را رعایت کرد تا بتوانیم چنین جامعه‌ای را جامعه دینی بنامیم.

خدای تعالی در آیات دیگر قرآن این استثناء را الا بالحق را تفسیر کرده خودش. یکی را ذکر کردیم کتب علیکم القصاص فی القتلیٰ الحرّ بالحرّ والعبدُ بالعبد والانثی بالانثی[1] الی آخر، می‌فرماید مورد قصاص یکی از مواردی است که من به شما اجازه دادم که بیائید و قتال بکنید، بکُشید، همان کسی را که شما را کشته است اولیا دم می‌توانند قصاص کنند.

مورد دیگر را در سوره مبارکه مائده وقتی که قصهٔ هابیل و قابیل را خداوند ذکر می‌کند، می‌دانید که قابیل دستش را به خون هابیل آلوده کرد. وقتی قربانیش پذیرفته نشد اقدام به قتل هابیل کرد. اما هابیل به قابیل ذکر می‌کند که اگر تو دست به قتل من بیازی من هرگز مقابلهٔ به مثل نخواهم کرد: «انی اخاف الله رب العالمین[2]»، همهٔ قصه سر اینست که در چنین شبی ما باید این را تکرار کنیم این سخن هابیل است «انی اخافُ الله رب العالمین». من از خداوند، پروردگار جهان می‌ترسم، من دست به خون نمی‌زنم، دست به خون ناحق کسی می‌زند که خوف خدا در دل نداشته باشد. این سخن هابیل را به ذهن داشته باشید. «انی اخاف‌الله رب‌العالمین».

بعد از این خداوند می‌فرماید که: «من اجل ذالک کتبنا علی بنی اسرائیل اَنه من قتل نفساً بغیر نفس او فساداً فی الارض فکاَنما قتل الناس جمیعاً فمن احیاها فکانما احیاالناس جمیعاً»[3] این دو مورد استثناء را

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۸.
۲. سوره مائده، آیه ۲۷ و ۲۸.
۳. سوره مائده، آیه ۳۲.

خداوند در این آیه صریحاً بیان فرموده ما این‌گونه بر بنی‌اسرائیل واجب کردیم، روایات معتبر ذیل این آیه می‌فرماید که این فقط برای بنی‌اسرائیل نیست، برای همه اقوام، همهٔ مذاهب و همهٔ ادیان تا قیام امام زمان برقرار خواهد بود. بنابراین فقط «کتبنا علی بنی‌اسرائیل نه»، «انّه من قتل نفساً بغیر نفس». اگر کسی کسی را کشت منتها بغیر نفس است، همان قصه قتال. قصه‌ای دارم «الا بالحق» را تفسیر می‌کنم پس حق اول مسأله قصاص و مسأله دوم او فساداً فی الارض، مگر اینکه مفسد فی الارض باشد. مفسد فی‌الارض را هم در *قرآن* کریم بحث محاربه آمده، هم در روایات به تفصیل آمده، هم فقها در این زمینه کاملاً با دقت تمام بحث کرده‌اند. هرکسی را ما نپسندیدیم، از او خوشمان نیامد، سلیقه او با سلیقهٔ دینی ما سازگار نبود، به زعم ما آدم نادرستی بود، شرعاً حق نداریم او را مفسد فی‌الارض بنامیم. مفسد فی‌الارض تعریف دقیق شرعی و دینی دارد. این تعریف را بنده در همین جلسه به آن اشاره خواهم کرد. پس مورد دوم این است که کسی مفسد فی‌الارض باشد، یعنی وجودش جرثومه فسادی باشد که دین با دقیق‌ترین ضوابط مشخص کرده است که حیات چنین فردی پذیرفته نیست. اگر کسی جز این‌گونه بود، این دومین استثناست پس الا بالحق یا به قصاص است یا اینکه فرد مفسد فی الارض شود.

«من قتل نفساً بغیر نفس او فسادٍ فی الارض فکّانما قتل الناس جمیعاً».

اگر غیر از این دو مورد کسی ، کسی را کشت انگار تمام مردم را کشته است، «فمن اصدق من الله قیلا»[1] خدا این سخن را می‌فرماید، من و شما انسان نیستیم که مبالغه بکنیم. اگر کسی یک نفر را در غیر این دو استثنا کسی بکشد، انگار همهٔ مردم را کشته است. و هکذا اگر کسی احیا کند نفسی را انگار همه مردم را احیا کرده است. اینجا بحث نفرموده است

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۲۲.

«من قتل مومناً» ما در آیه دیگر داریم که «و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزائه جهنم خالداً فیها» اما اینجا می‌فرماید «من قتل نفساً». برادران حزب‌الله من، برادران مؤمن من، برادران مسلمان من توجه کنید «من قتل نفساً» نه «من یقتل مؤمناً». بله اگر «من یقتل مؤمناً متعمداً» او به‌جای خودش، آیه دیگر به تفصیل مسأله را بیان فرموده، اما این آیه می‌فرماید «من قتل نفساً» این نفس مقید نشده است به اینکه مؤمنا، شیعّیاً ، مسلماً هیچکدام از این قیود در این آیه ذکر نشده است، «من قتل نفساً»، هرکسی کسی را کشت. پس بنابراین اینکه به دین نسبت می‌دهیم که حق حیات حق همهٔ انسان‌هاست، نه [فقط] حق مؤمنین، نه فقط [حق] کسانی که با ما موافقند، حق همهٔ شهروندان یک جامعه دینی است که زندگی کنند. این را *قرآن کریم* به رسمیت شناخته است.

بنابراین تنها به قصاص یا تنها محاربه می‌توان کسی را روانه جهنم کرد: «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الأرض فساداً». دقت بفرمائید، جزای کسی که به جنگ خدا، به جنگ رسول خدا بیاید و در زمین سعی به فساد کند خدای تعالی جزائی را در نظر گرفته است که در تمام *قرآن* بی‌سابقه است. «ان یقتلوا» کشته شود «اویصلبوا»، به صلیب کشیده شود، این سزای محارب است، محارب را فقها به‌دقت تعریف کرده‌اند. محارب کسی است، به *تحریرالوسیلهٔ* حضرت امام مراجعه کنید، به رساله عملیه استدلالی همه آقایان مراجعه کنید، محارب کسی است که امنیت جامعه را مسلحانه به هم زده است، کسی که اقدام به راهزنی مسلحانه بکند، کسی که امنیت جامعه را با سلاح بهم بزند، چنین فردی محارب محسوب می‌شود. سزای چنین کاری را *قرآن کریم* مشخص کرده، احدی حق ندارد این جزا را از برهم زننده امنیت به شکل مسلحانه بردارد. خدا معین کرده است نه پیامبر(ص) و نه امام(ع). «ان یقتّلوا

اویصلّبوا اوتقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف»، دست و پایشان، دست چپ و پای راست یا برعکس «او ینفوا من الارض»، از زمین تبعید شوند، از شهر خودشان تبعید شوند. یکی از این چهار جزا برای چنین فردی پیش‌بینی شده این خزی دنیویشان است، در قیامت هم که عذاب الیمی متوجه و منتظر اینها خواهد بود. این مساله‌ای که عرض کردم مفسد فی‌الارض، خود *قرآن* کریم بحث محاربه با خدا و محاربه با رسول و سعی فسادی در زمین را به‌صراحت مطرح کرده است.

بنابراین حاصل سخن تا اینجای بحث این که بحث قتل نفس از جمله محرمات قطعیه *قرآن* کریم است، استثنای مواردی که انسان مجاز است دیگری را بکشد، خود *قرآن* کریم به صراحت بیان کرده است. فقهای عظام و مفسرین در تفسیر و تعیین این مصادیق زحمات فراوانی کشیده‌اند. همانطور که عرض کردم تنها کسانی را می‌توان کشت که مجازات اعدام در شرع مقدس برای آنها پیش‌بینی شده باشد. این موارد فرض کنید مانند ارتداد ملّی که دین برای آنها اعدام پیش‌بینی کرده است، یا مجازاتهای دیگری شبیه به این مثل بحث محاربه.

امّا و هزار اما، این موارد همگی باید در پیشگاه دادگاه صالحه اثبات شود. یعنی اگر کسی این گناهان را مرتکب شد احدی حق ندارد سرخود اقدام به مجازات آن فرد مجرم کند. این از مسلمات فقهی ماست به‌خصوص اگر زمانی در جامعه اقتدار دینی برقرار شده باشد، حکومت دینی بر پا شده باشد. بله اگر زمانی بود که حکومتی برقرار نبود، هر مجتهدی حق داشت در حوزه‌ای که بسط ید می‌یافت حدود شرعی را رعایت کند. اما اگر ورق برگشت، ما حکومت مرکزی پیدا کردیم حاصل سخن این می‌شود که در این حکومت مرکزی همچنانی که هیچ چیز قانون نیست مگر اینکه از مجلس قانون‌گذار این حکومت بگذرد، هیچ چیز

آیین‌نامه نیست مگر اینکه از تصویب هیئت دولت این حکومت بگذرد، هکذا هیچ حکمی حکم قضائی نیست مگر اینکه از دستگاه رسمی قضائی آن به شکل علنی صادر شود. مگر می‌توان حکومت تشکیل داد و خود ضوابط حکومت را رعایت نکرد؟ اگر حکومتی تشکیل داده‌ایم احترام امامزاده را قبل از همه متولّیش باید رعایت کند. هرکسی ارادت بیشتری به حکومت دینی دارد، می‌باید ضوابط حکومت دینی را بیش از همه اجرا بکند. بنابراین هرگز نمی‌توان فتویٰ یا حکم مجازاتی که حدود آن در شرع مشخص شده است خودسرانه و متجاسرانه اجرا کرد.

تنها موردی که فقها از این مسأله استثنا کرده‌اند مسأله سبّ‌النبی است که ذکر می‌کنند که انجام مجازات آن فوریت دارد و رجوع به قاضی هم لازم ندارد. سبّ النبی یعنی کسی نعوذبالله به ساحت مقّدس پیامبر اسلام حضرت محمدبن مصطفی(ص) توهین کند، دشنام دهد، یا به ساحت مقدس ائمه هدیٰ علیهم السلام و یا فاطمه زهرا سلام‌الله علیها توهین و اسائهٔ ادب کند. این مورد را استثنا کنید که حضرت امام خمینی رضوان الله علیه طبق همین نظر بحث سلمان رشدی را مطرح کرد و آن حکم تاریخی را صادر فرمود. این را به کنار، بقیه مجازاتهای شرعی، از جمله ارتداد، و از جمله محاربه، از جمله افساد فی‌الارض، همهٔ اینها باید در دادگاه صالحه اثبات بشود. چرا؟ به‌خاطر این که دلیل دارد، به‌خاطر این‌که مجازاتهای دینی نوعی باز دارندگی پیش‌بینی شده، بازدارندگی یعنی این که وقتی قرار است کسی را تازیانه بزنند به‌عنوان حد شرعی، اینکه شارّب الخمر بوده و یا فعل شنیع انجام داده، شارع می‌فرماید مردم را خبر کنید در میدان مرکزی شهر این حد الهی را اجرا کنید تا دیگران درس عبرت بگیرند. مگر ممکن است که حکمی را محرمانه و غیر علنی آنهم از دادگاه غیر رسمی صادر کرد؟ تمام فلسفه مجازاتی که دین پیش‌بینی کرده که آن

مسأله بازدارندگی این مسائل است، این را حذف کردند. بنابراین برای این که این احکام مترقی شرعی اثر خاص خودش را بگذارد چاره‌ای نیست جز این‌که در دادگاه صالحه این مسأله ثابت شود. این‌که می‌گویم در دادگاه صالحه چه‌بسا هرکس دیگری را که موافق سلیقه او نیست، همچون او خدا را نمی‌پرستد، به‌گونهٔ دیگری خدا را می‌شناسد، یا به‌گونه دیگری به رسول خدا(ص)ایمان دارد، او را مرتد بداند. چه بسیار افراد کم سواد و کم اطلاع هرکسی را ولو از آنها با سوادتر باشد آنها را مرتد و کافر بدانند. مگر بسیاری از علمای بزرگ ما نبوده که توسط جهّال زمان خودشان محکوم به ارتداد شده و تکفیر شدند؟ من یکی دو موردش را فقط برای شما ذکر می‌کنم، مرحوم صدرالمتألهین، ملاصدرا، بزرگترین فیلسوفی که آمده فلسفه را با تعالیم اهل بیت(ع) و *قرآن* کریم ممزوج کرده و یک فلسفه دینی بنیاد نهاده، در زمان خودش محکوم به ارتداد و تکفیر شد، تکفیرش کردند تا آنجا که نتوانست در همین اصفهان زندگی کند، آن زمان حوزه عقلی بزرگ عصر اصفهان بود، نتوانست در حوزه اصفهان زندگی کند، پناهنده شد، تبعید کرد خودش را به دِه کَهک قم. خوب امروز می‌بینید وقتی تفسیر *قرآن* در حوزه علمیه قم می‌خواهد پخش شود به مبانی کی تفسیر می‌شود؟ به مبانی ملاصدرا. اگر قرار بود گوش به سخنان جهّال و کسانی که هیچ اطلاعی از مسائل ندارند بدهیم امروز ما از برکت وجود همچو عالمی محروم می‌شدیم، این تازه عده‌ای از اهل ظاهر زمانش بودند، جاهل صرف هم نبودند. امّا امروز ما به بلیه دیگری دچاریم. افرادی فتوای ارتداد را صادر می‌کنند و در جراید منتشر می‌شود که هیچ صلاحیت فقهی، صلاحیت دینی ندارند، هرگز درس دین نخوانده‌اند، هرگز درس شرع نخوانده‌اند. دادستان کل کشور کجاست تا به‌عنوان مدعی العموم بررسی بکند؟ این که نویسندگانی را، روشنفکرانی را،

متفکرینی را رمی به ارتداد بکنند، مرتد یعنی مهدورالدم، فردا اگر کسی آمد ندانسته این آقا را زد و کشت، چه کسی مسئول است؟ آیا جز این که مدعی العموم موظف است از اشاعهٔ این گونه مسائل جلوگیری بکند بنابراین وقتی بحث می‌شود این که انسان سرخود بنشیند و حکم ارتداد کسی را صادر بکند، چه بسا که این کاملاً برخطا رفته باشد. ارتداد یعنی این که انسان منکر امری شود که به انکار خدا و رسول منجر می‌گردد و خودش به ملازمهٔ این انکار و انکار خدا و رسول اعتقاد دارد و می‌گوید با این که خدا و پیغمبر این را گفته‌اند امّا من قبول ندارم. شما کجا در بین متفکرانتان سراغ دارید که کسی این گونه معاندانه با دین برخورد بکند؟ تا او را مرتد بدانیم. اگر تفسیر دیگری بیان می‌کنند، می‌گویند بنظر ما برداشت از این آیه با این روایت و یا این حکم این است و می‌پندارند خدا و پیغمبر چنین فرموده است نه این که خدای ناکرده منکر خدا و رسول باشند. می‌بینید مسأله چقدر ظریف است؟ لذا این که برآن تأکید کردم این استثناها حتماً و حتماً باید در پیشگاه دادگاه صالح اثبات شود. باید علنی باشد.

ما یک مورد سراغ نداریم، بنده با تحقیق می‌گویم مواردش را هم یک به یک خدمت شما ذکر خواهم کرد، که رسول خدا(ص) یا ائمه هدیٰ (ع) حکم ارتداد پنهانی کسی را صادر کرده باشند. مرد و مردانه اگر کسی را هم مرتد می‌دانستند یا مشمول مجازات می‌دانستند، اعلام می‌فرمودند این فرد به این دلیل مرتد است، حق دفاع هم داشته بعد از این که دفاعش هم شنیده شد بعداً حکم صادر می‌شد. این‌که حکم غیابی بشود و فردی مرتد فرض بکنید محسوب شود و بعد حکم اعدام برایش صادر شود که نه از تشکیلات قضائی گذشته باشد و نه به‌شکل علنی بوده باشد این انصافاً بدعتی است که در زمان ما پیدا شده است و هیچ فقیهی حاضر

نیست پایش را امضاء بکند. از مسلمات فقه شیعه است که شما باید حکم را علنی صادر بکنید، الا در مواردی بسیار بسیار استثنائی. فرض بکنید آن هم موارد استثنایی در زمان جنگ یا کسانی که علیه حکومت اسلامی وارد جنگ شده‌اند و در تحت سیطرهٔ حکومت هم نیستند آن موارد استثنائی با هزار و یک احتیاط قابل اجرااست.

به‌طور کلی لسان دین در بحث خون، در بحث دماء لسان احتیاط است، نه لسان برائت. احتیاط یعنی اینکه ما در چند مسأله است که شارع مقدس ما را امر به رعایت احتیاط کرده: در خون، در ناموس، در آبرو. این سه امر شارع کوچکترین احتمالی را در آن منجّز می‌داند. آبروی مسلمان از خونش محترم‌تر است، مبادا آبروی مسلمان را به حراج بگذاریم، خون مسلمان محترم است و در آن احتیاط واجب، ناموس مسلمان محترم است و احترامش واجب، این همه مواردی است که شارع مقدس ذرّه به ذرّه در آن بحث کرده. فقهای عظام ما به دقت این موارد را مشخص کردند. حالا ما سابقه ۱۴۰۰ سال فقه غنی شیعه که با دقت‌های میکروسکپی این ظرائف را مشخص کرده‌اند همه را به عنوان این که مصلحت چنین اقتضا می‌کند یا چنان اقتضا می‌کند آن هم از جانب افرادی که عرض کردم در مطبوعات می‌نویسند و کمترین صلاحیت در این مسأله ندارند و منتشر می‌کنند، زیر سؤال ببریم؟ حاشا و کلّا، قطعاً شارع مقدس به این گونه مسائل راضی نیست. این اطلاعیه‌های مجعولی که بنام‌هایی چند اطلاعیه‌اش در مطبوعات منتشر شده و این مسائل را به عهده گرفته[1]،

---

۱. در اطلاعیه مورخ ۱۳۷۷/۹/۲۹ شماره ۱۰۲ ح / ۱ ط گروه موسوم به فدائیان‌اسلام ناب محمدی مصطفیٰ نواب آمده است: «فرزندان دلیر و غیرتمند ملت مسلمان ایران خود آستین‌های همت و شهادت را بالا زده‌اند و با اعدام انقلابی اولین گروه از عناصر خود فروخته و کثیفی که خط دهندهٔ تحرکات مذموم ملی گرایانه و هدایتگر جریانهای مسموم ←

واقعاً آیا دستگاه اطلاعاتی ما توان کشف این موارد را ندارد؟ این‌که ساحت فقه شیعه را شما ملوّث بکنید؟ در این اطلاعیه‌ها آمده که این احکام توسط سه قاضی مجتهد جامع الشرایط صادر شده و بعد ما مسئول اجراش بوده‌ایم[1]. یک اطلاعیه مجعول در فلان شهر پخش می‌شود، به بیست و چهار ساعت کشیده نمی‌شود شما تمام عواملش را دستگیر می‌کنید. این اطلاعیه‌ها از کجا صادر می‌شود؟ چرا آنها را دستگیر نمی‌کنید؟ این وهن مذهب شیعه است که مسائلی را به دینش نسبت بدهند، دینی که سراسر انسان‌دوستی است. اطلاعیه یکی از مراجع معظم تقلید که امروز در روزنامه‌ها منتشر شده بود تصریح به همین مطلب است که هیچ مرجع راستین شیعه، هیچ فقیه راستین شیعه امضاء نکرده است

← دانشگاهی هستند دومین گام عملی را در صیانت از دستاوردهای عظیم انقلاب اسلامی بر داشتند. اعدام انقلابی داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده اخطار و انذاری است کوچک به همه قلم بدستان مزدور و حامیان ضد ارزش آنها که سودای بازگرداندن سلطه اجانب و خیال فاسد گسترش فسق و فجور را در سر می‌پرورانند» هفته نامه *شلمچه*، شماره ۵۱، ۶ دی ۷۷ صفحه ۲.

۱. اطلاعیه مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۴ شماره ۱۰۳/ع /ط همان گروه فوق‌الذکر آمده است: «باید اعلام کنیم که فدائیان اسلام ناب محمدی (ص) ساختاری سازمان یافته دارد و کلیه مأموریتهایش تحت ضوابط تشکیلاتی است، این گروه با تلاشی پیگیر، برای هریک از عناصر خود فروخته و منافقی که عرضه فرهنگ و اندیشه را جولانگاه عقده گشایی و هتاکی‌های بی حد و مرز خود به اصول متقن نظام ولایی کرده‌اند، پرونده‌ای تشکیل داده است، و در عملیات اخیر نیز، واحد قضایی این گروه با سه نفر قاضی عادل و خبره بعد از محاکمه غیابی، معدومین را مفسد فی الارض تشخیص داده و محکوم به اعدام کردند و نوع اجرای حکم را با عنایت به بازتاب مطلوب تعیین نموده‌اند. ما معتقدیم اگر این محاکمات به دور از مصلحت‌اندیشی و فشارهای سیاسی در محاکم معمولی قضایی انجام میگرفت، باز به همین نتیجه ختم می‌شد، و فدائیان اسلام فقط روند کار را تسریع نموده‌اند.» این اطلاعیه در روزنامه‌های *صبح امروز* مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۵، صفحه ۹؛ روزنامه *خرداد*، مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۵، صفحه ۲ و روزنامه *زن* مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۵، صفحه ۲ منتشر شده است.

که احکام مجازات شرعی از قبیل ارتداد غیرعلنی و در غیر دادگاه صالح صادر شود[1]. این اشاره ایشان به همین اطلاعیه‌های مجعول بود که امیدوارم هرچه زودتر عواملش کشف شود و به مردم معرفی شوند تا هرگز ما تعالیم دینمان و زحمات علمایمان، که حضرت امام اگر خدمتی کردند بردوش امثال صاحب جواهر و شیخ انصاری و بزرگان دیگر ایستاده بودند، حالا ما تمام این میراث فقهی را فوت کنیم به هوا «به فوتاً ینتفی؟» این مسلّمات فقهی ماست که این را به این شکل رها کردیم و رفتیم.

گاهی ممکن است استناد بکنند، در بعضی از مباحث بنده شنیدم، که پیامبر خدا(ص) دستور قتل بعضی را صادر کرده است، و لذا این حکم سابقه داشته. بنده رفتم در تاریخ در منابع معتبر تاریخی تفحّص کردم که آیا پیامبر در چه شرایطی دستور قتل را صادر کردند؟[2] این را دقت بفرمائید در سال هشت هجری در جریان فتح مکّه، شرایط جنگی، پیامبر(ص) وقتی وارد شهر می‌شوند همه را، انتم الطلقاء همه شنیده‌ایم، همه را می‌گویند یا بیایید زیر این پرچم یا به مسجدالحرام پناهنده شوید یا

---

۱. آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی عالی‌ترین مقام قضایی در زمان حضرت امام و از مراجع تقلید، جمعه ۱۷ دی ۱۳۷۷ اطلاعیه‌ای صادر کردند که در روزنامه‌های مورخ ۲۰ دی ۱۳۷۷ (ازجمله *خرداد* و *سلام*) منتشر شده است، در ضمن این اطلاعیه آمده است: «عمق کینهٔ فتنه‌گران در نسبت دادن این گونه جنایات به تاریخ گرانمایه تشیع که آزادگی و مظلومیت از ویژگی‌های آن است وسعت فاجعه را نمایان می‌سازد، و انتصاب این گونه اعمال ننگین و جنایات ضد دینی به ساحت مقدس مرجعیت تشیع، تحت عناوین حکم و فتوی، بخش دیگری از این فتنه است ، زیرا هیچ صاحب فتوی و مرجع تقلیدی در مرجعیت راستین تشیع حق صدور حکم غیر علنی و پنهانی تحت عنوان ارتداد آن هم با قرائن و امارات ظنی و خارج از موازین شرعیه را ندارد».

۲. رجوع کنید به *سیرهٔ ابن هشام*، و *تاریخ زندگانی پیامبر اسلام* به قلم مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی و دکتر ابوالقاسم گرجی. انتشارات دانشگاه تهران.

در خانه خودتان را ببندید یا به خانه ابوسُفیان بروید. هرکه اینجاها باشد هیچ‌کس نمی‌تواند متعرضشان بشود. اما وقتی وارد شهری شدند بیست نفر را با اسم از زن و مرد مشخص فرمودند که این افراد را هرکجا یافتید بکشید، ولو به پرده کعبه آویزان باشند. اسم این افراد هم مشخص است. یواشکی هم به حضرت علی(ع) یا سلمان یا ابوذر نفرمودند که برو حساب اینها را برس. رسماً مردانه اعلام کردند این افراد کسانی هستند که از زمرهٔ امان من بیرون هستند. اسم‌هاشون هم عرض کردم مشخص. از این بیست‌نفر پانزده نفرش آمدند و امان گرفت. پنهان شده بعد در شرایطی آمده و از پیامبر امان گرفت. یکیش وحشی قاتل عباس، عموی پیغمبر(ص). که پیامبر وقتی دیدش فرمود بخشیدم امّا هرگز جلو چشم من ظاهر مشو. نمی‌خواهم به یاد قتل مظلومانه عباس بیفتم. این از جمله موارد است.

اما پنج نفر فقط تاریخ نوشته، دو نفر زن و سه نفر مرد، اینها کسانی بودند که اسلام آوردند، بعد مشرک شدند، دستشان به خون آغشته شد، حتی عامل زکوة بودند، عامل جمع و صدقات بودند، خیانت کردند، پیامبر به چند جرم اینها را محکوم کرده بودند: یکی مرتّد بودند، دیگری خیانت در امانت کردند، سومی قتل انجام دادند، فرمود اینها را ولو به خانه کعبه، پرده کعبه، آویزان شده باشند بکُشید. آیا کسان دیگر در حکم این افراد هستند؟ دو زن مغنیه هستند، مغنی یعنی آوازه‌خوان، یعنی کسانی که وسیله لهو و لعب بودند و در مجالس خودشان پیامبر و اسلام را به تمسّخر می‌گرفتند. این همان بحث سَبُّ‌النبی است. کسانی که سواد ندارند، فقه نخوانده‌اند، چه گونه به این موارد استناد می‌کنند؟ یا عنوان مرتد بر این موارد صادق است یا عنوان قاتل است یا خیانت در امانت است یا سَبُّ النبی است. هیچ‌کدام به‌عنوان خاصی غیر از این موارد،

پیامبر(ص) دستور قتل صادر نفرمودند. بنابراین هرگز کسی نمی‌تواند در افعال معصومین علیهم السلام موردی بیابد که خلاف این مواردی که عرض کردم باشد.

موردی دیگر، ترور در زبان عربی دو اصطلاح برای آن بکار برده می‌شود: یکی «فتک» است و یکی «غیله» است. فتک یعنی که انسان جایی پنهان بشود، حمله بکند، کسی را بی‌محابا بکشد. مصداق دقیق واژه‌ای که الآن برای آن بکار می‌بریم، فتک، مساوی ترور در لسان امروز است. یکی دیگر اغتیالاً، قَتَلَه اغتیالاً یا قَتَلَهُ غیلتاً یعنی پنهانی، به‌شکلی که مقتول متوجه نشود، به او خبر داده نشود آن فرد را ما بکُشیم. این را می‌گویند قَتَلَهُ اغتیالاً یا غیلتاً. بحث فتک یا اغتیال در روایات ما مطرح شده است. بنده چند مورد از این روایات را انتخاب کرده‌ام می‌خواهم امشب برایتان بخوانم، تا همه مطمئن بشویم که هرگونه کشتن پنهانی، یعنی ترور، شرعاً حرام و ممنوع است. اسلام ما، دین ما، مذهب ما دینی جوانمردانه است. اگر با کسی جنگ دارد مرد و مردانه اعلام می‌کند، مثل حضرت امام: از امروز سلمان رشدی محکوم به ارتداد است این حکم را هر که دید باید اجرا کند. اعلام بین‌المللی می‌کند، مرد و مردانه، از کسی هم واهمه ندارد.

در *نهج‌البلاغه* ابن ابی الحدید، وقتی بحث این می‌شود که چرا امیرالمؤمنین(ع) زره نمی‌پوشیده نکته‌ای را ذکر می‌کند. می‌گوید عرب هرگز از پشت به کسی حمله نمی‌کرد. اگر جنگ‌آوری از پشت در غیر میدان جنگ به کسی حمله می‌کرد، این قبیح شمرده می‌شد، محکوم بود، او را عاجز حساب می‌کردند. لذا سپرهایشان، زره‌هایشان، نوعاً پشت نداشت. ما تفسیر دیگری هم در مورد حضرت علی(ع) شنیده بودیم این که ایشان از فرط شجاعت چنین بودند. اما ابن ابی‌الحدید این گونه تفسیر

کرده می‌گوید عرب آن روز اصلاً باور نمی‌کرد کسی از پشت حمله بکند، چون جنگ عرب جنگ جوانمردانه بود. خوب، تعدادی از مسلمانان صدر اسلام بعد از اینکه خلیفه اول به خلافت رسید، آمدند خدمت امیرالمؤمنین و خدمت عباس‌بن عبدالمطلب عموی پیامبر و تقاضا کردند که ما حاضریم این‌که به شما کمک کنیم کانه، این را ابن ابی‌الحدید نقل کرده امّا ذکر نکرده چه گفتند از جوابشان می‌فهیم، کانه ذکر کرده بودند که اگر حاضر باشید ما آمادگی این را داریم که کار آنها را بسازیم، کارآنها را که غصب کردند امور را. عباس جوابی می‌دهد، دقت بکنید برادران، خواهران، عباس ابن عبدالمطلب جوابی می‌دهد که این جواب جوابی ماندنی است: می‌دهد «واللـه لولا انّ الاسلام قیّدالفتک لتدکدکت جنادل‌السخر یُسمع اصطکاکهامن محّل العلیٰ»[1] به‌خدا قسم اگر اسلام ترور را ممنوع نکرده بود چنان به سزای اعمالشان می‌رساندم که صدایش را همگان بشنوند. بحث ما، الاسلام قیدالفتک، اسلام فتک را به زنجیر کشیده است فتک یعنی ترور. اسلام، مؤمن‌شدن، اجازه این که دیگری را غیلتاً پنهانی، یواشکی، با حیله بکشی اجازه نداده است. این یک مورد را ابن ابی‌الحدید در شرح *نهج‌البلاغه*اش ذکر کرده است.

حدیث دوم را، این حدیثی را که می‌خوانم هم در کتاب *کافی* ثقةالاسلام کلینی نقل کرده و هم شیخ الطائفه طوسی در *تهذیب* نقل کرده است[2]، منبع را ذکر می‌کنم که فکر نکنید حدیثی را رفتیم از گوشه و کنارها برداشتیم آوردیم، در معتبرترین منابع روائی ما ذکر شده است. خلاصه‌اش را می‌گویم بعد جمله اصلیش عربی‌اش را برایتان خواهم گفت. می‌گوید: رفتیم خدمت امام صادق(ع) گفتیم ما یک همسایه‌ای

---

۱. شرح *نهج‌البلاغه* ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۹.
۲. *کافی*، ج ۷، ص ۳۷۵. *تهذیب*، ج ۱۰، ص ۲۱۴.

داریم این همسایه وقتی ما فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ذکر می‌کنیم، تعبیر خودش این است که :«فنذکر علیاً امیرالمؤمنین(ع) و فضله فیقع فیه.» یعنی در آن «ان قلت» می‌کند، در خصایل حضرت، در فضایل امیرالمؤمنین(ع) ولی‌الله الاعظم ان قلت می‌کند «یقع فیه»، «افتأذنُ لی فیه؟» آیا به‌ما اجازه می‌دهید که برویم کارش را بسازیم؟ آیا اجازه می‌دهید کسی که فضایل علی(ع)را انکار می‌کند حسابش را برسیم؟ «فقالَ لی یا ابی الصباح»، امام صادق(ع) فرمودند: شیعه جعفری یا ابی‌الصباح، ای ابا صباح گوش کن «افکنت فاعلاً» تو می‌خواهی این کار را انجام بدهی؟ تو می‌خواهی بکشیش؟ «فقلت ای والله لِان اذنت لی فیه لارصدّنه»، اگر شما اجازه بفرمائید من کمین می‌گذارم وقتی که آمد از کوچه رد بشود یکباره می‌پرم و حسابش را می‌رسم. «لارصدَنهُ فاذا صارفیها اقتحمت علیه بسیفی فخبّطته حتّیٰ اقتلهُ» با چوب یا با شمشیر به سرش می‌کوبم تا بکشمش، دقیقاً یک بحث تروریستی. قال، حضرت فرمود: یا ابی الصباح هذاالفتک. ای ابا صباح این که گفتی فتک است، فتک گفتیم یعنی چه؟ ترور. وقد نهیٰ رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلّم عن الفتک، پیامبر از فتک نهی فرمود. یا ابی الصباح ان الاسلام قیدالفتک. اسلام فتک را به زنجیر کشیده، تو از وقتی مسلمان شدی، یعنی آئین جوانمردی را پذیرفتی، یعنی کسی را ناجوانمردانه نمی‌کشی یعنی کسی را مظلومانه نمی‌کشی، اگر کسی را خواستی بکشی، آن که دین اجازه داده، آنکه ضوابط شرعی به تو اجازه داده است. «ان الاسلام قیدالفتک»

اما حدیث سوم، از شرایط آخر الزمان برای شما بگویم ، امشب شب قدر است شبی است که نامه اعمال تک تک ما خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف عرضه می‌شود. راوی می‌گوید که بنده از شرایط ظهور پرسیدم، کی امام زمان ظهور می‌فرمایند؟ چند موردش را عرض

می‌کنم: «فمتیٰ یکونُ ذالک»، این حدیث[۱] حدیث قدسی هست پیامبر می‌فرماید وقتی در معراج بودم مواردی را دیدم، بعد گفتم این چیست؟ گفتند اینها آخرالزمان است. پرسیدم کی این اتفاق می‌افتد؟ قلت، یعنی پیامبر می‌فرمایند «الهی فمتیٰ یکون ذالک»، کی این آخرالزمان اتفاق می‌افتد؟ «فاوحیٰ اِلّی عّز وجل یکون ذالک، اذاُ رُفع العلم و ظهرالجهل». حالا مواردش را دقت کنید یکی‌یکی ترجمه کنم: آخرالزمان وقتی است که علم برداشته شود، یعنی در جامعه علم حاکم نباشد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام از یک جامعه منحط را وقتی می‌خواهند توضیح بدهند می‌فرمایند «بارضٍ عالمُها مُلجَم و جُاهِلُها مُکرَم»، بر دهان عالمش لجام زده باشند که سخن نگو، محصور باش، و جاهلش امکان عمل برایش فراهم شده باشد خطبه دوم *نهج‌البلاغه*، «بارضٍ عالمُها مُلجَم»، لجام به دهنش زده باشد و «اذا رفع العلم وظهرالجهل و کثرالقراء»، قاریها زیاد می‌شوند، فراوان تا دلت بخواهد قرائت *قرآن* می‌شود، و قَلّ العمل، اما عمل به *قرآن*، و کثر الفتک، یکی از علائم آخرالزمان طبق این روایت ترور زیاد می‌شود وکثرالفتک، که یکی از ویژگیهای آن زمان این است که کشتن غیلتاً، کشتن پنهانی، زیاد می‌شود و «قل الفقهاء الهادون»، فقهای هدایتگر تعدادشون کم می‌شود. «و کثرالفقهاء الضلاله الخونه»، فقهاء گمراه خیانتکار زیاد می‌شوند تا آخر موارد فراوان است، مساجد را زینت می‌کنند، مصحف‌ها *قرآن* را با جلدهای خیلی قشنگ درست می‌کنند، نهی از معروف می‌کنند، امر به منکر می‌کنند، الی آخر، این هم از موارد یکی‌اش بحث کثرت فتک. این هم روایت دیگر.

امشب من خوش دارم نامی هم از فاطمه زهرا سلام‌الله علیها ببرم. یک دعائی است از ام الائمه فاطمه زهرا سلام‌الله علیها: «اللهم اکفنی حسد

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۵۱، ص ۷۰، روایت ۱۱، باب ۱.

الحاسدین و بغی الباغین و کیدالکائدین و مکرالماکرین و حیلةالمحتالین و غیلةالمغتالین وظلم الظالمین»[۱]، خدایا به تو پناه می‌برم از حسد حسدورزان، از مکر مکاران، از کید کیدورزان، از حیله حیله‌گران، از غیله اغتیال‌گران، غیله یعنی فتک، یعنی قتل با این شکلی که عرض کردم.

اما شاه بیت سخن من در مورد فتک : نمی‌خواهم روضه بخوانم اما این قصه، قصهٔ یاد سیدالشهداء در همچو شبی است. شما قصهٔ مسلم‌بن عقیل را همگی به‌گوش شنیده‌اید. یادتان هست مسلم سفیر سیدالشهداء علیه‌السلام، زودتر از همه به‌کوفه آمد تاکوفیانی که برای امام نامه نوشته بودند را آماده پذیرش رکاب حضرت بکنند. و یادتان هست که، این را فراوان همه ما شنیده‌ایم، که شریک ابن اعور از دوستان سیدالشهداء بیمار بود، بزرگ کوفه هم بود. عبیدالله بن زیادکه تازه به شهر آمده بود قرار بود به عیادت شریک ابن اعور بیاید، در خانه هانی ابن عروه، هانی‌بن‌عروه هم از شیعیان اهل بیت و از شیعیان سیدالشهدا(ع) بود. شریک ابن اعور به مسلم‌بن عقیل که بَطَل و پهلوانی بسیار جنگ آور بود پیشنهادکرد، گفت که تو پشت پرده قایم می‌شوی، وقتی که عبیدالله پیش من آمد و فضا آماده بود، من می‌گویم که اسقنی بشربت من الماء، یک لیوان آب برای من بیاور، این رمز بین من و تو، و تو باشمشیر آهیخته حمله می‌کنی وکار این جرثومه فساد یعنی عبیدالله بن‌زیاد را یکسره می‌کنی، قول و قرارشان را گذاشتند و جناب مسلم‌بن عقیل پشت پرده خانه هانیّ ابن عروه، جایی که شریک ابن اعور بیمار بود پنهان شد. عبیداللهبن زیاد آمد. می‌دانید که باعث و بانی بعد از یزیدبن معاویه همین عبیداله بن زیاد است. و اگر آنجا از بین می‌رفت قصه کربلا اتفاق نمی‌افتاد. اما در آن زمان عبیدالله این کارها راکرده بود یا نه؟ هنوز نکرده بود.

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه دوم.

ببینید قصهٔ کربلا قصهٔ جنگ ارزش و ضد ارزش است. برادران ما مسلمانیم و به این ارزشها افتخار می‌کنیم. هرگز در قبل از انقلاب دعوای ما با مارکسیستها سراین بود که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. برای رسیدن به هدف مقدس وسیله مقدس باید استخدام بکنی، با هر وسیله‌ای نمی‌توانی به هدف مقدس برسی. حالا ببینید جناب مسلم چه می‌کند که این در تاریخ می‌ماند. عبیدالله وارد می‌شود شروع می‌کند، به احوالپرسی و اینکه اسقنی بشربت من الماء. خبری نمی‌شود. دوباره می‌گوید اسقنی. خبری نمی‌شود. بار سوم فریاد می‌زند و شعری هم می‌خواند، کانه پیغام می‌دهد که چرا نمی‌آئی صید از قفس می‌پرد. عبیدالله متوجه می‌شود و زود از خانه بیرون می‌رود. شریک پرده را کنار می‌زند می‌گوید ای مسلم چرا تو به قول و قراری که گذاشته بودیم عمل نکردی؟ می‌گوید به دو دلیل: یک دلیل این که خانه خانه هانی بود، هانی یا زن هانی بمن اجازه نداد. این را بعضی تواریخ نوشتند.

امّا این مورد مورد نظر من است: به‌یاد آوردم که حبیبم رسول خدا صلواةالله علیه فرمودند: «الایمان قیّدالفتک، المؤمنُ لایفتک.» ایمان ترور را به زنجیر کشیده، نمی‌توانی مؤمن باشی و ترور بکنی. مؤمن ترور نمی‌کند. یادم آمد شمشیرم پایین آمد. هانی می‌گوید ولی ایکاش، با این که خودش مخالف بوده، چون اگر در خانه او خون ریخته می‌شد مشکلات برایش ایجاد می‌شد، با همه اینها می‌گوید: ولی اگر ریخته بودی چه می‌شد! جرثومه فساد از دامن گیتی پاک می‌شد. این قصه برای ما ماند که «الایمانُ قیّدالفَتک.» من در تواریخ تفحّص کردم، این در مقتل ابی مخنف، قدیمی‌ترین و معتبرترین مقتل سیدالشهدا نقل کرده است. تاریخ طبری این را به نقل از ابی‌مخنف ذکر کرده. سید مرتضی رضوان الله علیه از متکلمین و فقهای بزرگ ما این مطلب را در *تنزیه الانبیاء* آورده. جناب

سیدرضی شارح *نهج‌البلاغه* این مطلب را ذکر کرده، در کتابی غیر از *نهج‌البلاغه* و گفته است این به‌عنوان ضرب‌المثل هم ذکر شده است[۱]، فرمایشات پیغمبر هم هست. در اکثر کتابهای تاریخ ما این جمله یا از پیامبر(ص) یا از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که: «الایمان قیّدالفتک المؤمن لایَفتِک.» این نکته‌ای بود که این فصل سخنم را با این جمله تمام می‌کنم که در اسلام و تشیّع ترور جایی ندارد، و اگر کسی جز این نظر بدهد باید بتواند در مرئیٰ و منظر فقها این مطلب را اثبات بکند.

جمله‌ای هم از امیرالمؤمنین ذکر بکنم«انّااهل بیت النبوه نُکره الغدر ایهاالناس لولا کراهیته الغدر لکنت من ادهی الناس»[۲]، مردم ما اهل بیت پیامبری هستیم که غدر و فریب و نیرنگ را جز در میدان جنگ کراهت از آن داریم. اگر قرار بود علی مکر بورزد، این روشها را پیاده بکند، علی زیرکترین مردم بود. قطعاً این کارها را بلد بود. اما جلو این کارها را گرفت این که من «یاعلی» می‌گویم به‌خاطر این مردانگی و آقایی و بزرگواری این بزرگان است.

اما بحثم را با اینکه اگر فردی چنین کرد با او چه باید کرد؟ دین در این زمینه چه می‌گوید؟ اگر فردی آمد و فتک مرتکب شد، کسانی را به غیله و اغتیال کشت، و احیاناً خدای ناکرده اگر در زمره مأمورین حکومت بود، دین در باره‌اش چه می‌گوید؟ بنده از خود در این زمینه کلمه‌ای نمی‌گویم و مجازاتی که علی علیه السلام برای چنین افرادی پیش‌بینی کرده برای شما سطر به سطر می‌خوانم و ترجمه می‌کنم، و توصیه می‌کنم شیعه علی باشی اما *نهج‌البلاغه* نخوانده باشی یا حداقل نامه امیرالمؤمنین به مالک اشتر نخوانده باشی، انصافاً کم لطفی است. این دو سه فرازی که

---

۱. سید رضی، *المجازات النبویه*

۲. *نهج‌البلاغه*، نامه ۵۳

می‌خواهم بخوانم، از فرمایشات مولا در *نهج‌البلاغه* است. ماه، ماه علی، شبها هم شب علی است. می‌فرماید که دقت بکنید: «ثم انظر فی امور عمّالک فاستعملهم اختبارا و لا تُولّهم محاباة و أثَرة»، وقتی می‌خواهی کسی را به کاری بگماری اول آزمایشش بکن، خودسر و با میل و درخواست او و یک‌باره فردی را به کاری نصب مکن. «فانهما جماع من شعب الجور والخیانه» اگر اینجوری کارها را کردی، این به خیانت منجر می‌شود، به ستم منجر می‌شود. «ثم تفقّد اعمالهم»، یا مالک بررسی کن، بازرسی کن، نظارت کن بر کار کارگزارانت و مأمورانت. «وابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم». بر اینها بازرس بگمار. عیون یعنی چشمها، بازرس. بازرس پنهانی بفرست که امیرالمؤمنین(ع) هرجا نسبت به مردم است می‌گوید عفو کن در بگذر، هرجا نسبت به مأمور حکومتی است، اینجا بحث تشدید مجازات مطرح می‌کند. نسبت به مردم بسیار رحمان و رحیم، امّا نسبت به کارگزاران حکومتی اگر پایش را کج گذاشت، حضرت به‌شدّت مجازات می‌کند و برخورد می‌کند. از بازرسانی که کاملاً به صداقتشان و وفاداریشان اطمینان داری بگمار که مأمورینت را پنهانی بپایند. نه مردم را، مأمورینت را. «فان تعاهدک فی السر لامورهم حدوةٌ لهم علیٰ استعمال الامانه والرفق بالرعیه»، جمله‌ای است که باید با آب طلا بنویسمش. این که پنهانی بازرس بگماری بر امور مأموران دولتیت باعث می‌شود، حدوة یعنی وادارکردن، باعث می‌شود که وادار کند آنها را «علی استعمال الامانه والرفق بالرعیه»، حضرت نگران دو چیز است و ما کجائیم و علی کجاست؟ می‌گوید ما می‌خواهم ببینم این مأمورین من امانتدار هستند یا نه؟ مردم دست اینها امانتند، امانتدار هستند یا نه؟ دومش «الرفق بالرعیه»، با مردم مدارا می‌کنند یا نه؟ علی نگران مدارای مأموران حکومتی با مردم است، نگران امانت داریشان هست. برو بازرسی کن

ببین این دو کار امانتداری و مدارا صورت می‌گیرد یا نه؟ «و تحفظ من الاعوان». این‌ها را حفظشان بکن.

«فان احدمنهم بسط یده الیٰ خیانه اجتمعت بها علیه عندک اخبارُ عیونک اکتفیت بذالک شاهداً»، اگر بازرسان تو خبر دادند مأموری از مأموران خیانت کرده است، در این صورت: «اکتفیت بذالک شاهداً»، کفایت می‌کند لازم نیست مثل امور دیگر شرعی، بیّنه با تعدادش در بعضی موارد دوتا در بعضی موارد چهارتا آنچنان که در فقه آمده باشد، «اکتفیت بذالک شاهدا» آن مسائل مال آدم عادی است، این مورد مال مأمورین حکومتی است که مردم به‌دستش امانت سپرده شدند. همین‌که بازرس تو خبر داد که اینها خیانت کردند کفایت می‌کند. «فبسطت علیه العقوبه فی بدنه» اگر دیدی مأموری از مأمورین تو خیانت کرد، این امور را نسبت به او انجام ده، و ما منتظریم این عقوبت‌های شرعی را ببینیم. دقت بکنید در روایات معتبر داریم اگر حدی واجب الاجرا باشد و آن حد اجرا نشود، در روایت است که آسمان چهل روز حداقل از باریدن خواهد ایستاد. و وقتی که این حد جاری شود تطهیر زمین صورت می‌گیرد. و حالا حضرت می‌فرماید حتماً با خیانتکار، مأمور خیانتکار، باید به شکل فیزیکی برخورد بکنید. می‌فرماید «فبسطت علیه العقوبه فی بدنه»، مجازات بدنی باید با او بکنید. «واخذته بما اصاب من عمله»، هرچیزی که گرفته برمی‌گردانیم. «ثم نصبته بمقام المذله»، در جامعه ذلیلش می‌کنی، «نصبته بمقام‌المذله»، یعنی کاری می‌کنی که دیگر سر نتواند بلند کند در جامعه، ذلیل باید بشود. فردی که در امانت عمومی خیانت کرده است او باید در مقام مذلّت بنشیند وگرنه در خط علی نخواهیم بود. «وسمتهُ بالخیانه»، وسم یعنی داغ زدن، نه این که داغش بزنیم یعنی با خیانت علامت‌گذاریش می‌کنی. هرجا رفت می‌گوئیم این خائن است. خائن کسی

است که در جان و مال و ناموس مردم خیانت کرده است. «وسمته بالخیانه و قلّدته عارالتهمه»، و به گردنش می‌نهی عار تهمت، بدی، زشتی، سوء. این مجازاتی است که حضرت برای خائن در امور حکومتی پیش‌بینی کرده است. یعنی بحث ذلت، بحث علامت‌گذاری، به زبان امروزی باید علناً آنها را به مردم معرفی بکنی و خوار و ذلیلشان بکنی در جامعه، غیر از مجازاتهائی که به‌واسطه تک تک گناهانشان شامل حالشان می‌شود.

آخرین سخن امشب من، حضرت در نامه شصتم *نهج‌البلاغه* یک دستورالعملی دارد که این را بنده پیشنهاد می‌کنم به عنوان خواست همه ما مطرح شود، در شبی که متعلق به علی است و شب قدر است. سپاهیان علی(ع)از شهری داشتند رد می‌شدند. حضرت نامه‌ای می‌نویسد به عمّال خودش، به عاملین صدقات در مورد این سپاهیان. به آنها ذکر می‌کند، من جملاتش را خواهم خواند، ذکر می‌کند، تصریح می‌کند که من به سپاهیانم گفتم که به مردم اجحاف نکنید، به مردم دست درازی نکنید. اما اگر خدای ناکرده فردی از افراد من به‌نحوه‌ای تعرض کرد بلافاصله با او برخورد کنید. فرمانده کل لشکر، امیرالمومنین علیه‌السلام می‌نویسد که مساله را بلافاصله با او چه‌کار کنید؟ با او برخورد کنید. و بعد منتهی از حد هم نگذرانید. بعد می‌فرماید: «وانا بین اظهرالجیش» من در بین لشگرم «فادفعوا الی مظالمکم»[1] هر شکایتی از لشگر من، از مأموران من داشتید به من گزارش کنید. این دیوان مظالم چقدر مناسب است که در هر حکومت دینی هرکسی که از مأموران امنیتی، مأموران انتظامی، و هرکسی که به نحوی از انحاء با امنیت مردم سروکار دارد و مردم احیاناً از او شکایتی دارند، مسئولین محترم امر موردی را پیش‌بینی کنند که همه اینها بگوششان برسد و خدای ناکرده در جامعه شاهد تکرار این گونه مسائل و

---

۱. *نهج‌البلاغه*، نامه ۶۰.

فجایع نباشیم، یعنی همان روشی که امیرالمؤمنین(ع) پیشنهاد کرد: به من مظالم را گزارش بکنید. صندوقی گذاشته شود هرکسی که احیاناً تاکنون از این نهاد امنیتی یا از آن نهاد انتظامی یا از آن نهاد قضایی شکایتی دارد، اجحافی به او شده است، مأمورین خودسر یا متجاسر و نادانِ، جاهلِ کج‌اندیش حقوق او را زیر پا گذاشته گزارش بکنید تا به‌وسیله قضات صالح بررسی شود و به‌طورکلی شاهد یک جامعه سالم و امن باشیم. آیا فکر می‌کنید که فرمایش امیرالمؤمنین جز این می‌گوید؟ نامه ۶۰ *نهج‌البلاغه* بحث دیوان مظالم است، پیشنهادی است که علی(ع) برای زمان خودش عمل کرده و فکر می‌کنم ما هم موظفیم به شیوه و طریقه امیرالمؤمنین عمل کنیم.

خوب، بحث من به درازا کشید، خلاصه کنم بحثم را، عرض من این بود که یکی از موانع اجابت دعا مسأله تضییع حقوق مردم است، یکی از حقوق مردم بحث حق حیات و حق امنیت است. ذکر کردیم که دین این مسأله را به رسمیت شناخته است، و فتک ، ترور، قتل به غیلة و مانند شرعاً حرام شمرده شده است، وکسی حق ندارد به این امور به عنوان دین دست بیازد. روایات معتبری را خدمت شما خواندیم. در این شب مبارک یک بحث علمی را عرض کردیم، چند دعا می‌کنیم و به این جلسهٔ قسمت بحث بنده خاتمه می‌دهم. و اگر احیاناً ابهامی در عرایضم بود در سؤالات منتظر خواهم بود.

خدایا تو را به عظمت این شب قدر قسم می‌دهیم تا ما را نبخشیده‌ای از این دنیا مبر.

خدایا به ما بصیرت در امر دین عنایت بفرما.

خدایا انس با *قرآن* کریم را شامل حال همه بفرما.

خدایا بیش از این ما را با تعالیم اهل بیت آشنا بفرما.

خدایا دلهای ما را منّور به نور قرآن و عترت بفرما.
خدایا پدر و مادر ما را از ما راضی بگردان.
خدایا به ما توفیق بده که بتوانیم حقوق شهدا را به گردن نگیریم و آنها را عمل کنیم.
خدایا روح امام راحل عالی است متعالی بفرما.
خدایا به همهٔ مسئولین جمهوری اسلامی توفیق عمل دقیق به وظایف شرعی عنایت بفرما.
خدایا به توفیق علمای اعلام، فقهای عظام و مراجع مکرّم بیفزا.
خدایا به همه ما توفیق بده که حقوق دینیمان را بیش از اینها رعایت بکنیم.
بالنبی و آله

سؤال و جواب

بسم‌ا... الرحمن الرحیم

با توجه به محدودیت وقت سعی شده به سؤالاتی که بیشتر در ارتباط با مبحث ارائه شده توسط جناب آقای دکتر کدیور بوده آن سؤالات مطرح شود. از کلیه حضار هم تقاضا می‌شود که تذکرات آیت الله طاهری را فراموش نفرمایند.

شرایط احراز ولایت فقیه چیست؟ وکالت فقیه کدام است؟

سؤالهای مربوط به بحث را مطرح می‌کردید. بحث حکومت دینی از مباحثی است که در بین علمای ما آرای مختلفی در آن عرضه شده. یکی از آرای مشهور در این زمینه قول به ولایت فقیه است. مراد از ولایت فقیه یعنی اینکه مردم در حوزه امور عمومی بدون اذن قبلی یا اجازه ولی فقیه مجاز به تصرف نیستند. وقتی می‌توانند در امور عمومی تصرف کنند که یا قبلاً اذن گرفته باشند یا اینکه بعداً کسب اجازه کنند. این باقی می‌ماند تا اجازه بگیرند. چرا که حوزه عمومی را ملک خدا و بعد منتقل به نایبش که حاصلش می‌شود فقیه جامع‌الشرایط که در زمان غیبت می‌دانید. این می‌شود قول به ولایت شرعی فقیه بر مردم که برخی از فقهای عظام به این مسأله قائل هستند.

نظر دیگری هم در این زمینه اخیراً عرضه شده اینکه حوزه امور

عمومی اینجا ملک خداداد مردم است، یعنی همچنانکه در اصل ۵۶ قانون اساسی آمده، حاکمیت در جهان و انسان از آن خداوند است و خداوند این حاکمیت را به انسان داده است و هیچ‌کس نمی‌تواند این حق خدا داد را از انسان سلب کند. خوب این حق اگر کسی اگر فقیه هم می‌دید در این حوزه تصرف می‌کند به پمایندگی و نیابت از جانب مردم است که می‌آید در این حوزه عمومی تصرف می‌کند این خلاصه ساده بحث وکالت فقیه یا نیابت فقیه یا نیابت رهبر از جانب مردم است. فرق این دو مبنا این می‌شود که در مبنای اول در غیر حوزه الزامیات شرعی واجبات و محرمات به کنار، یعنی در حوزه مباهات، این مردمند که باید رضای ولی فقیه را تأمین کنند، مردم خود را با او هماهنگ کنند. اما در مبنای دوم در غیر الزامیات شرعی، یعنی در حوزه مباحات یا منطقه‌الفراغ، این مسئولین حکومت هستند که باید رضایت مردم را تأمین کنند و به رای و جهتی که مردم در حوزه مباحات تعیین کردند تن بدهند. این تفاوتی است که بین این دو مبنا مشاهده می‌شود هردو هم قائلاتی دارند.

با توجه به سخنان جنابعالی ترور حسنعلی منصور را چگونه می‌توان توجیه نمود؟

بحث ترور یکی در زمان قبل از استقرار حکومت دینی است، یکی بعد از استقرار حکومت دینی است. مسأله در زمان استقرار حکومت دینی با زمان عدم استقرار حکومت دینی کاملاً متفاوت است. این مسأله اول این که اگر کسی آن قتل را می‌خواسته اجرا کند باید از مرجع عالم اعلم وقت اذن داشته باشد. اگر همچو اذنی گرفته بودند، به‌جای خود. بنده الآن در مقام بحث تاریخی نیستم. یادتان باشد حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی رضوان‌الله تعالی علیه با عمل فدائیان اسلام

به‌طور کلی موافق نبودند. این را مرحوم آقای مطهری هم در «خدمات و مزایای آیت‌الله بروجردی» نوشته مراجعه بفرمائید. این از آن زمان، حالا آن به اصطلاح گروه چه بسا از مرجع دیگری اذن گرفته باشند. اگر اذن گرفتند می‌باید به لحاظ شرعی مسأله به پای همان کسی است که به آنها اذن داده، عرض هم کردم استثناهائی دارد آن استثناها بسیار ظریف است و همگی مال قبل از استقرار حکومت اسلامی است و در زمان حکومت اسلامی صرفاً در زمان جنگ است، یا این که یک گروهی مسلحانه علیه حکومت اسلامی وارد جنگ شده باشند، و چون آنها به ما اعلام جنگ دادند فی‌الواقع اقدام متقابل ما هم در حکم جنگ محسوب می‌شود، اما هرگز این مسأله شامل حال زمان حکومت اسلامی نخواهد بود. ضمناً این مسأله منوط به روشن شدن بعضی از نقاط تاریک تاریخی هم هست که دیگر در حد این جلسه نیست اشاره کردن به آنها.

آیا مطلق بودن ولایت فقط شامل خدا ، رسول(ص) و امامان (ع) می‌باشد یا فقیه جامع الشرایط نیز این مطلق بودن را دارا می‌باشد.

بسته به این است که ما مطلقه را چه‌گونه معنی بکنیم. مطلقه به یک معنی فقط مختص ذات باریتعالی است ولاغیر. فعال مایشاء اوست «لایُسئل عمّا یفعل»[1] فقط اوست، لاغیر. حتی پیامبر(ص) و ائمه هم از چنین اطلاق اختیاراتی برخوردار نیستند. این به یک معنی، در این مورد حتی مرحوم آخوند خراسانی صاحب کفایه در حاشیه‌اش بر *مکاسب* به همین معنای از اطلاق ولایت اشاره کرده و قائل شده که من چنین ولایت مطلقه‌ای برای ائمه هم قائل نیستم، چه رسد برای فقها. منتها این به‌معنای این است که حکمی که از جانب حاکم صادر می‌شود فقط اضطرار و حرج

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۳.

و ضرر و امثالهم نیست. با مصلحت هم امکان صدور حکم هست. بنابراین ولایت مطلقه یعنی غیر مقید به احکام شرعی اولیه و ثانوی، منتهی برای رسیدن به اهداف دینی، یعنی بالاخره باز این فقیه فقیه دین است، می‌خواهد به هدف دین را به آن برسد. منتهی بعد از حضرت امام یک مطلبی مطرح شد که این استناد به حضرت امام دشوار است. و آن مسأله این است که آیا این اطلاق ولایت که بعضی آن را عدم تقید به امور حسبیه معنی می‌کنند و ما عدم تقید به امور احکام اولیه و ثانوی معنی کردیم، آیا عدم تقید به قانون را هم لازم دارد یا ندارد؟ یعنی وقتی میگویند ولایت مطلقه یعنی غیر مقید به قانون.

بنده ابا دارم که این را به امام نسبت بدهم، چون امام در سال ۶۷ نمایندگان خدمتشان نامه‌ای نوشتند که آقا این موارد الان انجام شده که این خلاف قانون است، چه می‌فرمائید؟ حضرت امام سرکوب نکردند، برخورد هم نکردند، نوشتند از تذکر شما نمایندگان متشکرم، اگر اتفاقی افتاده ضرورت زمان جنگ بوده از این به بعد بنا داریم که بر مبنای قانون عمل بکنیم. اگر این را در نظر بگیریم یعنی امام خود را مقید به قانون میدانسته، اگر این مطلب باشد در این صورت ولایت مطلقه هرگز به معنای مقام فوق قانون آن چنان که احیاناً بعضی در این دهه معنا کرده‌اند نخواهد بود. لذا وقتی بحث مطلقه می‌شود، این را در نظر داشته باشیم که آیا منظور عدم تقید به قانون است یا عدم تقید به احکام اولی و ثانوی، یا عدم تقید به امور حسبیه؟ هرکدام از این مبنا قائلی دارد. بعضی از فقهای عالیقدر قایل هستند که فقیه تنها مقید به قانون است و خارج از قانون هیچ اختیاری ندارد.

جناب آقای دکتر کدیور جنابعالی از شاگردان محقق مرجع مجاهد حضرت آیت‌الله منتظری می‌باشید و نسبت به ایشان شناخت نسبی دارید. ما شاهد بوده‌ایم که عده‌ای به فقیه عالیقدر اتهاماتی و تهمت‌های ناروائی وارد می‌کنند. لطفاً برای رفع ابهام پیرامون شخصیت ایشان توضیح فرمائید.

بله بنده افتخار تلمذ خدمت فقیه عالیقدر را داشتم و به این مسأله مفتخرم و هرجائی از من سؤال شده حق استاد را، ذره‌ای از حق استاد را، عشری از اعشارش را تذکر داده‌ام. اکرام عالم در جامعه جزو مسلمات دینی است، آنهم عالمی که عمر خودش را، جوانی خودش را، جوان خودش را در راه انقلاب داده باشد. من هرگز فراموش نمی‌کنم وقتی که قبل از انقلاب می‌شنیدیم که مرحوم شهید محمد منتظری را در جلو چشمان پدرش روی صندلی آهنی گذاشته بودند و زیر آن اجاق گاز روشن کرده بودند و بوی کباب‌شده پا و دست مرحوم محمد به مشام پدرش می‌رسید که کلمه‌ای بگوید و ایشان مقاومت می‌کردند این مطلب به این سادگی از ذهنیت جامعه ما قابل حذف نیست. حضرت استاد از شخصیت‌های اصلی انقلاب هستند و هر بار هم سخنی فرموده‌اند دلسوزانه و برای کیان انقلاب و حفظ نظام بوده است. حضرت امام رضوان‌الله‌علیه در آخرین نامه و مستندترین نامه‌شان در بارهٔ ایشان تذکر دادند که «حوزه و نظام از ایشان گرمی بگیرد». خوب قطعاً اختلاف نظرهایی در این زمینه مشاهده می‌شود. این اختلاف نظرها علمی است. مسائلی که اخیراً پیش آمد فکر می‌کنم هر فرد منصفی را به تأمل وادارد که آیا انتقادات این بزرگوار صحیح بود یانه؟ انتقاداتی که به بعضی از نهادها و دستگاهها ذکر می‌کردند کمتر شنیده می‌شد. آیا اگر از همان آغاز به این تذکرات گوش داده شده بود ما شاهد این بلیه‌ای که آبروی نظام در دنیا رفت و انشاءالله با سرپنجه تدبیر مسئولین آب رفته به جوی بازگردد آیا

امکان نداشت که زودتر از این با آن برخورد بشود؟ در مجموع آنچه که ما از ایشان مشاهده کردیم همواره دلسوزی بوده، همواره تذکراتی بوده، فرض کنید بنده موارد، حالا مواردش که به یادم هست عرض می‌کنم. فرض کنید بحث استقراض که مطرح شد اولین کسی که تذکر داد که استقراض خلاف، استقراض از بیگانه، که در آن زمان خلاف قانون اساسی است و باید مقدمات قانونیش طی بشود و فقط در حد اضطرار سراغش رفت ایشان بود. جالب اینجاست که چند سال گذشت، بعد از همه مشکلاتی که برای ایشان پیش آمد مجلس دوباره به همان مسأله رسید. یعنی چند سال می‌گذرد نکاتی که ایشان تذکر دادند تا بعداً افراد متوجه‌اش بشوند، یا اینکه تذکراتی در مورد بعضی دادگاههای ویژه دادند که این‌ها را در چارچوب قانون اساسی دربیاورید، تحت ضوابط قوه قضائیه در بیاورید تا امنیت، جان و مال و ناموس مردم و روحانیون با ضوابط دقیق شرعی رعایت بشود. خوب این موارد تذکرات ایشان است در مرئیٰ و منظر مردم است، در مرئیٰ و منظر تاریخ است، خدا هم به همه گفته ها و کرده‌های ما شاهد است. این که عرض کردم که «بارض عالمها ملجم و جاهلها مکرم» نباید بگونه‌ای باشد که کسی که این گونه برای انقلاب زحمت کشیده، مبانی نظری جمهوری اسلامی بعد از حضرت امام مرهون مجاهدت های علمی او هست، یعنی بحث جمهوری اسلامی را، دوستان به مشروح مذاکرات خبرگان قانون اساسی مراجعه بکنند و ببینند که چه دقت‌هایی و ظرافت‌هایی ایشان به کار برده. اگر امروز ما می‌توانیم از کیان نظام از حیث نظری دفاع کنیم بخشی از زحمات ایشان است. اگر اختلاف سلیقه است اینها با گفتگو هم قابل حل است. وقتی که گفت وگوی تمدن‌ها مطرح می‌شود چرا گفت و گوی مرجعیت و حاکمیت مطرح نشود؟ آیا چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است؟ این

گفت‌وگو را از داخل شروع بکنیم. آیا میسر نیست که مرجعیت صالح ما و حاکمیت جامعه ما با هم بنشینند و گفت‌وگو کنند؟ این حصرها و این تضییقات برداشته شود و مردم شاهد باشند که علمایشان، مراجعشان، و افراد مورد اعتمادشان آزادانه توان سخن گفتن را داشته باشند. اگر ما از انتقاد علماء جلوگیری بکنیم، مطمئن باشید که مشکلات فراوانی در جامعه شاهدش خواهیم بود.

چرا در مورد صدور حکم غیر علنی در باب قتل‌های مشکوک اخیر مبهم صحبت می‌کنید؟ اگر حقیقت را سراغ دارید، واضح بگوئید و سعی کنید از ایجاد شک و تردید و اشاره جناحی بپرهیزید.

اطلاعیه‌ای که وزارت اطلاعات منتشر کرد مطلب را به صراحت ذکر کرده. بالاخره این را هیچ کداممان نمی‌توانیم کتمان کنیم. متاسفانه، سوگوارانه، با کمال تأسف برخی از مأمورین وزارت مسئول این قتلها شمرده شدند که وزارت اطلاعات آنها را «مأمورین خودسر، متجاسر و کج اندیش» ذکر کرده بود. ما در همان که در اطلاعیه رسمی آمده بود بحث کردیم. این که این مأموران متجاسر کج اندیش خودسر آلت دست اجنبی بوده‌اند یا احیاناً به شکل داخلی به چنین عمل شنیعی دست زده‌اند.این در اصل مسأله تفاوتی نمی‌کند. بالاخره این مسأله در کشور و توسط مأمور ایرانی صورت گرفته است. ببینید چه فضائی ایجاد شده است که افرادی به این نتیجه می‌رسند که یا در صورت اثبات، پادوی اجنبی بشوند یا اینکه خدای ناکرده خودشان به همچو تصمیمی می‌رسند. اگر تماماً از تریبون‌های جامعه طبل خشونت بکوبیم، روزنامه‌ها این را تبلیغ بکنند، صدا و سیما چنین بگوید، صدا و سیما برنامه «هویت» بسازد، اگر، حکم شود که مست گیرند... دقت بکنید از وقتی که چنین

برنامه‌هایی ساخته شد، و هر دگراندیشی مهدورالدم معرفی شد در مجلات و روزنامه‌ها نوشته شد و مدعی‌العموم و دادستان کل با این‌ها برخورد نکرد، حاصلش این می‌شود که یا چند نفر بنشینند، خودشان عقل ناقصشان را روی هم بگذارند، و به چنین نتیجه‌ای برسند یا اینکه در صورتی که اثبات شد عامل دست اجنبی شوند. اصل مسأله که قابل انکار نیست. همان چیزی است که وزارت اطلاعات می‌گوید ما بیش از این نه به کسی نسبت دادیم، نه در موردی سخن گفتیم اما جا دارد بگوئیم... مأمور امنیتی ما را که نمی‌توانیم با مأمور امنیتی کشورهایی که حکومت دینی ندارند مقایسه بکنیم. ما خودمان را با علی علیه السلام مقایسه کردیم، قرار بود جا پای علی علیه‌السلام بگذاریم. لذا اگر خدشه‌ای اینجا می‌بینیم می‌گوییم چرا ضوابط دینی کمتر مورد توجه قرار گرفته است؟ می‌خواهد اجنبی چنین دستوری صادر کرده باشد می‌خواهد داخلی چنین دستوری صادر کرده باشد. آیا در اصل مسأله که جامعه ما تحت یک اندیشه بیمار خشن قرار گرفته است و این نتایج را به بار آورده است تفاوتی می‌گذارد؟

خوب، من از تحمل همه خواهران و برادران عزیز تشکر می‌کنم و همه شما را به ذکر صلوات و توصیه به عمل به فرمایش آیت‌الله طاهری به خدای بزرگ می‌سپارم.

والسلام

نامه‌ها

تعدادی از نامه‌هایی که محسن کدیور یا همسرش در مورد جریان بازداشت و مسائل مرتبط با آن نوشته‌اند و البته جوابی نگرفتند.

بسمه تعالیٰ

حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای نکونام، دادستان محترم دادگاه ویژه روحانیت

باسلام، اینجانب زهرا رودی همسر حجت الاسلام والمسلمین آقای دکتر محسن کدیور تقاضای لغو قراربازداشت ایشان را دارم. قطعاً جنابعالی هم معتقدید که نامبرده به لحاظ شخصیت، دلائل و نوع اتهام در جایگاهی قرار دارند که خوف فرار، تبانی و یا امحاء آثار جرم از ایشان نمی‌رود.

لذا انتظار دارم هرچه سریعتر نسبت به درخواست اینجانب و تبدیل قرار صادره اقدام فرمایید.

زهرا رودی (کدیور)

۱۳۷۷/۱۲/۱۱

رونوشت : حجت الاسلام والمسلمین محسنی اژه‌ای ریاست محترم دادگاه ویژه روحانیت

رونوشت : خبرگزاری جمهوری اسلامی

بسمه تعالیٰ

حضرت آیت ا... یزدی ریاست محترم قوهٔ قضائّیه

باسلام و تحیّت، همانگونه که مستحضرید همسر اینجانب حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محسن کدیور در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۸ توسط دادگاه ویژه روحانیت به اتهاماتی واهی بازداشت شده است. از آنجا که استناد دادگاه مرقوم مصاحبه‌ها و سخنرانیهای ایشان بوده که عمدتاً در مطبوعات چاپ شده است، توجه حضرتعالی را به نکات زیر معطوف می‌دارد:

۱. غیرقانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت، برخاسته از اصول ۶۱،۱۰۷، ۱۵۹ و ۱۷۷ قانون اساسی.

۲. مرجع صالح برای رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی، برخاسته از اصل ۱۶۸ قانون اساسی.

۳. ممنوعیت تفتیش عقاید و سلب آزادی های قانونی، برخاسته از اصول ۲۳ و ۲۴ قانون اساسی.

بدین وسیله تقاضا دارم ضمن بذل توجه به نکات مرقوم و در نظر گرفتن مطالب مطروحه توسط حضرتعالی در دیدار با اعضای کمیسیون حقوق بشر اسلامی منتشر شده در روزنامه‌های مورخ ۷۷/۱۲/۱۱ و تأکید بر آمادگی قوه قضائیه جهت دفاع از حقوق عامه از جمله حقوق سیاسی افراد، دستور فرمائید هرچه سریع‌تر نسبت به بررسی عادلانه اتهامات انتسابی بایشان در دادگاه صالحهٔ دادگستری با حضور هیأت منصفه مورد قبول مردم و استفاده از وکیل انتخابی توسط ایشان اقدام شایسته مبذول گردد.

باتقدیم احترام زهرا رودی (کدیور)

۷۷/۱۲/۱۱

رونوشت: جهت اطلاع ریاست محترم جمهوری تقدیم می‌دارد.

بسمه تعالی

ریاست محترم هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی
جناب آقای دکتر مهرپور
باسلام وتحیّت

همانگونه که مستحضرید اینجانب از روز شنبه ۷۷/۱۲/۸ به دستور دادسرای ویژه روحانیت بازداشت شده‌ام. علیرغم این که در جریان بازجویی کتبی در دادسرا متذکر شده‌ام که اولاً دادگاه ویژه روحانیت غیر قانونی است، ثانیاً اتهامات منتسبه سیاسی و مطبوعاتی و در صلاحیت دادگاهی با شرایط مندرج در اصل ۱۶۸ قانون اساسی است، ثالثاً اتهامات منتسبه بنا بر مستندات ادعایی (مصاحبه مطبوعاتی و سخنرانی عمومی) قابل اثبات نیست، با این همه آنچنان که از اطلاعیه مورخ ۷۷/۱۲/۱۴ دادگاه ویژه روحانیت (*کیهان* ۷۷/۱۲/۱۵) و اظهارات دادستان ویژه روحانیت تهران در نخستین جلسه دادگاه اینجانب در ۷۷/۱۲/۱۵ (که به دلیل عدم حضور وکیل بنده به جلسه بعد موکول شد) برمی‌آید و موارد فوق‌الذکر مورد عنایت دادگاه ویژه روحانیت واقع نشده است. از آنجا که طبق نص اصل ۳۴ قانون اساسی حقوق قانونی من در مراجعه به دادگاه صالح تضییع شده است، خواهشمندم ترتیبی اتخاذ فرمائید که پرونده‌ام در دادگاهی با شرایط قانونی ذیل بررسی شود (درخواست اول):

۱. دادگاه دادگستری (اصول ۶۱، ۱۵۹، ۳۴، ۱۶۸و...)

۲. دادگاه علنی با عنایت به اینکه اتهامات منتسبه سیاسی و مطبوعاتی است (اصل ۱۶۸)

۳. با حضور هیأت منصفه با عنوان نماینده قانونی افکار عمومی (نه منصوب حاکم شرع) با عنایت به اینکه اتهامات انتسابی سیاسی و مطبوعاتی است (اصل ۱۶۸ و مصوب ۱۳۷۵ شورای انقلاب اسلامی)

۴. آزادی در اختیار وکیل (اصل ۳۵)
۵. دادگاهی که احکام آن قطعی نباشد و از سوی محکوم قابل درخواست تجدیدنظر و استیناف باشد (آئین دادرسی کیفری)

متأسفانه ضوابط پنجگانه قانونی فوق براساس آئین‌نامه مورخ ۶۷/۷/۱۵ در دادگاه ویژه روحانیت منتفی است، زیرا: اولاً این دادگاه خارج از قوه قضائیه و دادگستری است، ثانیاً علنی بودن در آئین‌نامه اصولاً پیش بینی نشده است، ثالثاً هیأت منصفه نیز در آئین نامه پیش بینی نشده است، اخیراً هیأت منصفه‌ای صوری از سوی قاضی شرع این دادگاه برای رسیدگی به اتهامات مدیران مسئول روحانی (فقط) نصب شده‌اند، رابعاً در آئین نامه حق انتخاب وکیل نیامده است، هرچند مطابق تبصره ماده واحده مصوب ۱۳۷۰ مجمع تشخیص مصلحت نظام تنها نوعی وکیل شبه تسخیری (انتخاب وکیل در بین چند روحانی معرفی شده از سوی دادگاه) پذیرفته شده، خامساً مطابق اصل ۴۴ آئین نامه احکام این دادگاه قطعی است و از سوی محکوم قابل تجدید نظر خواهی نیست.

ضمناً خواهشمندم در هر صورت، در جلسات دادگاه، نماینده آن هیئت محترم جهت نظارت برحسن اجرای قانون اساسی حضور داشته باشد، (درخواست دوم)

لازم به ذکر است در طول بازداشت (که به اعتراض من در غیر قانونی بودن قرار و عدم پذیرش وثیقه) از برخی حقوق قانونی زندانیان محروم بوده‌ام از جمله عدم رعایت شأن متهم (محرومیت از مطالعه جرائد مجاز کشور (به استثنای روزنامه *کیهان*) ، محرومیت از رادیو، محرومیت از ملاقات حضوری هفتگی با خانواده (از ۷۷/۱۲/۱۰) (درخواست سوم)

از رسیدگی فوری به تظلمات سه گانه سپاسگزارم با تشکر زندان اوین

محسن کدیور ۷۷/۱۲/۱۶

بسم الله الرحمن الرحیم

دادستان کل ویژه روحانیت

ریاست محترم دادگاه ویژه روحانیت

سلام علیکم، پیرو نامه مورخ ۱۳۷۷/۱۲/۱۹ دادگاه ویژه روحانیت، با توجه به این که یکی از چهار وکیل پیشنهادی من به دادگاه، آیت الله سیدحسین موسوی تبریزی وکالت مرا پذیرفته‌اند و کتباً به دادستان کل ویژه روحانیت نیز ابلاغ کرده‌اند، ضمن تشکر، درخواست‌های خود را به شرح ذیل معروض می‌دارم:

۱. اینجانب از آنجا که دادگاه ویژه روحانیت را به لحاظ حقوقی غیر قانونی دانسته و آن را برای رسیدگی به اتهامات سیاسی و مطبوعاتی منتسبه فاقد صلاحیت می‌دانم، با استناد به اصل ۱۶۵ و ۱۶۸ قانون اساسی خواستار محاکمه در دادگاه صالحهٔ دادگستری به شکل علنی و با حضور هیأت منصفه هستم.

۲. از آنجا که فارغ از غیر قانونی بودن و عدم صلاحیت برای رسیدگی به اتهامات منتسبه، دادگاه ویژه روحانیت را یک واقعیت خارجی می‌دانم، با عنایت به این که اتهامات انتسابی کلاً در حوزه مباحث نظری و فکری است، نیاز به زمان کافی و دسترسی به منابع (کتابخانه، آرشیو جراید و مشاوره با حقوقدانان) دارد، تا بتوانم لایحه دفاعیه مشروح خود را تنظیم نمایم، لذا تقاضای فک فوری قرار بازداشت یا تغییر به قرار مخفف دارم، و از تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۷۸ آمادگی برگزاری جلسات دادگاه با شرایط فوق‌الذکر را دارم.

محسن کدیور ۷۷/۱۲/۲۶

بسم الله الرحمن الرحیم

دادستان محترم انتظامی قضات

سلام علیکم، ضمن تبریک عید غدیر خم به استحضار می‌رساند در تاریخ هشتم اسفند ۷۷ (میلاد مسعود امام رضا (ع)) از سوی دادگاه ویژه روحانیت احضار شدم و پس از ۷ ساعت بازجویی به اتهام فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی و تشویش اذهان عمومی و نشر اکاذیب در ساعت ۵½ عصر همان روز به استناد بند ۲ و ۴ ماده ۳۵ آیین نامه دادسراها و دادگاه ویژه روحانیت از سوی دادستان ویژه روحانیت تهران بازداشت شده و از آن تاریخ تا امروز در زندان اوین در بازداشت به سر می‌برم. در نخستین جلسه دادگاه که بدون اطلاع قبلی به متهم و بدون وکیل مدافع منعقد شده بود (مورخ ۷۷/۱۲/۱۵) به قرار بازداشت اعتراض کردم که مسموع نیفتاد. در نامه مورخ ۷۷/۱۲/۲۶ از دادستان کل ویژه روحانیت تقاضای فک قرار یا تبدیل به قرار مخفف نمودم که متاسفانه ترتیب اثر داده نشد.

مستندات اتهامات انتسابی مصاحبه با روزنامه خرداد مورخ ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ بهمن ۷۷ و سخنرانی عمومی در مسجد حسین آباد اصفهان در شب قدر ۲۳ رمضان (۷۷/۱۰/۲۱) است که نوار و متن پیاده شده آن ضمیمه پرونده بود، نوار آن به وفور یافت می‌شود، خلاصه آن در جراید ۷۷/۱۰/۲۳ و متن کامل آن در روزنامه خرداد ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ اسفند منتشر شده است، لذا حذف تبانی یا امحاء آثار جرم موردی نداشته تا مستند قرار بازداشت قرار گیرد.

آنچه موجب مفسده از قبیل هتک حیثیت نظام و روحانیت شده، بازداشت فردی با سوابق روشن دینی، علمی و انقلابی است که متاسفانه با اقدامی نسنجیده این خطای فاحش رخ داد.

بعلاوه تناسب قرار بازداشت با سابقه و حیثیت متهم (موضوع ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری) و شخصیت متهم (موضوع ماده ۳۶ آیین نامه دادسراها و دادگاه ویژه روحانیت) نقض شده است.

دو بار احضار در تاریخهای اول و هشتم اسفند و حضور در رأس ساعت مقرر در دادسرای ویژه روحانیت، نشان می‌دهد که بررسی اتهامات انتسابی نیاز به قرار بازداشت نداشته، با صدور قراری مخفف و پیگیری مسئله میسر بوده است.

علیهذا براساس مواد ۱۳۰ و ۱۳۰ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری و مواد ۳۵ و ۳۶ آیین نامه دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت شکایت خود را از دادستان ویژه روحانیت تهران، آقای نکونام، به خاطر صدور قرار بازداشت و عدم ترتیب اثر به اعتراض به قرار و از دادستان کل ویژه روحانیت، آقای محسنی به خاطر ابرام این قرار به محضر دادستان محترم انتظامی قضات تقدیم می‌کنم و با توجه به این که بیش از ۵ هفته (بویژه در ایام معلومات و عید نوروز) است که در زندان به سر می‌برم، تقاضای رسیدگی فوری دارم.

محسن کدیور ۱۳۷۸/۱/۱۴

رونوشت: حضرت آیت الله یزدی ریاست محترم قوه قضائیه جهت اطلاع و پیگیری.

جناب آقای دکتر حسین مهرپور رئیس محترم هیئت پیگیری و نظارت بر قانون اساسی جهت اطلاع و پیگیری.

جناب آقای ضیائی‌فر ریاست محترم کمیسیون حقوق بشر اسلامی جهت اطلاع و پیگیری.

بسم الله الرحمن الرحیم

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران
جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای سید محمد خاتمی زیدت توفیقاته

سلام علیکم، سلامتی و توفیق شما را در خدمت به اسلام و اعتلای ایران از خداوند سبحان خواستارم.

مطابق اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی«مسئولیت اجرای قانون اساسی»با شماست، و برمبنای سوگندی که برابر اصل یکصدوبیستم قانون اساسی خورده‌اید، موظفید که «از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است، حمایت کنید».

افزون از چهل روز است که به اتهاماتی واهی که از مصادیق بارز تفتیش عقاید، انسداد باب نصیحت و انتقاد، به زنجیر کشیدن آزادی و محاکمه و سرکوب اندیشه است بازداشت شده‌ام وبواسطه این بازداشت غیر قانونی جلسات تدریس و جریان مطالعات و تحقیقاتم مختل شده است، در برابر ظلمی که به این کمترین خادم علم و دوستدار اعتلای جمهوری اسلامی رفته است از شما به عنوان ریاست جمهوری اسلامی تنها یک درخواست دارم: تمامی مساعی خود را بکار برید تا مطابق ضوابط اصل یکصدوشصت و هشتم قانون اساسی محاکمه شوم یعنی:

اولاً: در محاکم دادگستری، ثانیاً: با حضور هیأت منصفه، ثالثاً: بصورت علنی، والّا «السجن احبّ الی مما یدعوننی الیه».

درسالی که بنام «امام خمینی قدس سره» نامگذاری کرده‌اند، عمل به قانون پسندیده‌ترین کارهاست، و دوصد گفته چون نیم کردار نیست. به گزافه گویانی که ادعا کرده‌اند «درایران حتی یک زندانی سیاسی نداریم و کسی را به جرم ابراز عقیده دستگیر نمی‌کنیم» ابلاغ فرمائید در روز بیست

و چهارم ذی الحجّة با آنها حاضر به «مباهله» هستم. امیدوارم از آزمـون بزرگ التزام به قانون سربلند بدرآئید.

عزّت عالی مستدام باد.

محسن کدیور

زندان اوین

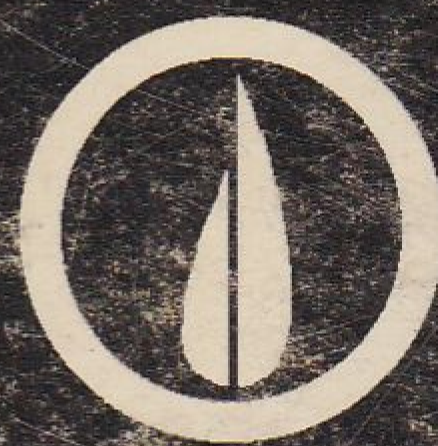
۱۳۷۸/۱/۱۹

خدایا از من بپذیر، این کمترین قدمی است که برای اقامه دین تو و اصلاح حکومت دینی می‌توانستم بردارم. من اطمینان دارم که نسبت به آنچه گفته و نوشته‌ام در قیامت مستوجب ثواب و اجر خواهم بود و خواهید دید که در دنیا نیز محکومیت بخاطر ابراز عقیده و دلسوزی برای نظام جمهوری اسلامی مایه افتخار و سربلندی است. دادگاه ویژه روحانیت حکم به محکومیت من صادر کرده اما سربلندم که در دادگاه عدل الهی و دادگاه افکار عمومی ملت ایران و دادگاه تاریخ نه تنها مستوجب عقوبت نیستم، بلکه سزاوار تشویقم.





۶۰۰ تومان
ISBN 964-312-440-1
9789643124403


نشر نی